

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زبان و هویت ملی ؟ سیاست زبانی و زبان سیاسی!!

پژوهش و نگارش : داکتر نصرالدین شاه پیکار

۱۴ سپتمبر ۲۰۲۲



**مقدمه :** در شیرازه تاریخ فرهنگ و دانش انسان، بررسی زبان همواره به مثابه موضوعی مهم مورد توجه بوده است. بنا بر این، در طول دوران های پیاپی و در سرزمین های گوناگون جنبه های ساختاری و معنایی زبان مورد بررسی قرار گرفته است. در دوران کنونی نیز بررسی زبان از دیدگاه های نظری و کاربردی گوناگون بیش از پیش گسترش یافته و در نتیجه به نوبه خود در عمق بخشیدن به دانش انسانی بس مؤثر بوده است. با این حال، بدون تردید آشنایی با چگونگی و نیز گسترش نظریات و پژوهش های اندیشه گران و زبان شناسان دوران های گذشته در باره زبان به ژرف تر شدن بینش ما در این زمینه یاری رسان می باشد. در این نگارش کوشش می کنیم تا بررسی و توصیف متناسب در باره سیر بررسی زبان و نیز اصول مکتب ها و نظریه های زبان شناسی از آغاز تا زمان کنونی بازتاب داده شود. از این لحاظ روند سترگ زبان شناسی در اروپا از چشمه های دانش و پژوهش اندیشه گران سرزمین های دیگر به ویژه هند و سرزمین های اسلامی نیز سرشار شده و فرهنگ های یاد شده در چگونگی گسترش آن تأثیر بسزا داشته است. بنا بر این در مراحل آغازین این نگارش روی موضوع بررسی زبان در هندوستان و نیز سرزمین های اسلامی از جمله ایران و نیز چگونگی آشنایی پژوهشگران اروپایی با آن بازتاب داده خواهد شد. بعد اندیشه های آغازین زبان در یونان و سایر قاره های جهان در آینده ها بحث و گفت و گو خواهیم داشت.

کنجکاوای انسان در باره همه مؤلفه های جهان و از جمله خود انسان موجب شد که از نخستین دوره های تفکر، زبان به عنوان موضوعی مهم مورد توجه قرار گیرد. از این رو، از آغازین دوره های شناخته شده در تاریخ در شیرازه سده های پیاپی در میان برخی از اقوام، پژوهشگرانی به بررسی زبان و ویژگی های آن پرداختند. در واقع، دانش زبان همواره به عنوان یکی از نخستین زمینه های علمی در میان آموزش و فرهنگ همه اقوام اهمیت ویژه ای داشته است. از جمله در هند، چین، یونان، روم، و سرزمین های اسلامی و ایران، پژوهشگران برجسته ای زبان را بررسی کرده و در این زمینه آثار پر ارزشی از خود بر جای گذاشته اند.

در سرزمین هند، زبان سانسکریت باستان تقریباً از نیمه هزاره پیش از میلاد مورد توجه و بررسی زبان شناسان هندی بوده است. زبان یاد شده زبان مجموعه کهن ترین سروده های دینی برهمنی یعنی ریگویدابود، و از همین رو، سانسکریت ودایی، گفته می شود. سروده های مذکور به سال های حدود ( ۱۲۰۰ ) ، پیش از میلاد مسیح مربوط می شود که زبان آن در دوران هند باستان قدیمی شده بود. سروده های دینی یاد شده برای هندوان مقدس بود و از همین رو، بسیار مورد توجه آنان قرار داشت. اما زبان یاد شده و نیز سانسکریت دوران بعدی که سانسکریت باستان یاد می شود، به تدریج قدیمی شده و از کار برد عادی کنار رفته بود. از این رو در هند باستان ، طبقه از دانشمندان هندی وظیفه حفظ و آموزش تلفظ و نیز تعبیر و تفسیر سروده های برهمنی را بر عهده داشتند. به این ترتیب، توجه به بررسی زبان گسترش یافت، به گونه ای که در نسل های پیاپی دستور نویسانی پا به عرصه که نه تنها زبان سروده ها و نوشته های مقدس بلکه زبان طبقات اجتماعی بالای هندوان را مورد بررسی قرار دادند. از این راه ، قاعده های گفتار درست که سانسکریت نامیده می شد، تدوین گردید.

یکی از برجسته ترین دستور نویسان هند باستان « پانی نی » ( سده سوم یا چهارم پیش از میلاد)، بود که دستور زبان سانسکریت را با دقت فراوان تدوین کرد. پانی نی در دستور زبان خود توصیف صریح و مؤجزی از ساخت زبان سانسکریت به دست داده است. او تمامی پی بند های فعلی، اشتقاق ها، ترکیب ها و نیز ساخت های نحوی زبان سانسکریت را بطور بسیار دقیق بررسی کرده است. در واقع، مهارت دیرین بررسی و تدوین دستور زبان در تمامی شاخه های آن در اثر پانی نی به اوج رسید. از همین رو، دانش دستور زبان به فعالیت های ذهنی دیگر هندوان نیز دقت و عمق بیشتری بخشید و از این راه ، گسترش فزاینده فرهنگ آنان را موجب شد. ( تامس، ص ۶۲ ) .

کتاب دستور زبان پانی نی در هشت بخش نوشته شده ، و در آن تمامی قاعده های ساخت واژه در زبان سانسکریت داده شده است. قاعده های مذکور به صورت بیان های دقیق و کوتاهی ازایه گردیده است. همچنین در این کتاب، فهرستی از ریشه های فعل و واژه های اسمی تصریف شده و نیز فهرستی از صدا های زبان سانسکریت تدوین شده است. گفتنی است که قاعده های آن همانند قاعده های دستور زبان زایا در زبان شناسی کنونی باید به ترتیب مشخصی به کار بسته شود. اثر بزرگ دیگر در این زمینه تفسیر بزرگ « مهاباسیا»، نوشته «پانتجلی» است که در واقع بزرگترین تفسیر هندی بر دستور زبان پانی نی است. ( تامس، صص، ۱۸۷-۱۸۸ ، همچنان رویبیز، صص ۱۵۲-۱۵۱ و ۱۵۹ )  
توصیف های پژوهشگران هند باستان از جمله پانی نی، دو ویژگی عمده را دارا بوده که به آثار آنان ارزش و اهمیت خاصی داده است :

**الف : به روش عینی یعنی بر پایه مشاهده مستقیم : به انجام رسیده است.**

**ب : توصیف داده ها دقیق و مؤجز بوده است.**

دو ویژگی یاد شده پایه های استواری برای دانش دستور زبان در هند باستان فراهم آورد. از همین رو ، کوشش پژوهشگران هند باستان همواره موفقیت آمیز بوده است. آنان از راه مشاهده و بررسی مستقیم زبان سانسکریت، واژگان و نیز ساخت دستوری آن را مشاهده و توصیف کردند. به علاوه، چنانچه گفته شد، توصیف های دستوری پانی نی و نیز برخی دیگر از دستور نویسان هند باستان به صورت بیان های دقیق و مؤجز تدوین شده، به گونه ای که زبان شناسان آنها را همانند توصیف های ساختاری در زبان شناسی جدید می دانند. بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که پژوهشگران هند باستان برای بررسی و توصیف زبان سانسکریت، کوشش بسیار کردند. از این راه در طول سده های پیاپی اطلاعات گسترده ای

در باره زبان سانسکریت گرد آوری شد. از همین رو، شاید بتوان گفت که از میان زبان های باستانی، هیچ زبانی همانند سانسکریت به دقت توصیف نه شده است. ( بلومفیلد، صص، ۱۱-۱۰ ).

در باره ساختار زبان سانسکریت، توضیح این نکته لازم است که توصیف های دستوری ای که پژوهشگران هند باستان ارائه کردند بیشتر بر پایه تجزیه واژه ها به عناصر سازنده آنها بوده است. در واقع، واژه « ویا کرنه»، که در زبان سانسکریت برابر دستور زبان بکار می رود به همین معنی است. هدف عمده دستور نویسان زبان سانسکریت مشخص کردن ساخت واژه ها و نیز صورت آوایی بخش های سازنده آنها بوده که بر اثر فرآیند های آوایی و نیز قدیمی که متروک شدن نا مشخص گردیده بود. توضیح این نکته لازم است که بررسی عینی زبان سانسکریت بیشتر از طبیعت ساخت واژه در این زبان ناشی می شده است. به این معنی که در زبان سانسکریت ساخت واژه های مرکب و مشتق بسیار فعال بوده، هر چند که بر اثر ادغام های آوایی و دیگر فرآیند های آوایی، عناصر سازنده واژه ها، یعنی پایه و وند ها تا حدودی نا مشخص بوده است. از همین رو، تشخیص آنها به بررسی آوایی نیاز داشته است. بنا بر این، از راه آشنایی با پیوند ها و ادغام های آوایی ویژه، ساخت واژه ها و نیز چگونگی وند ها در زبان سانسکریت مشخص می شده است. ( واترمن، صص، ۶-۵ ).

چنانکه در بالا گفته شد، ویژگی های عینیت گرایی، دقت و ایجاز در توصیف های دستوری پژوهشگران زبان سانسکریت باستان موجب شد که زبان شناسان توصیف های دستوری یاد شده به ویژه دستور زبان پانی نی را به عنوان توصیف های ساختاری زبان سانسکریت بنگارند. آنان باورمند هستند که دستور نویسان هند باستان در حدود دو هزار و چهار صد سال پیش تقریباً همان روشی را به کار می بستند که زبان شناسان ساختگرا در سده کنونی ارائه کردند. در واقع، به هنگامی که پژوهشگران اروپایی در سده هجدهم با توصیف های دستوری دقیق زبان سانسکریت آشنا شدند، به روش دقیقی برای بررسی و توصیف زبان دسترسی یافتند که تا آن زمان با آن بیگانه بودند. از این رو، بدون تردید تأثیر دانش دستور زبان هند باستان را بر پیدایش و گسترش زبان شناسی جدید بسیار قطعی و عمیق باید انگاشت. در واقع، بدون بینشی که از راه آشنایی با دستور زبان و واج شناسی زبان سانسکریت باستان نصیب زبان شناسان اروپایی شد، پیشرفت و گسترش زبان شناسی جدید به گونه ای که هم اکنون هست، ممکن نمی بود. ( رویینز، ص، ۶ )

البته مبلغان مسخی اروپایی که در سده های میانه به هندوستان سفر کردند زمینه آشنایی با زبان هندی را فراهم آوردند، ولی نخستین اشاره ها به زبان سانسکریت در بررسی های پژوهشگران اروپایی در پایان سده شانزدهم مشاهده می شود. از جمله فیلیپو ساستی پژوهشگر ایتالیایی که در هندوستان بسر می برد از زبان سانسکریت به طور تحسین آمیز یاد کرد، و همچنین به برخی شباهت های موجود میان واژه های سانسکریت و ایتالیایی اشاره نمود. به دنبال آن، برخی پژوهشگران آلمانی و فرانسوی باز هم شباهت های بیشتری را میان سانسکریت و برخی زبان های اروپایی نشان دادند.

به دنبال مقاله جونز در سال ۱۷۸۶ که در آن بطور رسمی خویشاوندی زبان سانسکریت با زبان های یونانی، لاتین، ژمانی، و نیز فارسی باستان اعلام شد، مطالعه و بررسی سانسکریت بیشتر مورد توجه قرار گرفت به گونه ای که از نخستین دهه های سده نوزدهم زبان سانسکریت به عنوان یکی از موضوع های درسی در برخی دانشگاه های آلمان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی تدریس می شد. بر پایه ملاحظات بالا، روشن است که زبان شناسی در هند به زمانی پیشتر از آغاز زبان شناسی در اروپا بر میگردد، و از همان دوران دیرین، پژوهشگری بومی در باره زبان سانسکریت همچنان استمرار داشته است. در سنت زبان شناسی هندی همه زمینه های زبان شناسی توصیفی کنونی یعنی واژه شناسی، معنی شناسی، واج شناسی، آوا شناسی و نحو بطور گسترده بررسی شده است. بویژه در زمینه های واژه شناسی، آوا شناسی و برخی

جنبه های نحو، نظریه و روش عملی زبان شناسی هندی به هنگامی که پژوهشگران اروپایی با آن آشنا شدند از آنچه خود آنان در زمینه های یاد شده به آن دست یافته بودند بسیار پیشرفته تر بود. از همین رو، پژوهشگران اروپایی دریافتند با توده ای از آثار زبان شناسی بسیار مهم در هند روبرو شده اند که از مبدا مستقلی سرچشمه گرفته بود. (روبینز، صص ۱۵۱-۱۵۰)

همچنان در سده های میانه، پژوهشگران اروپایی با زبان های عبری و عربی بیشتر آشنا شدند. زبان عبری زبان تورات بود و از همین رو، از سده های چهارم و پنجم در اروپا شناخته شده بود. اهمیت دینی زبان عبری باعث شده بود که در کنار زبان های لاتین و یونانی مورد توجه بیشتر قرار گیرد. به ویژه نظام دسته های متمایز واژه های معنی اسم، فعل و حرف که دستور نویسان بومی زبان عبری باز شناخته بودند که توجه پژوهشگران اروپایی را به خود جلب کرد. بررسی های زبان عبری از تفسیر نوشته های مقدس عبری از جمله تورات ناشی می شد، ولی از اوایل دوران سده های میانه تحت تأثیر آثار زبان شناسی عربی گسترش بیشتری یافت. یعنی شباهت های ساختی موجود میان این دو زبان سامی موجب شد که پژوهشگران زبان عبری برای بررسی این زبان از یافته های گسترده پژوهشگران زبان عربی نیز استفاده کنند. آنان واژه های فنی و مقوله های دستوری زبان عربی را برای تجلیل و توصیف زبان عبری را بکار گرفتند. (روبینز، صص، ۱۱۰-۱۰۹)

بررسی زبان عربی نیز مانند زبان عبری از کتاب مقدس مسلمانان یعنی قرآن ناشی می شد. قرآن عامل همبستگی در تمام سرزمین های اسلامی بود و از همین رو، یادگیری زبان عربی برای همه مسلمانان الزامی بود. به علاوه، در سرزمین های غیر عربی که اعراب بر آن تسلط یافته بودند برای اداره امور به کار گزاران و مسؤلانی نیاز بود که می بایستی زبان رسمی امپراطوری اسلامی یعنی زبان عربی را می دانستند. از همین رو، آموزش و فراگیری زبان عربی در جهان اسلام موقعیتی همانند زبان لاتین در امپراطوری عربی داشت. در واقع، در نتیجه گسترش سریع دین اسلام و قدرت اعراب بر بسیاری از سرزمین های خاور نزدیک، سواحل افریقای شمالی و اسپانیا، حوزه کار برد زبان عربی گسترش بسیار یافت. از سده هفتم میلادی (سده اول هجری) پژوهشگران زبان عربی در باره واژه شناسی و نحو زبان عربی بطور گسترده به بررسی پرداختند، به گونه ای که توصیف های دستوری آنان پایه های بررسی دستور زبان عربی را استوار کرد. در سده هشتم (دوم هجری)، بررسی های زبان عربی بسیار گسترده و عمیق شد. از میان پژوهشگران این سده، یونس، اخفش، خلیل و سیبویه را میتوان نام برد. پژوهشگران زبان عربی در دو مکتب معروف بصره و کوفه به بررسی و پژوهش سرگرم بودند. خلیل و شاگردش سیبویه از نام آورترین پژوهشگران در مکتب بصره بودند. دقت آنان در توصیف دستور زبان عربی شگفت دانش پژوهان دوران های بعد را در مشرق زمین و مغرب زمین موجب شد. (کارتر، صص ۱۴۶).

خلیل در زمینه نظریه عروض و فرهنگ نگاری بررسی و کار کرد. او کتاب العین را در باره واژه شناسی و زبان عربی نگاشت، ولی در باره دستور زبان عربی از خود اثری بر جای نگذاشت. با این حال، او نظریات خود را در باره صرف و نحو به دانش آموزان خود به ویژه سیبویه که پژوهشگر ایرانی الاصل بود ارائه کرد. (روبینز، صص ۱۱۱).

سیبویه در باره دستور زبان عربی کتابی دقیق و مفصل نگاشت. او برای کتاب خود نامی بر نگزید، از این رو کتابش تنها به عنوان الکتاب یا «کتاب»، معروف شد. سیبویه در کتاب خود دستور زبان عربی را به دقت و به شیوه ای علمی تدوین کرد. در کتاب یاد شده، او همه جنبه های صرفی و نحوی زبان عربی را به صورت گسوده و دقیق مورد بررسی قرار داد و توصیف کرد. از همین رو، کتاب او در سده های پیاپی مورد بحث، بررسی و آموزش قرار گرفته است.



سیبویه بررسی دستور زبان عربی را بر پایه برخی اصول و تمایزهایی به انجام رساند که دقت روش او را در توصیف زبان نشان دهد. از آشکارترین اصول بررسی زبان در کتاب توجه به نمونه های گفتاری است. به این معنی که سیبویه در بحث های دستوری خود نمونه هایی از گفتار زبان عربی را ارائه می کند. این روش بررسی نشان میدهد که او توصیف و کشف قاعده های دستوری را بر پایه قضاوت، سلیقه شخصی و یا تجویز قرار نمی دهد، بلکه به واقعیت گفتاری زبان توجه دارد. البته، سیبویه در کتاب زبان قرآن، اشعار دوران پیش از اسلام و نیز نمونه های گفتاری را با هم در نظر میگیرد، ولی او همانند دیگر دستور نویسان زبان عربی باورمند است که زبان عربی باستان زبان گفتاری، و زبان نوشتار و تنها آوا نویسی گفتار است (کارتر، ص ۱۴۷).

به علاوه سیبویه گفتار را به عنوان فعالیتی اجتماعی در نظر میگیرد که از راه آن میان گوینده و شنونده ارتباط برقرار می شود. بر این پایه، او زبان را به عنوان نوعی رفتار انسانی می انگارد که الزاماً ساخت و نظام خاصی را داراست، هر چند که او به صراحت اصطلاح ساخت و یا نظام را بکار نبرده است. در واقع، سیبویه اصطلاح «نحو» را برای اشاره به تحلیل و توصیف ساخت زبان با توجه به معنی آن بکار برده است. یعنی واژه «نحو» که به «شیوه» سخن گفتن دلالت دارد خود به این واقعیت اشاره می کند که سیبویه گفتار را نوعی رفتار می پنداشته است. با توجه به همین فرض، او دو اصطلاح «خوب» و «بد» درست (حسن) و «بد» و «یا» نادرست (قبیح) و نیز برخی اصطلاح های دیگر را که برای توصیف رفتار های انسانی بکار می رود، برای نمونه های گفتاری بکار برده است.

همچنین، سیبویه اظهار میدارد که در پایان هر گفتاری که از لحاظ ساختی درست است می توان سکوت، مکث یا وقف کرد و به این ترتیب آن گفتار را «خوب یا مجازی برای سکوت» می نامد. او باورمند است که چنین گفتاری از لحاظ معنایی نیز درست یا کامل (مستقیم) است. به علاوه سیبویه تشخیص میدهد که پیش از شروع هر گفتار نیز سکوت است. با ملاحظه فرض بالا، میتوان مشاهده کرد که تعریف گفتار توسط زلیگ هریس *Zillig Harris* زبان شناس ساختگرایی معاصر امریکایی که آن را با ویژگی سکوت در آغاز و نیز پایان مشخص می کند، با تعریفی که سیبویه ارائه میدهد مشابه است. به این معنی که هریس نیز نمونه گفتار را رشته ای از فعالیت زبانی میدانند که در پیش و پس آن سخنگو سکوت است (کارتر، ص ۱۵۰). سیبویه دو مقوله اصلی اسم و فعل را باز شناخته و ویژگی های ساختاری هر یک را بطور مفصل توصیف کرده است. او بقیه واژه ها را که از لحاظ ساخت واژه همواره ثابت است و تغییر پذیر نیست، در یک دسته دیگر قرار میدهد و آنها را حرف می نامد. این دسته حروف اضافه، حروف ربط و جز این ها را شامل می شود. او اسم را بر حسب ویژگی های صرفی و نحوی آن بصورت دسته بندی های دوتایی یعنی معرفه و نکره، مفرد و جمع، و مذکر و مؤنث مشخص می کند. سیبویه توضیح می دهد که در جفت های دستوری یاد شده از این لحاظ که معرفه، جمع و مؤنث دارای نشانه است نسبت به عنصر قرینه خود یعنی نکره، مفرد و مذکر قوی تر است (سیبویه، جلد ۱، صص ۷-۲).

همچنین، سیبویه برای نخستین بار دو سازه اصلی جمله یعنی نهاد و گزاره (مسند و مسند الیه) را باز می شناسد. در واقع، او از راه تحلیل یاد شده، و نخستین تجزیه جمله به سازه های پیاپی (پایینی) را که بعد ها یعنی در سده بیستم به عنوان یکی از اصول بنیادی زبان شناسی ساختگرا معرفی شده ارائه کرده است. نیز او رابطه معنایی و آوایی موجود در میان واژه ها را به صورت دسته های زیر مشخص می نماید. واژه های متفاوت با صورت های آوایی متمایز، واژه های هم معنی با صورت های آوایی متفاوت و معنی مشابه یکدیگر، واژه های هم آوا (مشترک) با صورت های آوایی یکسان و معنی متفاوت با یکدیگر. سیبویه روابط یاد شده را در مورد جمله ها نیز نشان داده است (سیبویه، جلد ۱۷ صص ۸-۷).

همچنین، سیبویه فعل متعدی را بر حسب نشانه های نقشی فاعل و مفعول (اعراب و تنوین)، مشخص نموده و به امکان جابجایی فاعل و مفعول اشاره کرده است. نیز، جمله مجهول را توصیف کرده و توضیح داده است که مفعول در جمله مجهول نشانه نقشی (اعراب) ، فاعل را می گیرد، زیرا « به منزله فاعل» است، به این معنا که در جایگاه آن ظاهر می شود (سیبویه، جلد ۱، صص ۱۹-۸).

با توجه به ملاحظات بالا، معلوم می شود که سیبویه در بررسی و توصیف زبان ویژگی های ساختی را در نظر گرفته است. یعنی تحلیل نحوی را بر پایه جایگاه و نیز مشخصه های ساختاری قرار داده ، و از این راه سازه ها و نیز روابط نحوی موجود میان آنها را تعیین کرده است. از جمله، این توضیح او که مفعول در جمله مجهول « به منزله فاعل است » از نکرش ساختی او ناشی می شود. در واقع سیبویه دست کم در بخشهایی از روش تحلیلی اش نوعی ساختگرایی را بکار برده تا سده بیستم بر زبان شناسان غربی نا شناخته بوده است ( کارتر، صص ۱۵۰-۱۴۷).

سیبویه صدا ها و همچنان فرایند های آوایی زبان عربی را نیز بررسی کرده است. او صدا های ( یا حروف) زبان عربی را بر پایه ویژگی های پیدایشی آنها مورد توجه قرار داده، و در نخستین دسته بندی عمده ، آنها را به دو دسته **مهجوره و مهموسه** تقسیم می کند. همچنین، او دسته بندی های کوچکتر صدا ها را نیز بدست می دهد. دسته بندی های یاد شده از لحاظ توجه به ویژگی های آوایی با برخی دسته بندی ها در واج شناسی نوین همانند است. از جمله، دو دسته **مهجوره و مهموسه** تقریباً با دسته بندی بی واک و با واک مشابه است. سیبویه فرایند های آوایی زبان عربی از جمله همگون سازی ( ادغام)، تبدیل ( قلب)، حذف و جز این ها را نیز به دقت مورد بررسی قرار داده است. ( سیبویه، جلد ۲ - صص ۴۳۰-۴۰۰).

مطالعه نحو به همراه بررسی های صرفی، آوایی، واژگان و معنا شناسی زبان عربی در تمام سده های گذشته همچنان ادامه داشته است. از همین راه، پژوهشگران پر آوازه ای در زمینه های یاد شده پا به عرصه نهادند. از آن میان، کسانی ( سده هشتم میلادی / دوم هجری، ابو علی فارسی ( سده دهم میلادی / چهارم هجری ) ، ابن جنی ( سده دهم میلادی / چهارم هجری ، احمد بن فارس ( سده دهم میلادی / چهارم هجری )، ابو هلال عسکری ( سده دهم میلادی / چهارم هجری ) ابو منصور ثعالبی ( سده یازدهم میلادی / پنجم هجری)، عبدالقاهر جرجانی ( سده یازدهم میلادی / پنجم هجری)، جارالله زمخشری ( سده دوازدهم میلادی / ششم هجری)، یاقوت هموی ( سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری)، ابن مالک ( سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری )، مسعود تفتازانی ( سده چهاردهم میلادی / هشتم هجری)، ابن هشام ( سده چهاردهم میلادی / هشتم هجری )، و سیوطی ( سده شانزدهم میلادی / دهم هجری) را میتوان نام برد. پژوهشگران بالا هر یک آثار با ارزشی در زمینه های یاد شده از خود بر جای گذاشتند.

به علاوه ، دانشمندان دیگر نیز در زمینه آوا شناسی زبان عربی به بررسی پرداختند. از آن میان به ویژه ابو علی سینا ( سده یازدهم میلادی / پنجم هجری) طبیعی دان ، پزشک و فیلسوف نام آور را میتوان نام برد. او رساله مخارج الحروف یا اسباب الحدوث الحروف را در زمینه چگونگی تولید صداهای زبان ، تشریح اندام های گویایی و توصیف صداهای زبان عربی و نیز برخی صدا های زبان فارسی نگاشت. در رساله یاد شده او توضیح داده که صدا های زبان بر اثر ایجاد امواج نا گهانی در هوا تولید می شود. همچنین، او ویژگی های تولیدی صدا ها را از راه تعیین شیوه تولید و مخرج مشخص کرده است. از لحاظ شیوه تولید ، او صامت های انسدادی و سایشی و نیز انواع دیگری را باز شناخته، و به این ترتیب دسته های صامت ها را از یکدیگر متمایز ساخته است. ( اب سینا، صص، ۵۵-۵۱۱-۷۲-۶۰ ).

او همچنین مصوت ها را بر حسب مشخصه عمده آنها، یعنی باز بودن راه خروج هوای بازدم متمایز ساخته و اظهار داشته که تولید مصوت ها به گونه ای است که هوا به روانی و بدون مزاحمت رها می شود. سپس، او مشخصه های دیگر آنها از جمله باز و بسته و نیز گرد و گسترده را نیز تعیین می کند، هر چند که اصطلاحهای یاد شده را بکار نمی برد. (ابن سینا، صص ۷۳-۷۲)

همه ملاحظات بالا نشان می دهد که ابن سینا برای بررسی چگونگی تولید و نیز توصیف صدا های زبان روش تجربی را بکار می برد. برخی ویژگی ها و مفاهیم توصیفی آوا شناسی در رساله ابن سینا را در آوا شناسی نوین را به خوبی میتوان مشاهده کرد. مجموعه آثار به جا مانده در زمینه واژه شناسی، نحو، معنا شناسی و آوا شناسی زبان عربی دانش گسترده زبان شناسی را در سرزمین های اسلامی از جمله ایران پدید آورد. پژوهش گران اروپایی ابتدا در سده های میانه با این زبان و نیز سنت زبان شناسی گسترده آن آشنا شدند. به این ترتیب، آنان برای نخستین بار با زبان غیر اروپایی و سنت تحلیل دستوری متفاوتی روبرو شدند که به نظر نمی رسید از سنت یونانی گرفته شده باشد و یا دست کم بطور مستقیم از آن باشد. چنان که پیشتر گفته شد، سپس در سده های شانزدهم و هفدهم همراه با دسترسی بیشتر به پژوهش های گسترده در باره زبان های عبری و عربی، آنان به دانش دقیق و ژرف زبان شناسی در هند باستان نیز دسترسی می یافتند.

همچنین، از پایان سده شانزدهم، آنان با طبیعت و ویژگی های خط و زبان چینی آشنا شدند. از لحاظ زبان شناسی، چینیان از سده دوم میلادی برای زبان خود فرهنگ لغت تدوین کرده بودند، و نیز از سده های میانه اصطلاحات خط چینی را آغاز نموده بودند. آشنایی پژوهشگران اروپایی با زبان و خط چینی در گسترش و عمق بخشیدن به پژوهش های زبان شناسی نقش مهمی ایفا کرد. به این معنی که موجب شد که آنان از وجود گروهی از زبان ها با اطلاع شوند که نظام واجی، دستوری و واژگانی آن بطور قابل ملاحظه ای با زبان هایی که آنان تا آن زمان با آن آشنا بودند متفاوت بود. (روبینز، صص ۱۱۰-۱۰۹-۱۲۰-۱۱۸).

از این راه آنان در باره ساخت زبان ها اطلاع بیشتری کسب کردند و در نتیجه بر همین پایه به دسته بندی زبان ها پرداختند. آشنایی پژوهشگران اروپایی با جنین ذخیره گسترده ای در باره سنت های زبان شناسی یاد شده در بالا موجب شد که آنان به روش های کار آمد و پویا برای تحلیل و توصیف زبان دست یابند. توصیف هاییک اکنون آنان در باره بخش های گوناگون زبان های یاد شده در دسترس داشتند، در پیش چشم آنان راهی را گشوده بود که برای توصیف زبان های اروپایی بسیار سودمند و مؤثر بود. به علاوه، آگاهی آنان بر شباهت زبان سانسکریت با زبان های لاتین، یونانی، ژرمانی / جرمنی و فارسی باستان و نیز برخی زبان های دیگر موجب شد که به خویشاوندی زبان ها پی ببرند، و در نتیجه روش های زبان شناسی تطبیقی نیز در سده نوزدهم گسترش یابد.

**زبان مسئله ای سیاسی است یا فرهنگی؟** حکومت های دیکتاتوری اصول حکومتداری خود را بر چه اساسی بنیان می نهند که ماهیت و مسئله ی زبان ملیتها در آن به صورت پدیده ای حل ناشدنی باقی می ماند؟ زبان یک سامانه، یا (سیستم) ساختارمند برای ارتباط می باشد. هر سیستم ارتباطی بی همتایی (منحصربه فردی)، یک زبان نامیده می شود. اینکه دو سیستم را باید چه مقدار با هم تفاوت داشته باشند تا زبان های متفاوتی محسوب شوند، نمی توان به طور دقیق بیان کرد؛ اما به طور کلی اگر زبان دو نفر برای یکدیگر قابل فهم نباشد، دو زبان متفاوت محسوب می شوند. دانش مطالعه و بررسی زبان، زبان شناسی نامیده می شود. زبان ها در گروه هایی به نام خانواده زبانی طبقه بندی می شوند. زبان هایی که در یک خانواده، قرار می گیرند، از یک زبان مشترک، ریشه گرفته اند. زبان های هندواروپایی پرگویش ورتترین خانواده زبانی در جهان امروز است که زبان فارسی نیز به آن، تعلق دارد. خانواده های آفریقایی-آسیایی (شامل زبان های سامی)، زبان های چینی-تبتی و بانتو از دیگر خانواده های مهم زبانی هستند. در سراسر جهان، دست کم ۷۱۰۲ زبان زنده، وجود دارد. در

برخی از کشورها تعداد زبان‌های زنده، بیشتر از دیگر کشورها است. زبان چینی با ۱'۳۹۰'۰۰۰ نفر گوینده، پرشمارترین زبان جهان است.

**تعریف دقیق‌تر زبان :** زبان مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی‌ست که در امتداد یک بعد (زمان) برای انتقال پیام استفاده می‌شود. منظور از امتداد یک بعد این است که هر نشانه از پس نشانه دیگری به نوبت می‌آید. مجموعه نشانه‌ها در طول زمان مفهومی در ذهن انسان شکل می‌دهد. ویژگی‌ای که خاص زبان انسان (یا آنچه به‌طور اخص زبان می‌خوانیم) می‌باشد. این است که کلامی را که به زبان خاص بیان شده‌است می‌توان دو بار تجزیه کرد. در تجزیه بار نخست کلام را می‌توان به واحدهای معنایی کوچک‌تر و به بیان دقیق‌تر از لحاظ معنایی بسیط تجزیه کرد. به این واحدها تکواژ می‌گویند. در مرحله دوم هر تک‌واژ را می‌توان به واحدهای کوچک‌تر آوایی تقسیم کرد که از لحاظ کاربرد آوایی بسیط‌اند و از نظر معنایی فاقد معنا. به این جزءهای کوچک‌تر را واج می‌گویند. مثلاً جمله «برگ سبز است» را می‌توان در تجزیه بار نخست به سه تک‌واژ «برگ»، «سبز» و «است» تجزیه کرد. هر کدام از این اجزا تنها یک معنی را در ذهن تداعی می‌کنند و با شکستن به اجزای کوچک‌تر فاقد معنی می‌شوند. پس به اصطلاح از لحاظ معنایی بسیط‌اند. در تجزیه دوم این اجزا را می‌توان به واحدهای آوایی بسیط تقسیم کرد؛ مثلاً برگ را به چهار واحد (واج) ب، - ، ر و گ تجزیه کرد. خاصیتی که زبان را از دیگر نظام‌های قراردادی برای انتقال پیام متمایز می‌کند همین خاصیت تجزیه دوگانه‌است که تا حد واحدهای بدون معنا (و تکرار شونده) پیش می‌رود.

**زبان انسان :** بخش‌هایی از مغز که در پردازش زبان نقش دارند: ناحیه بروکا (آبی)، ناحیه ورنیکه (سبز)، زرد و (نارنجی)، کورتکس شنوایی اولیه (صورتی). دوره انتقادی - (Critical Period) دوره متناسب یادگیری زبان و سن انسان. انسان موجودی اجتماعی است و یکی از مهم‌ترین نیازهای او برقراری ارتباط با هم‌نوعان و ایجاد رابطه تفهیم و تفاهم است و زبان مهم‌ترین ابزار این ارتباط است. زبان مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که به‌وسیله آن مقصود خود را به دیگران می‌رسانیم. در زبان‌شناسی به هر واژه یک نشانه می‌گویند. این نشانه‌ها صوتی، نوشتاری یا اشاره‌ای هستند. بدین ترتیب زبان انسان به سه بخش تقسیم می‌شود، سه الگوی زبانی انسان:

**زبان گفتاری:** زبانی است که نشانه‌های آن صوتی هستند و همه از آغاز زندگی با آن آشنا می‌شوند و عموماً هر زبان‌آموزی پیش از ورود به دبستان به خوبی از مهارت سخن گفتن برخوردار است.

زبان نوشتاری: زبانی است که نشانه‌های آن خطی است. این زبان پس از زبان گفتاری و معمولاً از ابتدای دوره دبستان آموزش داده می‌شود.

**زبان اشاره:** زبانی است که نشانه‌های آن، اشاره‌ای است. این زبان بیشتر به افراد ناشنوا آموزش داده می‌شود و با آن می‌توان حتی با نوزادان کوچکی که هنوز زبان گفتاری را نیاموخته‌اند، ارتباط برقرار کرد.

**زبان بین‌المللی :** زمانی رسید که مردم برای ارتباط با یکدیگر و انجام تجارت و خرید و فروش کالا، روابط دیپلماتیک، سیاسی، اقتصادی و بازرگانی، فرهنگی و عرفانی به یک زبان واحد نیاز پیدا کردند و تصمیم گرفتند زبان انگلیسی را به عنوان زبان بین‌المللی معرفی کنند.

به خاطر نفوذ بریتانیا و آمریکا در دنیا تصمیم بر این شد که انگلیسی را زبان واحد انتخاب کنند؛ ولی در بررسی بیشتر می‌توان به این موضوع اشاره کرد که از لحاظ ساختاری، زبان انگلیسی زبانی بسیار ساده است. هم‌اکنون بسیاری از افراد در دنیا به زبان انگلیسی تسلط دارند و بسیاری هم در حال یادگیری این زبان هستند. زبان‌هایی مانند زبان اسپرانتو مختصاً برای ارتباط بین‌المللی طراحی شده‌اند. زبان اسپرانتو زبانی ساده، منطقی و بی‌طرف است. دانش بررسی زبان به سده‌های پیش برمی‌گردد و کهن‌ترین نمونه بررسی سامانمند زبان از هندوستان است. در آنجا شخصی به نام پانینی در سده ۵ پیش از میلاد به مطالعه جامع و علمی



زبان سانسکریت پرداخت و اصول استواری از زبانشناسی را بنیان نهاد. وی مفاهیمی مانند واج، تکواژ و غیره را سده‌های پیش‌تر از زبان‌شناسان غربی درک و توصیف کرد. در خاورمیانه، سیبویه، زبان‌شناس برجسته ایرانی، اواخر عمرش توصیفی جامع و زبان‌شناسانه از زبان عربی در شاهکار خود به نام (به عربی: «الکتاب فی النحو») («دستورنامه») به دست داد. وی در این کتاب نظریه آواشناسی و واج‌شناسی ویژه‌ای پدید آورد. در غرب، پیشرفت دانش ریاضیات و دیگر سیستم‌های مشخص در سده بیستم میلادی منجر به کوشش دانشوران در مطالعه علمی زبان به عنوان یک «نشانه معنایی» شد. این کوشش‌ها به پیدایش رشته‌ای از دانش به نام زبانشناسی انجامید که بنیان‌گذار آن فردینان دو سوسور است.

نوام چامسکی از زبان‌شناسانیست که نظریاتش انقلابی در این رشته به وجود آوردند. او معتقدست اصول و خصوصیات زبان در انسان ذاتی و «به‌طور ارثی برنامه‌ریزی شده» است و محیط پیرامون کودک تنها نقش محرک را برای یادگیری زبان مادری ایفا می‌کند. کودک مجموعه محدودی از اطلاعات را از محیط زبانی خویش می‌گیرد و خود قادرست ترکیبات جدیدی بسازد. نظریه‌پردازان پیش‌تر معتقد بودند زبان مادری تنها از راه شنیدن گفتار اطرافیان و به صورت اکتسابی وارد مغز کودک می‌شود.

معمولاً تاریخ دانش زبان‌شناسی را به معنی «مطالعات تخصصی زبان» تا کتاب دستور سانسکریت نوشته پانینی هندی عقب می‌برند. پانینی در سده پنجم پیش از میلاد، دستور زبان بسیار پیشرفته‌ای برای زبان سانسکریت نوشت. اما زبان‌شناسی به مفهوم مدرنش با انتشار کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی نوشته فردینان دو سوسور آغاز شد. دو سوسور بین مطالعات زبانی «همزمانی» و «در زمانی» تمایز قائل شد و بر مطالعه «نظام زبان» تأکید کرد. در دهه ۱۹۵۰، نظریات نوام چامسکی انقلابی در این رشته به‌وجود آورد و باعث پیدایش دستور زایشی شد. او با انتقاد شدید از روان‌شناسی رفتارگرا، که یادگیری زبان را نوعی تقلید رفتاری می‌داند، با ارائه شواهدی، ناکارآمدی‌های چنین دیدگاهی را نشان داد. او معتقد است اصول و خصوصیات زبان در انسان، ذاتی است و کودک زبان را یاد نمی‌گیرد، بلکه فرا می‌گیرد. (acquire) به‌عبارت دیگر، نحوه فراگیری زبان به‌صورت ارثی و ژنتیکی در مغز برنامه‌ریزی شده است و محیط پیرامون کودک تنها نقش محرک را برای فراگیری زبان مادری ایفا می‌کند. کودک، مجموعه محدودی از اطلاعات را از محیط زبانی خویش می‌گیرد و خود قادر است ترکیبات جدیدی بسازد. نظریه‌پردازان پیش‌تر معتقد بودند زبان مادری تنها از راه شنیدن گفتار اطرافیان و به‌صورت اکتسابی وارد ذهن کودک می‌شود.

**انقلاب‌های علمی در زبان‌شناسی:** چند نقطه عطف در تاریخ علم زبان‌شناسی وجود دارد. اولین انقلاب علمی در حوزه زبان‌شناسی، تاریخ‌گرایی است که در قرن هجدهم شکل گرفت. آنچه به عنوان شروع انقلاب اول در تاریخ زبان‌شناسی ثبت و ضبط شده، به ۱۷۸۶ بازمی‌گردد و خطابه معروف حقوق‌دان انگلیسی، ویلیام جونز، که وقتی متون سانسکریت را با فارسی باستان و لاتین مقایسه کرد، شباهت‌های فراوانی بین این متون یافت و معتقد شد که این زبان‌ها از یک منشأ واحد، که زبان هند و اروپایی مادر است، سرچشمه گرفته‌است. این شروع انقلاب اول در تاریخ زبان‌شناسی است. متعاقب آن، بحث سرنوشت زبان‌ها، خانواده زبان‌ها و اینکه این زبان‌ها از چند گروه سرچشمه گرفته‌اند، شروع شد و این، اولین انقلاب در تاریخ زبان‌شناسی، ذیل عنوان «تاریخ‌گرایی» مطرح شده‌است. در این دوره، نگاه زبان‌شناسان معطوف به تحولات تاریخی و به‌اصطلاح «در زمانی» بود و تبیین هر پدیده زبانی را با توجه به گذشته می‌دیدند. این انقلاب با پیدایش گروهی از زبان‌شناسان، که بعدها نودستوریان نام گرفتند، تکمیل شد. آن‌ها به دنبال یافتن قوانینی برای تغییرات زبانی بودند.

**دومین انقلاب در زبان‌شناسی،** ساخت‌گرایی است که فردینان دو سوسور به بنا نهادن آن مشهور شد، هر چند قبل از وی ویلهلم فون هومبولت این نظریات را به نحوی بیان کرده بود، اما عدم توجه به نظرات وی

باعث شهرت کاذب سوسور شد (A Short History of Linguistics, 1967, p. 150-151). زبان‌شناسی سوسور واکنشی به تاریخ‌گرایی و انقلاب نخست بود. سوسور پایه‌گذار ساخت‌گرایی است. آنچه سوسور در این بحث مطرح می‌کرد، توجه به وضعیت هم‌زمانی است نه تبیین‌های تاریخی. جوهره بحث سوسور مبتنی بر مفهوم نشانه است. دوسوسور زبان را به مثابه یک نظام مورد بررسی قرار داد و «زبان‌شناسی هم‌زمانی» را از «زبان‌شناسی تاریخی» جدا کرد. تا آن هنگام، گروه‌های زبان‌شناسی دانشگاه‌ها بیشتر به زبان‌شناسی تاریخی می‌پرداختند. «نشانه» از نظر سوسور واژه است و به یک معنا زبان‌شناسی سوسوری، واژه‌بنیاد است. او از دال و مدلول، که دو بخش عمده نشانه هستند، صحبت می‌کند. سوسور زبان را نظامی از نشانه‌ها می‌داند. این منظر سوسور به مدت پنجاه سال زبان‌شناسی را تحت تأثیر خود قرار داده بود. عمده فعالیت‌های زبان‌شناسی در دوره ساخت‌گرایی که به نیمه اول قرن بیستم مربوط می‌شود به «صرف» یا «ساخت‌واژه» و نظام واجی و آوایی توجه داشت. البته در این دوره در مکتب پراگ، زبان‌شناسی متن مطرح شد. پس طلایه‌ای از تحلیل‌گفتمان در مکتب پراگ دیده می‌شود. آن مکتب به نقش‌گرایی و کارکردگرایی اعتقاد داشت.

**انقلاب سوم در حوزه زبان‌شناسی** را نوام چامسکی در سال ۱۹۵۷ با ارائه نظریاتی راجع به دستور جهانی و زبان‌آموزی کودک پدیدآورد. این نظریات باعث ایجاد یک چارچوب نظری مهم در علم زبان‌شناسی شد که دستور زایشی نام دارد. انقلاب او از این نظر در خور توجه است که او زبان‌شناسی را «نحو بنیاد» کرد و «جمله» را واحد مطالعه برای زبان‌شناسی قرار داد؛ بنابراین، زبان‌شناسی یک سیر تکوینی را طی کرد. دیدگاه چامسکی از ۱۹۵۷ تا امروز در آمریکای شمالی و رویکرد آن به نام زبان‌شناسی زایشی، تفکر غالب است. این یکی از پارادایم‌های مطرح در زبان‌شناسی امروز است. این رویکرد اولاً در سطح جمله باقی مانده است و به سطح فراجمله نمی‌رود و ثانیاً به تفکر عقل‌گرایی دکارتی معتقد است؛ یعنی این که بخشی از دانش زبانی ما در بدو تولد با ما به عرصه جهان می‌آید. پس معتقد است برخی از ویژگی‌های زبان، ذاتی است. اما از حدود دهه ۱۹۶۰ میلادی، کسانی منطری را مطرح کردند که انقلاب چهارم در زبان‌شناسی شده است. آن‌ها تفکر پراگ‌ها را احیا کردند که پارادایم رقیب زبان‌شناسی چامسکی است. اگر چامسکی به جمله بنیادی و منظر فلسفی عقل‌گرایی دکارتی معتقد است، این رویکرد چهارم، رویکردی کارکردگرا و نقش‌گراست که معتقد است واحد مطالعه زبان باید «گفتمان» باشد؛ بنابراین، این رویکرد به لحاظ فلسفی، تجربه‌گراست و معتقد است آنچه بالا قرار می‌گیرد، بافت است. این رویکرد، زبان‌شناسی را با جامعه‌شناسی عجین می‌داند. اما رویکرد چامسکی زبان‌شناسی را با روان‌شناسی و نهایتاً زیست‌شناسی مأنوس می‌شمارد؛ بنابراین، دو پارادایم زبان‌شناسی امروز به این دو خلاصه می‌شود. رویکرد آخر این است که در انگاره ساخته شده، «بافت» بالاترین است. بافت، عبارت از چیزی است که بر یک شرایط گفتمانی محیط است؛ یعنی بافت غیرزبانی و بازنمایی بافت را در سه سطح معنایی در زبان بررسی می‌کند. پس این مدل از بافت شروع می‌کند. «بافت» تصویری است که از جهان برمی‌داریم و ملکه ذهن ما می‌شود. وقتی این مفهوم قرار است تبدیل به مفاهیم زبانی شود، صحبت از چهار فرانقش به میان می‌آید. پس این فرانقش‌ها در واقع معناشناسی «گفتمان بنیاد» هستند. این رویکرد می‌گوید هر جمله‌ای که متعلق به یک متن است، حتی اگر ساده باشد، هم‌زمان سه لایه معنایی را بر دوش خود حمل می‌کند: محتوا گزاره‌ای (در مورد چه چیزی صحبت می‌شود)، در بیان این محتوا به چه صورتی تعامل برقرار می‌شود؛ لایه معنایی سوم این است که این جمله به عنوان سازه یک متن، چقدر به تشکیل متنیت کمک می‌کند. این رویکرد و این انقلاب چهارم به زبان، نگاهی «گفتمان بنیاد» دارد و هرگز جمله را به عنوان یک واحد مستقل بررسی نمی‌کند و همیشه در متن بررسی می‌کند. درست است که به عنوان نمونه اعلا و متعارف، واحد زبانی متن است، اما این رویکرد معتقد است که حتی یک واژه هم می‌تواند

متن باشد؛ یعنی متن، اندازه مشخص و از پیش تعیین شده‌ای ندارد. در این سال‌ها، ساز و کارهای زبانی تشکیل متن، بسیار در زبان‌شناسی کاویده شده‌است. تحلیل گفتمان به ساز و کارهای زبانی تشکیل متن می‌پردازد و این که چه ابزارهایی به جمله‌های زبان متنیت می‌بخشند.

**سیاست زبانی، و زبان سیاسی :** یک رشته دانشگاهی میان‌رشته‌ای است. برخی از پژوهشگران آن را بخشی از زبان‌شناسی اجتماعی می‌دانند. از طرف دیگر، پژوهشگران دیگری استدلال می‌کنند که سیاست زبان شاخه‌ای از زبان‌شناسی کاربردی است. سیاست زبان به عنوان یک رشته، در گذشته به عنوان برنامه‌ریزی زبان شناخته می‌شد. این رشته به رشته‌های دیگری مانند ایدئولوژی زبان، احیای زبان، آموزش زبان و سایر موارد مربوط می‌شود.

اگر در صدد یافتن ارتباط میان زبان و سیاست باشیم، در قدم اول بایستی هدف خود را از مبادرت به چنین امری به درستی مشخص سازیم. در نظر اول، جهت پی بردن به این رابطه، دورهیافت محتمل به ذهن انسان خطور می‌کند که به گونه‌ای با همان مفهوم کنکاش به منظور درک تجانس میان مطالعه زبان و مطالعه زندگی بشر ارتباط می‌یابد. در رهیافت اول، مطالعه زبان به عنوان تلاش برای بررسی زبان بشر جهت کشف ذات، منشأ و بهره‌گیری از خود زبان قلمداد می‌شود. رهیافت دوم نگرش به زبان و سیاست به صورت فی نفسه است. براساس این نظریه زبان امری مسلم و بدیهی تصور می‌شود، یعنی امری که در تملک انسان قرار دارد، حال آنکه، سیاست نظام مفروض جامعه است و از لحاظ معنایی، گزینه عملی آن است. هدف از این مقاله، در واقع، رسیدن به این نتیجه است که میان مطالعه زبان و مطالعه سیاست رابطه‌ای الزامی در دست است که همانا جوهره لاینفک آزادی حیات است.

مقام و ارزش زبان : بدون تردید زبان گرانبهارترین عطیه الهی به دنیای بشری است که میزان منحصر به فرد بودن آن به گونه‌ای انسان ذیلاً مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. نخست، به یقین می‌توان ابراز داشت که زبان برای انسان امری عادی و روزمره است و سوالی که در وهله اول به ذهن انسان می‌رسد و می‌تواند به سهولت به شیوه‌ای غیرتخصصی به آن پاسخ داد این است که زبان چیست؟ مسلماً زبان، نظامی ارتباطی است و در واقع توسعه یافته‌ترین نظامی است که دنیای بشری از آن بهره می‌جوید. براساس این دیدگاه می‌توان به این استدلال رسید که زبان همانند یک ابزار ارتباطی عمل می‌کند. پس زبان ابزاری اجتماعی است. نحوه عملکرد اجتماعی زبان با تصور این مسئله که زبان وسیله‌ای است برای انتقال افکار و اندیشه‌های شخصی، قابل توصیف می‌گردد. از سوی دیگر، اگر ثابت شود که خواب دیدن و اندیشیدن با استفاده از زبان میسر می‌شود، دیگر جهت ادراک ماهیت زبان نیازی به مطالعه ماهیت زبان نخواهد بود. بدین ترتیب، زبان به یکی از لازمه‌های زندگی مبدل می‌شود که نیاز بشر برای بیان هوشیاری نسبت به خود و دیگران را مرتفع می‌سازد. در صورتی که در مورد زبان به نظریه فوق بسنده شود، به این مفهوم که زبان اساساً پدیده‌ای است که برای خواب دیدن، فکر کردن و برقراری ارتباط از آن استفاده می‌شود، می‌توان به طور مستقیم به سوالات مطروحه در خصوص ذات و مبدا زبان پاسخ داد. بنابراین مبدا و منشأ زبان را بایستی در میان پیشنهاد خود جستجو کرد که به لزوم ایجاد ارتباط پی برده و به صورت پستاندارانی سخنگو تکامل یافته بودند. پس طبیعت زبان در آن برهه از تکامل بشر، به عنوان وسیله‌ای جهت برقراری ارتباط آسان و بی‌حد و مرز میان ابنای بشر متجلی شده است بدین منظور که بشر را به آنچه که هست یعنی موفق‌ترین گونه حیوانی بر روی کره‌خاکی مبدل سازد.

بدیهی است اگر در صدد تفحص بیشتر در مورد زبان برآئیم، دیگر به چنین مفهوم ابتدایی کفایت نخواهیم کرد، چراکه نه تنها موضوع رشد و تکامل زبان از پیچیدگی بیش از این برخوردار است، بلکه تحقیقات

انجام شده در خصوص ابعاد گوناگون زیستی بشر، نشانگر این واقعیت است که خواب دیدن و فکر کردن هیچ یک از طریق زبان صورت نمی پذیرد. در اینجا بایستی خاطر نشان کرد که قرن‌ها تحقیق و مطالعه در زمینه زبان و زبان شناسی پایه های نسبتاً استواری در مورد شماری از زبان ها در اختیار ما قرار داده است. به طور سنتی از تکنیک های کلامی جهت درک مشابهت ها و تفاوت های موجود بین گونه های زبان استفاده می شود. به عنوان مثال زمانی که در سده هجدهم، زبان شناسان به وجود تشابهاتی که میان زبان های متفاوت اروپایی و زبان قدیم سانسکریت پی بردند، این امر را نمی توانستند به واقعیتی جز بهره مندی این زبان ها از ریشه و نسب یکسان نسبت دهند. گرچه این رهیافت در توصیف ماهیت زبان با شکست مواجه شد ولیکن از روش و اسلویی نسبتاً مطلوب برخوردار بود، برای نمونه، این رهیافت موضوعاتی همچون نحوه ظهور زبان ها، منشا پیدایش، چگونگی یادگیری و کاربرد آنها را می توانست مورد بحث قرار دهد. از اواسط سده بیستم، با ظهور نظریه های جدید نوآم چامسکی تحولات چشمگیری در علم زبان شناسی به وقوع پیوست. گونه زبانی که در چند دهه اخیر مورد توجه چامسکی و زبان شناسان نوین قرار دارد زبان گفتاری است که با زبان نوشتاری در تناقص است، چراکه بسیاری از زبان ها فاقد نظام نوشتاری هستند و در واقع قدیمی ترین گونه های زبان از نظام نوشتاری بهره مند نبوده اند. چامسکی در رهیافت های زبان شناسی خود از رهیافت های فلسفی عقلیون بهره جسته است. عقلیون بر این اعتقاد بودند که دانش از بدو پیدایش بشر به طور غریزی از فکر و ذهن انسان نشات می گرفته است. چامسکی در سال 1965 م. ابراز داشت که صورت کلی نظام علمی از همان ابتدا همانند ودیعه ای فکری، معین و ثابت بوده است. بنابراین، بایستی یادآور شد که چامسکی در خصوص زبان نیز دارای تفکر متشابه است. چامسکی علاوه بر نظریه عقلیون از عقاید هامبولت (1836 م) هم استفاده کرد و به این نتیجه رسید که کسی قادر به یادگیری زبان نیست بلکه فقط می توان شرایطی فراهم آورد که زبان به صورت فی البداهه و به روش خود زبان در ذهن انسان پرورش یابد. پس می توان گفت که ساخت زبان و گونه نحوی آن به میزان قابل ملاحظه ای مفروض و مسلم است، اگرچه یادگیری زبان امکان پذیر نخواهد بود مگر اینکه شخص تجربیات درستی در خصوص مراحل ساخت زبان داشته باشد درست مانند لیز که نظریه افلاطون را مورد تایید قرار می دهد که یادگیری برای فرد است یعنی دستیابی به آنچه در ذهن انسان به صورت ذاتی و غریزی یافت می شود. چامسکی در رهیافت خود در مفهوم جهانی زبان، زمانی که راجع به نحو دستوری زبان همانند ابزاری برای تولید جملات قاعده مند صحبت می کند از روشی علمی پیروی می کند. طبق نظریه چامسکی (1957 م) فلسفه به علمی اطلاق می شود که در آن نظریه ای خاص که در خصوص اثبات امری بدهی کاربرد دارد و می تواند در مورد امور متشابه غیربیدهی و ناشناخته به کارگرفته شود. بنابراین می توان ابراز داشت که رهیافت چامسکی در مورد جهانی بودن زبان اساساً از مطالعات سنتی قبلی زبان بسیار متمایز است و به همین علت سبب ساز دگرگونی بنیادین در علم زبان شناسی شد.

**چامسکی (1959 م)** همچنین نظریه اسکینر در مورد نقش محرک در فراگیری زبان را مورد انتقاد قرار داد. او جهت اثبات ادعای خود، مسئله ذاتی بودن زبانی و یادگیری زبان توسط کودکان را مطرح ساخت. سرعت بسیار بالای کودکان در فراگیری زبان با توجه به کمی داده ها که در نهایت منجر به تسلط کامل ایشان به زبان مادری می شود بر پیچیدگی روش یادگیری زبان دلالت دارد که با وجود مطالعات انجام شده تاکنون درک دقیق و توصیف آن امکان پذیر نبوده است و این احتمال می رود که کل روش عمدتاً غریزی باشد و از طریق فراگیری و یا رسیدن به بلوغ سیستم عصبی حاصل آید. مطالعه زبان از این دیدگاه، زبان شناسی راصرفاً بخشی از روان شناسی متصور می سازد و دانستن زبان را یادگیری یک نظام علمی خاص که



به شکل دستور زبان تصور می باید کرد، عنوان می کند. وجود زبان در ذهن انسان همان مسئله ای است که از دیرباز مورد توجه روان شناسی بوده و موضوعاتی مانند ناظم اعتقادی و معرفتی که در اختیار انسان است، نحوه دستیابی انسان به آن و همچنین چگونگی به کارگیری آن را مورد توجه قرار می دهد.

**مقام و ارزش سیاسی زبان:** مسلماً ارائه یک مفهوم مطلق برای واژه سیاست کار بسیار دشواری است. واژه سیاست را به طور کلی از دو دیدگاه می توان مورد توجه قرار داد. از یک سو، سیاست، به طور اخص، به هنر و روش مملکت داری و عملکرد حکومت و از سوی دیگر، به طور اعم، به شیوه زندگی انبای بشر اطلاق می شود. برخی پا را از این هم فراتر نهاده و ابراز می دارند که افکار و عقاید اعضای یک جامعه بازتابی از نظام سیاسی است که بر آن جامعه حاکم می باشد. سیاست دارای پیشینه ای به قدمت تمدن ها است به طوری که فلاسفه یونان باستان، از جمله ارسطو و افلاطون تفکرات سیاسی مخصوص به خود را داشته و الگوهایی برای مملکت داری ارائه داده اند. مفهوم از سیاست که در این نگارش مورد توجه قرار گرفته، بررسی منطقی روشی است که انسان ها بایستی در کنار هم زندگی می کنند و این مفهوم سیاست با یافته های عقلیون در خصوص زبان متجانس است. مشاهده موضوعات سیاسی از دیدگاه عقلیون به سهولت ذهن فرد را به نظریه دیگری راجع به جهان به صورتی که هست و وجود دارد سوق می دهد. به عنوان مثال، زمانی که طرفداران پایه ریزی جامعه سرمایه داری ابراز می دارند که آن تنها جامعه ای است که انسان ها بایستی در آن زندگی کنند و سرمایه داری دمکراسی واقعی است و جامعه دمکراتیک همانا عدالت است، عقلیون به تجزیه و تحلیل آنچه رد واقع در بطن چنین جامعه ای به وقوع می پیوندد می پردازند و بدین ترتیب تصویر دگرگون می شود این همان مسئله ای است که فکر اندیشمندانی چون نوآم چامسکی و ادوارد هرمان را به خود معطوف ساخته است. از آنجایی که موضوع این مقاله یافتن ارتباط محتمل میان زبان و سیاست است، از این رو، نظریه های چامسکی به عنوان منبع اصلی جهت قبولی و یا رد وجود ارتباط میان این دو مقوله مورد توجه قرار گرفته است. چامسکی به عنوان یک تحلیل گر تاریخ به ارزیابی مجدد سیاست خارجی آمریکا در برهه خاصی از تاریخ آمریکا، یعنی زمان جنگ میان آمریکا و ویتنام که به بحران ویتنام و یا مناقشه ویتنام شهرت دارد مبادرت ورزید. عموماً آمریکایی ها از نظر جهت گیری نسبت به تداوم جنگ به دو گروه عمده تقسیم می شدند: گروه اول بازها که با تمام وجود از ادامه جنگ حمایت می کردند و معتقد به پیروزی آمریکا در پایان جنگ اعتقاد نداشتند و خواهان بازگرداندن نیروهای آمریکایی از ویتنام بودند. این تقسیم بندی نظر چامسکی را تأمین نمی کرد. در واقع، چامسکی با نگاه منطقی تقادانه به کل قضیه خاطر نشان کرد در مورد افرادی که به نوعی درگیر مسئله جنگ آمریکا و ویتنام بودند، یک تقسیم بندی سوم نادیده انگاشته شده بود. در حقیقت، مسئله ای که هیچ گاه در محافل عمومی مطرح نشد، تجاوز آمریکا به مشروعیت و حقانیت ویتنام بود. به راستی آیا بدوا مردم در مورد آغاز جنگ با ویتنام از حق انتخاب برخوردار بودند یا خیر؟ و پاسخ چامسکی به این سوال منفی بود (**چامسکی 1969، 1973، 1988 م**)

طرح این نوع سوال از جمله ویژگی های منحصر به فرد تحلیل های سیاسی چامسکی است او هرگز به ارزش های مطروحه نمی پردازد و سوال دیگری مطرح می سازد که به مراتب عمیق تر و ریشه دارتر است و در اکثر مواقع این سوال مضاعف همان سوالی است که بایستی مورد توجه قرار گیرد و امکان دارد اسباب حل بحران را فراهم سازد. این ویژگی چامسکی به طور حتم نشات گرفته از ذهن کاوشگر و پویای او است ولی در عین حال در صدد مطرح مسئله برای ایجاد نگرانی بیشتر نیست. این خصیصه چامسکی عمیقاً ریشه در آرمان گرایی سیاسی وی دارد که بر اصولی منطقی بنا نهاده شده است. به عنوان نمونه چامسکی

در اصول اعتقادی خود انسان را همانند مدافعی در اجتماع متصور می سازد بدون اینکه به رنگ پوست ملیت و دین و مذهب ایشان توجهی داشته باشد. در جامعه ای که چامسکی در ذهن خود می پروراند والاترین ارزش زندگی عشق به دیگران و عشق به خود است بدین ترتیب کلیه به اصطلاح ارزش های دنیای کنونی را می توان چنین نادیده گرفت. در صورتی که فرد چیزی را برای خود بر ندارد یا خود را مالک چیزی نداند دیگر مقوله ای تحت عنوان دارایی وجود نخواهد داشت و پول مبدل به چیزی اضافی می شود زیرا که دیگر نیازی به آن نخواهد بود و اگر انسان ها اذهان خود را به شیوه ای منطقی برای همزیستی به کار گیرند دیگر احتیاجی به وجود حکومت نخواهد بود.

**تقارب زبان و سیاست :** با اینکه در صدد یافتن رابطه میان زبان و سیاست هستیم در اکثر مواقع به ناچار بایستی بپذیریم که ارتباط عملی بین زبان و سیاست نیست دال بر این مطلب که با وجود در دست بودن تشابهات میان مطالعات زبان شناسی و مطالعات سیاسی باید از هر گونه تساوی یک به یک اجزای معادله حذر کنیم. برخی از منتقدین وجود رابطه میان زبان و سیاست جهت اثبات ادعای خود به این مطلب اشاره می کنند که زبان شناسی یک علم محض است و زبان شناسان متخصصینی مجرب و آموزش یافته اند که طبیعت منشا و کاربرد زبان را جهت دستیابی به تصویری برتر و بهتر از ذهن و تکامل گونه انسان مورد مطالعه و بررسی قرار می دهند. بدون شک زبان شناسی در آنچه انسان طی سالیان طولانی تکامل اکتساب کرده نقش به سزایی ایفا نموده است ولیکن زمانی که به عنوان یک شاخه علمی محض مطرح می شود از توجه به انسان به صورت اعم صرفنظر می کنند در منتهی الیه دیگر علم سیاست قرار دارد که با صور متفاوت روابط اجتماعی میان انسان ها سروکار دارد و به همین علت آحاد اجتماع را به صورت مستقیم مورد توجه قرار می دهد. بدین ترتیب مطالعات سیاسی قادر و معتقد است که در اصل انسان باید به طور اعم در نظر گرفته شود. براساس توضیحات فوق می توان اذعان داشت که سیاست فاقد جنبه علمی است و در واقع همان تفکری است که سیاستمداران به منظور تحکیم جایگاه و حفظ قدرت خود می خواهند به مردم به قبولانند.

از سوی دیگر نمی توان این موضوع را نادیده انگاشت که میان زبان و سیاست رابطه ای الزامی است. اگر سیاست را علمی تصور کنیم که همزیستی و برقراری ارتباط میان انسان ها را مورد مطالعه قرار می دهد، زبان شناسی همانا بررسی زبان است که پیچیده ترین و پیشرفته ترین نظام ارتباطی میان انسان ها می باشد. بدین ترتیب، زبان و سیاست به گونه ای لازم و ملزوم یکدیگر می گردند چرا که هر دو با ایجاد رابطه در تماس اند. متقاعد کننده ترین تعبیر وجود رابطه بین زبان و سیاست فی نفسه بودن ذهن انسان است و از آنجا که زبان و اراده انسان نیز ذاتی می باشد شخص برای ابراز عقاید خود به صورتی که تصور می کند قادر است مقبولیت بیشتری اکتساب نماید، آزاد و مختار است. پس انسان فطرتاً از این آزادی برخوردار شده که به آنچه می خواهد بیندیشد و هیچ کسی و هیچ چیزی نمی تواند این حالت طبیعی را متاثر سازد، زیرا ذاتاً به دنیای درون انسان تعلق دارد و شاید تنها نیروهایی که انسان را تحت سلطه خود می گیرند همان نیازهای انسان جهت ادامه بقا باشد. طبق مباحث مطروحه اگر شخص به ذاتی بودن زبان و غریزی بودن آزادیخواهی در انسان معتقد باشد به سهولت قادر است به رابطه حکمفرما بر زبان و سیاست پی برد. به طور کلی رابطه تقریباً ضعیف است و حتی می توان ابراز داشت که رابطه ای عملی بین قلمروهای زبان و سیاست یافت نمی شود.

**رابطه ی میان زبان و سیاست :** کشف زبان موجب ایجاد تغییراتی شگرف در نحوه ی برقراری ارتباط میان انسان ها و همچنین سهولت در انواع انتقال اطلاعات شده است. بعلاوه به جهت نفوذ در تمامی

زمینه های زندگی بشری، ایفاگر نقش مهمی در زندگی اجتماعی انسان و وجود آن لازمه ی بسیاری از فعالیت هاست. توانایی صحبت و نطق در آدمی از ویژگی های برجسته ی وی محسوب می شود و زبان جزئی غیر قابل انکار قوه ی عقلیه ی انسان محسوب می شود تا آنجا که به همین سبب انسان را حیوان ناطق نیز می نامند. قوه ناطقه ی انسان که وجود آن تماما مستلزم بهره گیری از زبان است، در جنبه های مختلف زندگی بشری نمود داشته و نقشی کلیدی دارد. از جمله زمینه های مهم و حائز اهمیت که پیوند تنگاتنگی با زبان دارد، عالم سیاست است. دلیل این اهمیت بسیار واضح است چرا که همواره سیاستمداران، چه برای عملی کردن تفکرات سیاسی خود و چه شرکت در گفتمان های سیاسی، نیازمند شناخت دقیق زبان و ویژگی های آن می باشند. اصلا نحوه ی صحیح بهره جستن از واژگان و توانایی تفهیم تفکرات مورد نظر به وسیله ی آنچه می گوئیم، می تواند یکی از تعاریف سیاست باشد. پیوند میان زبان و سیاست، جدانشدنی است و عدم درک این موضوع می تواند موجب شکل گیری بحران فرهنگی\_سیاسی در کشورها شود. زبان در معنای رایج خود همان چیزی است که در گفتار و نوشتار به جهت منتقل کردن مفاهیم مورد نظر خود مورد استفاده قرار می دهیم. اما آنجا که صحبت از زبان در مجاورت با سیاست به میان می آید، واضح است که رفتارهای زبانی متفاوتی مدنظر است. به عنوان مثال وقتی از بهره جستن از زبان توسط سیاستمداران در راه های ناشایست سخن می گوئیم، مقصود این است که هدف زبان در حالت عادی سوء استفاده گری نیست و ارتباط سیاست با زبان است که منجر به این کاربردهای غلط می شود. از یک دیدگاه ضمن تعریف سیاست به معنای فن حکمرانی، تاثیر زبان در سیاست را به منزله ی نقش زبان شناسان در تنظیم متون سخنرانی سیاستمداران و یا استفاده از زبان در جهت دستیابی به اهداف سیاسی در نظر می گیریم. از دیدگاهی دیگر سیاست تحت عنوان مفهومی تعریف می شود که با دو موضوع نزاع و قدرت در هم تنیده است، به این معنا که تمامی روابط بین افراد تحت لوای سیاست است. به دنبال این تعریف، نقش زبان در سیاست به عنوان ابزاری برای برخورداری از قدرت محسوب می شود. دیدگاه اول دیدگاهی توصیفی است که در واقع به تحقیق و جمع آوری نظریات و کاربردهای سخنوری در محیط های قانونی و سیاسی می پردازد. یکی از بحث هایی که از ابتدا (حتی پیش از میلاد) مورد بررسی قرار گرفت در رابطه با مسئولیت یا عدم مسئولیت سخنوران درباره ی آنچه می گویند بود. اینکه آیا افراد فارغ از مسئولیت سیاسی یا اجتماعی، مسئولیتی در قبال آنچه با بهره گیری از زبان تفهیم می کنند دارند یا خیر. که عده ای مانند سیسرو معتقد بودند که ارتباط جدایی ناپذیری میان عقاید و کلام وجود دارد و همین مورد سبب می شود که افراد درباره ی آنچه می گویند مسئولیتی اخلاقی برگردن داشته باشند. در دوره های بعد بر روی چگونگی استفاده از زبان و قدرت کلام جهت نفوذ در افکار و احساسات مخاطب (تحت عنوان بلاغت) تحقیق شد و کتب شناخته شده ای از قبیل **“هنر بلاغت” ارسطو و همچنین “آموزش سخنوری برای مردم”** اثر کوینتیلیان در همین باب تالیف شده اند. سه نوع خاص بلاغت شامل **بلاغت قضایی، بلاغت شورایی و بلاغت تشریفاتی** است. نوع اول با هدف اقامه ی دعوا در دادگاه ها، نوع دوم با هدف پشتیبانی از خط مشی خاصی در محافل سیاسی و نوع سوم با هدف آموزش آداب در مراسم های مملکتی دنبال می شود. به دنبال بررسی های انجام گرفته و مطالعات روانشناسانه در این باب، ثابت شده است که یکی از عواملی که منجر به ایجاد تاثیرات گسترده بر روی مخاطبان می شود، از پیش تعیین نشدن متن گفتار و سخنرانی است. به این معنا که به موازات شرایط و واکنش های آنی مردم در لحظه، متن سخنرانی در راستای هدف مورد نظر، منعطف و قابل تغییر باشد. مورد دیگری که با زبان مرتبط است و می تواند منجر به بهره برداری سیاسی شود، تکنیک های کنترل صدا، حالات چهره، حرکات

سر و دست هاست. استفاده ی صحیح و بر طبق اصول از این فنون در افزایش توجه و تمرکز مخاطبان، بالابردن میزان تاثیر کلمات و تحریک جهت شنیدن ادامه سخنرانی موثر است. به عنوان مثال رئیس جمهور سابق آمریکا، دونالد ریگان، مثال بارزی از یک سیاستمدار منطبق بر اصول زبان و کلام به شمار می رود. از دیگر موارد حائز اهمیت در سیاست، توانایی لفاظی کردن و به کار بردن جملات قصار و در کل عبارت هایی است که ظاهری منطقی و متقاعدکننده دارند و می تواند بر میزان مقبولیت سیاستمدار در میان مردم بیافزایند. اسنجام بخشیدن به متن سخنرانی و آنچه قرار است با مردم در میان گذاشته شود هم دارای اهمیت است. به این معنا که یک سیاستمدار باید بداند کلام خود را چگونه آغاز کند، به چه طریق به مطلب اصلی برسد و در نهایت نتیجه گیری هایش را ارائه دهد. بنابراین باید با تمامی اصول زبان و قواعد آن آشنا و توانایی استفاده از آن ها را داشته باشد. استفاده از استعاره، تمثیل و عبارات کنایی نیز بخشی از زبان است که به شدت به کمک سیاستمداران و سخنوران مباحث سیاسی می آید. زبان شناسی معاصر به معرفی راهکار های جدیدی برای بهره بردن از پیوند میان زبان و سیاست می پردازد. زبان شناسان معاصر بیشتر توجه خود را معطوف وجوه اغواگرانه و عوام فریبانه ی زبان سیاستمداران می کنند و در پی ترفند هایی جهت پیاده کردن این قبیل فنون می باشند. در واقع این دست از زبان شناسان سعی دارند تا با بهره گیری از تمام سطوح زبان، به اجرای این فنون و افزایش تاثیرگذاری کلمات اضافه کنند. به عنوان مثال یکی از مصادیق هوشمندی در زبان سیاست، عدم معرفی تصمیم گیرنده ها و قانون گذاران است. حتما در سخنرانی های سیاسی بسیاری توسط روسای جمهور یا وزرای هر کشور مشاهده کردید که از عباراتی همچون "این موارد به ما ابلاغ شده است" یا "تصمیمات گرفته شده است" و مشابه این ها استفاده می کنند و غالبا عنوان نمی کنند که ابلاغ کننده و یا تصمیم گیرنده دقیقا چه کسی است. این مورد را زبان شناسان در سطوح نحوی زبان بررسی می کنند و از کاربردهایش در سیاست بهره می جویند. بررسی سطوحی واجی زبان در رابطه با سودمندی در زمینه ی سیاست هم ممکن است. مثلا ریتم کلام یا همگونی آوایی در متن گفتار و سخنرانی از مواردی هستند که در سطح واجی زبان مورد بررسی قرار می گیرند. زبان شناسان معاصر همچنین به تاثیر حسن تعبیر در سخن اشاره کرده و معتقدند که به کار بردن عباراتی از اندیشمندان و یا بخشی از سخنان از زبان مشاهیر می تواند برای سیاستمداران کارگشا باشد چراکه مردم تعابیری مشابه با آنچه را که در گذشته از افرادی مقبول و معتبر شنیده اند و قبول دارند، راحت تر می پذیرند و این به مقبولیت سیاستمداران کمک می افزاید. از کاربردهای دیگر زبان در زمینه ی سیاست می توان به بهره گیری از زبان در مواقع رای گیری اشاره کرد. حتما تا به حال سخنرانی های بعضی از کاندیدای ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس که جهت دریافت مقبولیت میان مردم و جمع آوری رای انجام می دهند را دیده اید. بسیاری از آن ها در هنگام صحبت کردن سعی می کنند عوض استفاده از زبان رسمی، از زبان محلی و یا حتی گویش شهر یا منطقه ای که متعلق به آن هستند صحبت کنند. چراکه معتقدند گویش به زبان محلی مردم منجر به باور آن ها مبنی بر مردمی بودن سیاستمدار و در نهایت جلب اعتماد آن ها می شود. در واقع این نکته به این موضوع اشاره دارد که شباهت زبان و گویش میان سیاستمدار و مردم در عین بی اهمیتی می تواند در دستیابی به اهداف سیاسی وی بسیار موثر باشد. اما پیوند های موجود میان زبان و سیاست به همین جا ختم نمی شود و دارای جزئیات ظریف تری نیز هست. مثلا جالب است بدانیم اگر مخاطب یک سیاستمدار در مکانی قانونی و سیاسی مانند مجلس، یک زن باشد؛ رفتار های وی به پیروی از توقعات جنسی که مرتبط با ادبند متفاوت است و نوع زبان و لحنی که در پیش می گیرد دچار تغییراتی می شود. نکته ی مهم دیگر این است که یک سخنور سیاسی باید بتواند به گونه



ای از زبان و لحنی خاص استفاده کند که در صورت لزوم توانایی به کار بردن عباراتی به صورت فی البداهه را داشته باشد. در سخنرانی های زیادی شاهد این بوده ایم که فرد یا افرادی از میان مردم، بخشی از سخنرانی یک سیاستمدار را متوقف و به اعتراض یا بیا نظری متفاوت پرداخته اند. واضح است در شرایطی که سخنران در مقابل دوربین های فیلمبرداری قرار دارد و صدها نفر خبرنگار و منتقد و کارشناس صحبت های وی را تحلیل و تفسیر می کنند، کوچکترین اشتباه یا حفره در میان سخنان می تواند او را به چالشی بزرگ بکشاند. به همین جهت است که سیاسی بازی های گفتاری عمیقاً با زبان مرتبط و بدون وجود آن غیر ممکن است. جمله بندی ها، تون صدا و ایما و اشارات در حین ادای هر کدام از کلمه ها و جمله ها دارای معانی و مفاهیم متعددی است که نتیجه آن با نفوذ سخن در ذهن مردم ارتباط مستقیم دارد و باید واکنش های آنی مخاطبان همسو باشد. بنابراین یک سیاستمدار کارکشته باید یک زبان شناس کاربلد هم باشد و بتواند از مصادیق کاربردی زبان آنچنان که لازم است در جهت نیل به اهداف خود بهره برد. از دیگر فنون مرتبط با زبان در این زمینه، تکنیک تله ی کف زدن است. به این معنا که سخنور در حین سخنرانی با تغییر تن صدا، مکث های کوتاه، مشخصات چهره و یا حرکات دست ها به مخاطب می فهماند که اکنون زمان تشویق و کف زدن است. این مورد در میزان نفوذ و موفقیت کلام یک سیاستمدار بسیار موثر و حائز اهمیت است. چرا که در جمع های چندصدهزار نفری، تشویق و هیجانانگیز عده ای به همه منتقل و منجر به دستیابی به یک نتیجه ی عمومی و دلخواه می شود. نمونه های مشابه این مورد را در بخش هایی از سخنرانی های سیاستمداران که در رابطه با استقلال، آزادی و یا غرور و غیرت ملی سخن می گویند دیده اید. کلمات و عباراتی که در هر زمان هیجانانگیز مردم را بر می انگیزد و موجب تایید سخنران از جانب آن ها می شود. بنابراین به طور کلی می توان گفت زبان و زبان شناسی، نقشی کلیدی در سیاست و گفتمان های سیاسی ایفا می کنند و در مقبولیت و عدم مقبولیت سیاست مداران بسیار موثر اند.

**سیاست زبان :** امیر وحیدیان: زبان در زندگی اجتماعی انسان ها یکی از کلیدی ترین نقش ها را ایفا می کند؛ به گونه ای که در تعریف انسان، «ناطق بودن» یکی از ویژگی ها و ممیزه های اصلی آدمیان با سایر موجودات است. هر چند «ناطق بودن» در تعریف منطقی انسان لزوماً بر مفهوم زبان تکیه و تاکید ندارد ولی زبان و قوه ناطقه در ادبیات فلسفی جزء جدایی ناپذیر قوه عاقله آدمی است و به واسطه نقش و اهمیتی که قوه ناطقه و زبان در تبلور قوه عاقله دارد آدمی را حیوان ناطق نامیده اند. در عالم اندیشه و عمل سیاسی نیز زبان، نقش مهمی را بر عهده دارد؛ به همین جهت شناخت زبان و ویژگی های آن می تواند در تبیین و تحلیل رخدادهای سیاسی کمک مؤثری به سیاستمداران و کسانی که مفعول عمل سیاست قرار می گیرند داشته باشد. مطلب حاضر با نگاه به نظریه تحلیل گفتمان به بررسی این موضوع می پردازد که چگونه سیاستمداران در محدوده گفتمان سیاسی خود، ناچار از به کارگیری «زبان» خاص خود هستند. سیر تفکرات فلسفی و متعاقب آن تفکرات اجتماعی- سیاسی درباره موضوعات مورد کنکاش از زمان شکل گیری مکتوب آنان بدین گونه بوده است که اندیشمندان و فلاسفه دوران کلاسیک با مفروض گرفتن توانمندی های ذهنی- زبانی انسان ها جستجوی فکری خود را معطوف به شناخت عالم وجود کردند و در تعریف فلسفه، «وجود شناسی» را اصلی اساسی می دانستند. در قالب این تفکر، فیلسوف تلاش می کرد با تبیین جهان هستی به شناخت اجزای آن بپردازد؛ اجزایی که هر کدام دارای موقعیتی از پیش تعیین شده هستند. در واقع کار فیلسوف این بود که به شناخت اجزای نظام هستی- همان گونه که هستند- بپردازد چنین قالب تفکری به حوزه های دیگر نیز گسترش یافت. درک هستی شناسانه انسان، جامعه و سیاست

محصول چنین تفکری است؛ درکی که برای همه مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده زندگی آدمی در تمامی ساحت‌ها و حوزه‌ها جایگاهی ازپیش‌تعیین‌شده قائل بوده که کار فیلسوف، اندیشمند سیاسی و همچنین حاکمان را معطوف به شناخت این جایگاه می‌کرد؛ به گونه‌ای که عدالت را که یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در عالم انسانی است به معنای قراردادن هر چیزی در جای خود تعریف کرده‌اند. مفهوم «جای خود» نشانگر وجود وضعیت ازپیش‌تعیین‌شده‌ای است که هر نوع خروج از آن وضعیت منجر به بی‌عدالتی، بی‌نظمی و نابسامانی می‌شود؛ به همین جهت عدالت که شرط تدبیر امور در همه حوزه‌هاست منوط به قرارگرفتن هر چیزی در جایگاه خود است؛ بر همین اساس سیاستمداران و سیاست‌اندیشان نیز باید به گونه‌ای عمل کنند و بیندیشند که اولاً اندیشه و عمل آنان منجر به خروج چیزی از جایگاه تعیین‌شده خود نشود و ثانیاً درصورت خروج از وضعیت طبیعی به گونه‌ای بیندیشند و عمل کنند که آن پدیده‌های خروج‌یافته را به وضعیت سابق و طبیعی خود بازگردانند. تقسیم‌بندی‌هایی که حکمای یونان از ذات آدمیان ارائه می‌کردند و بر اساس آن ذاتیات، جامعه را به شقوق مختلف مبدل می‌ساختند متأثر از درک هستی‌شناسانه آنان از انسان و جامعه انسانی بود. درک هستی‌شناسانه از انسان، جامعه و سیاست تا تکوین رنسانس و ظهور امانوئل کانت و هم‌اندیشان او بر ساحت اندیشه و عمل فیلسوفان و سیاستمداران سیطره داشت. کانت پرسش اصلی را از شناخت عالم هستی و وجود به شناخت ذهن و توانمندی‌های آن معطوف کرد و با این سؤال‌ها که «ذهن و قوای دراکه آدمی چگونه می‌تواند به شناخت عالم هستی بپردازد؟ و اینکه این شناخت تا چه حد صادق و منطبق با واقعیت است؟ و چه معیاری بر سنجش صداقت شناخت‌های ذهنی ما از عالم عینی وجود دارد؟» توجه فلاسفه را از عالم عین به عالم ذهن و توانمندی‌های آن معطوف کرد. این تفکر نیز تا قرن بیستم و ظهور فیلسوفان و فلسفه زبانی تداوم داشت. فیلسوفان زبانی با مطرح کردن «معناداری» مفاهیم و قضایا ورود به مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را متوقف بر این امر دانستند که «چه مفاهیمی معنادار هستند و به تبع آن امکان تحقق دارند؟» امروزه مباحث مطرح در فلسفه زبانی حوزه بسیار گسترده‌تری از موضوعات فلسفی را به خود اختصاص داده و حوزه اندیشه و عمل سیاسی نیز متأثر از این مباحث است؛ مباحثی همچون گفتار و گفتمان، رابطه زیان و قدرت سیاسی، ماهیت زبان و تاثیر آن بر چگونگی رفتارهای سیاسی، از جمله مهم‌ترین این مباحث است. گفتمان مفهومی است که سال‌های متمادی در ادبیات سیاسی-فلسفی جامعه ما رواج یافته است. شناخت گفتمان‌های سیاسی یکی از مواردی است که می‌توان به موجب آن تحلیلی واقع‌گرایانه از اندیشه‌های عاملان سیاسی-چه آنانی که در چارچوب ساخت قدرت قرار دارند و چه آنانی که خارج از ساخت قدرت، رفتاری دوستانه یا خصمانه دارند- ارائه کرد. برای شناخت گفتمان باید این نکته تفهیم شود که آدمیان برای برقراری ارتباط با یکدیگر از مفاهیم و جملاتی سود می‌جویند که حاوی پیامی میان فرستنده و گیرنده آن پیام است. این مفاهیم و جملات که غالباً مناسبات زبانی میان انسان‌ها را شکل می‌دهند، «گفتار» نام دارند. در تحلیل گفتار، مهم پیامی است که میان فرستنده و گیرنده مبادله می‌شود. به عبارت دیگر معیار برای ارزشیابی گفتارها «تفهیم و تفاهم» است و از این حد فراتر نمی‌رود؛ با این حال، گفتمان به معنای مجموعه گفتارهایی است که در بستری از پیش‌زمینه‌های ذهنی و تعینات محیطی صورت می‌گیرد. وجه تشابه گفتمان و گفتار در این است که گفتمان همانند گفتار حاوی پیامی برای مخاطبان خود است. این پیام می‌تواند منشأ کنش‌ها و واکنش‌های دوسویه میان کسانی که در چارچوب آن گفتمان قرار دارند و کسانی که در تقابل با آن موضع‌گیری می‌کنند، باشد. همان‌طور که گفته شد گفتمان فقط بیان مفاهیم و جملات ساده جهت انتقال پیام خاصی نیست بلکه اهمیت

پیش‌زمینه‌های ذهنی و تعینات محیطی در ارزیابی و تحلیل آن بسیار بالاتر از آن مفاهیم و جملات است. منظور از پیش‌زمینه‌های ذهنی نوع نگرش‌هایی است که یک گفتمان خاص نسبت به انسان، جامعه، سیاست و نوع مناسبات میان آنان دارد. به عبارت دیگر، گفتمان‌ها حاوی نوعی از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی هستند که در تحلیل گفتمان به‌عنوان فاکتورهایی که باید مد نظر تحلیلگر باشند مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. منظور از تعینات محیطی، مجموعه امکانات و محدودیت‌هایی است که عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بین‌المللی چگونه بودن آن گفتمان را فراهم می‌کند. گفتمان مجموعه‌ای را به نمایش می‌گذارد که حاوی 3 ضلع ذهن، عین و زبان است. این 3 ضلع در تعامل با یکدیگر ماهیت یک گفتمان را شکل می‌دهند. با توجه به این تعریف، گفتمان‌های سیاسی نیز جریانی از گفتارهایی هستند که در چارچوب این 3 ضلع و در درازمدت هویت می‌یابند و به کسانی که خود را متعلق به آن می‌دانند هویت می‌دهند. تاکید فلاسفه زبان در قرن بیستم بر همین نکته است که زبان صرفاً ابزاری برای برقراری روابط بین‌انسانی جهت تفهیم و تفاهم و رسیدن به اهداف مشخص نیست بلکه یک عنصر هویت‌بخش است؛ به گونه‌ای که می‌توان با تحلیل زبان و جریانی که زبان در بستر آن شکل گرفته و در حال تکامل است به هویت افراد و گروه‌ها پی برد و حتی بر مبنای آن چگونگی رفتارهای آنان را پیش‌بینی کرد. در عالم سیاست تمامی ایدئولوژی‌ها را می‌توان بر مبنای تحلیل گفتمانی مورد واکاوی قرار داد. به‌طور مثال گفتمان دموکراسی خواهی گفتمانی است که در وهله اول مبتنی بر پیش‌زمینه‌های ذهنی خاص است؛ یعنی بر پایه نوعی نگاه خاص به انسان، جامعه، سیاست و روابط میان آنان استوار است. در این گفتمان انسان موجودی عاقل و آزاد فرض می‌شود که می‌تواند و باید سرنوشت اجتماعی خود را خود تعیین کند. از سوی دیگر جامعه پدیده‌ای متشکل از مجموعه این انسان‌هاست که در تعامل با یکدیگر نیازهای مادی و معنوی خود را در جهت تعیین سرنوشت مشترک تامین می‌کنند و سیاست نیز مکانیزی برای فراهم کردن نظم، امنیت، رفاه و مهیا کردن شرایط جهت بارور کردن توانمندی‌های بالقوه مادی و معنوی جامعه تحت حاکمیت خود است. پیش‌زمینه ذهنی گفتمان دموکراسی خواهی در قالب شرایط محیطی خاصی تعیین می‌یابد؛ شرایطی که شامل فاکتورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی است. به عبارت دیگر گفتمان دموکراسی خواهی در هر شرایطی قابل پیدایش نیست و حداقل نیازمند شرایطی نسبی همچون وجود فزاینده آگاهی‌های عمومی نسبت به مسائل اجتماعی، حداقلی از رفاه مادی، ضعف ساختار سیاسی یا ضعیف بودن وجه خشونت‌گرای نظام سیاسی و وجود تعاملات مسالمت‌آمیز بین‌المللی است. این 2 عامل یعنی پیش‌زمینه‌های ذهنی و شرایط محیطی در قالب گفتارهایی، شکل ملفوظ و مکتوب به خود می‌گیرد و ادبیاتی را شکل می‌دهد که ما از آن به‌عنوان ادبیات یا گفتمان دموکراسی خواهی نام می‌بریم. همان‌طور که گفته شد تمامی ایدئولوژی‌های سیاسی را می‌توان با استفاده از شیوه تحلیل گفتمانی مورد ارزیابی شناختاری قرار داد. ایدئولوژی‌های چپ، راست، اقتدارگرا و دموکراتیک با تمامی تنوعات و طیف‌هایی که در واقعیت دارند، از این قاعده تبعیت می‌کنند. مسئله مهم دیگری که فلسفه و فیلسوفان زبانی درباره ماهیت زبان مطرح کرده و به تبع آن اندیشمندان سیاسی آن را به مباحث و موضوعات سیاسی سرایت داده‌اند، این مسئله است که «نقش زبان در ارتباط با عالم واقع چگونه است؟ آیا زبان و به عبارت دقیق‌تر گفتارها اعم از ملفوظات و مکتوبات بیانگر عین واقعیات هستند؟ به عبارت دیگر آیا زبان نقش تصویرگری دارد یا نقش تصویرسازی؟ در تبیین این سؤال باید گفت که 2 نوع رابطه بین زبان، ذهن و عالم واقع قابل تصور است. در رابطه اول، ذهن تنها انعکاس‌دهنده عالم واقع است. در این برداشت ذهن همچون آئینه‌ای عمل می‌کند که بدون ایجاد دگرگونی، آنچه را که توسط کانال‌های

ارتباط‌دهنده با عالم واقع یعنی همان قوای حسی دریافت می‌دارد، ضبط و ثبت می‌کند و زبان نیز به تبع آن صرفاً نقش انعکاس‌دهندگی را بر عهده دارد؛ به گونه‌ای که محتویات قوای دراکه ذهن را در قالب الفاظ و جملات و به شکل مکتوب و ملفوظ به مخاطبان انتقال می‌دهد. البته در این انتقال امکان اخلاص وجود دارد اما این اخلاص خللی در اصل قضیه که همان توانمندی ذهن و زبان برای انتقال عین واقعیت به شیوه تصویر و گفتار است وارد نمی‌کند. تبعات چنین برداشتی در عالم سیاست عمدتاً در آثار و رفتارهای اندیشمندان و حاکمان اقتدارگرا نمود عینی داشته است. اندیشمندان سیاسی اقتدارگرا برداشت‌های ذهنی خود را از شرایط سیاسی- اجتماعی محیط، عین واقعیت می‌پنداشتند و تلاش می‌کردند توسط آثاری که خلق می‌کنند وضعیت سیاسی موجود را توصیف و تبیین و جهت حفظ یا تغییر آن راهکارهایی را در مقام توصیه به حاکمان ارائه کنند و همین‌طور حاکمان اقتدارگرا تصمیمات سیاسی خود را که حاصل عینی‌پنداشتن برداشت‌های ذهنی آنان از واقعیات سیاسی بود به جامعه تحمیل می‌کردند. تئوری انعکاس یا تصویرگری ذهن و زبان از واقعیات عینی حداقل در حوزه سیاست تبعات منفی داشت به گونه‌ای که می‌توان با در نظر گرفتن تنوعات و طیف‌های مختلفی که در اندیشه‌ها و نظام‌های اقتدارگرا وجود دارد آنان را در این موضوع متفق دانست که تمامی این اندیشه‌ها و نظام‌های سیاسی قائل به توانمندی ذهن و زبان در حقیقت‌یابی و کشف واقعیات اجتماعی در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی بین‌المللی هستند. در مقابل برداشت تصویرگری ذهن و زبان از عالم واقع رابطه دومی نیز وجود دارد که معتقد است ذهن انسان دارای ساختاری است که آن ساختار، منفعل و گیرنده محض نیست و از سوی محدودیت‌هایی را برای فاعل شناسا ایجاد می‌کند و از سوی دیگر بر اساس داشته‌های قبلی خود روی دریافت‌های انتقال یافته توسط کانال‌های ارتباطی با محیطی پیرامونی تغییراتی را به وجود می‌آورد که حاصل آن لزوماً مطابقت نبوده و گاهی با واقعیت‌های عینی مغایرت دارد. البته مغایرت، مفهوم وسیعی است که شامل تضاد، تناقض و غیریت می‌شود. به تبع ساخت و نوع کارکرد ذهن، زبان نیز صرفاً تصویرگر واقعیت نیست. شناخت محدودیت‌های ذهن و زبان، اندیشمندان و فیلسوفان را بر آن داشت تا راهکاری جهت برون‌رفت از مغایرت‌های ذهنی- زبانی با واقعیت‌های عینی بیابند؛ به همین جهت مفاهیمی همچون عقلانیت جمعی، مشارکت، مشاورت، حوزه عمومی، نقدپذیری، نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی و... در ادبیات فلسفی و سیاسی شکل گرفت. در ادبیات سیاسی جدیدی که متأثر از این شناخت از ذهن و زبان بود تفکر و عمل جابجانه و تحمیل‌گرایانه حوزه سیاست بر جامعه مورد نفی و انکار قرار گرفت و مکانیزم‌هایی برای جبرستیزی نظام سیاسی اندیشیده شد؛ مکانیزم‌هایی همچون تفکیک قوا برای سرشکن شدن قدرت متمرکز سیاسی میان قوای متعدد و نظارت آنان بر یکدیگر، احزاب سیاسی جهت ارزیابی برون‌ساختاری از تصمیمات اتخاذ شده توسط سیاستمداران، نهادهای جامعه مدنی به منظور سوق دادن جامعه بی‌شکل و یکدست به پدیده‌ای متکثر و کارکردگرا و... بنابراین شناخت زبان به مفهوم گفتمانی آن، ابزار مناسبی برای تحلیل محتوایی و پیش‌بینی رفتاری ایدئولوژی‌ها، گروه‌ها، احزاب و نظام‌های سیاسی مختلف است. تحلیل گفتمانی که تاکید خود را روی زبان و مجموعه گفتارهای مرتبط با پیش‌زمینه‌های ذهنی و شرایط عینی قرار می‌دهد شناساگر هویت تمامی کسانی است که خود را متعلق به آن گفتمان می‌دانند و معیاری برای ارزشیابی نوع عملکردهای آنان از سوی و اتخاذ واکنش‌های مناسب در مقابل عمل کنش‌گران آنان از سوی دیگر است. به همین جهت شناخت قواعد تحلیل گفتمانی علاوه بر اندیشمندان، برای سیاستمداران امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.



**اعلامیه زبان مشترک** : کنفرانس مطبوعاتی در مورد اعلامیه زبان مشترک : ( اعلامیه زبان مشترک (صربی کرواتی در سال ۲۰۱۷ توسط گروهی از روشنفکران و سمن‌های کرواسی، بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو و صربستان که تحت لوای پروژه‌ای تحت عنوان «زبان و ملی‌گرایی» کار می‌کردند، صادر شد. در این اعلامیه آمده‌است که کروات‌ها، بوسنیایی‌ها، صرب‌ها و مونته‌نگرویی‌ها یک زبان معیار مشترک و چندکانونی دارند. پیش از هرگونه ارائه عمومی، این اعلامیه توسط بیش از ۲۰۰ نویسنده، دانشمند، روزنامه‌نگار، کنشگر و دیگر چهره‌های عمومی برجسته از این چهار کشور به امضا رسید. اعلامیه زبان مشترک تلاشی برای مقابله با گروه‌های ملی‌گرا است و هدف آن بحث در مورد زبان بدون دیدگاه‌های ملی‌گرایانه و کمک به روند آشتی است. در این اعلامیه آمده‌است که کروات‌ها، بوسنیایی‌ها، صرب‌ها و مونته‌نگرویی‌ها یک زبان معیار مشترک و چندکانونی دارند این اعلامیه اشاره به این موضوع دارد که این چهار ملت بدون مترجم به راحتی توانایی برقراری ارتباط با یکدیگر را دارند و از فهم متقابل نسبت به هم برخوردار هستند علاوه بر این، اعلامیه اشاره می‌کند که سیاست‌های زبانی فعلی با تأکید بر اختلافات منجر به ایجاد شمار زیادی پدیده منفی شده‌است و بیان زبان‌شناسانه به عنوان ملاک وابستگی ملی و وسیله‌ای برای تأیید وفاداری سیاسی اعمال می‌شود در این اعلامیه آمده‌است که لازم نیست که زبان و مردم با هم منطبق شوند و هر کشور یا ملت ممکن است به‌طور مستقل گونه خاص خود را از زبان مشترک داشته باشد و این چهارگونه معیار از وضعیت برابری برخوردار هستند در این اعلامیه بر لغو هرگونه تفکیک زبانی و تبعیض در موسسات آموزشی و عمومی تأکید شده‌است. در آن همچنین به آزادی انتخاب فردی و احترام به تنوع زبانی نیز اشاره شده‌است. اعلامیه زبان مشترک با بیش از دویست امضای روشنفکران برجسته از کرواسی، مونته‌نگرو، بوسنی و هرزگوین و صربستان به‌طور همزمان در ۳۰ مارس ۲۰۱۷ در زاگرب، پودگوریتسا، بلگراد و سارایوو به مردم ارائه شد و در سارایوو با برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی و سپس دو میزگرد با عناوین «زبان مشترک چیست؟» و «زبان و آینده»، اعلامیه برای امضای سایر افراد گشوده شد. [ طی چند روز آینده، بیش از ۸۰۰۰ نفر آن را امضا کردند میزگردهای ۲۰۱۷ به شرح زیر بودند: متن اعلامیه به شرح زیر است : ما امضاکنندگان به دلیل پیامدهای منفی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که در اثر دستکاری سیاسی زبان و سیاست‌های کنونی زبانی در بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مونته‌نگرو و صربستان به وجود آمده است، اعلامی می‌داریم:

پاسخ به این پرسش که آیا در بوسنی و هرزگوین، کرواسی، مونته‌نگرو و صربستان از یک زبان مشترک استفاده می‌شود مثبت است. این زبان یک زبان معیار مشترک از نوع چندکانونی (زبانی که با گونه‌هایی شناسایی شده که توسط چندین ملت در چندین کشور صحبت می‌شود؛ مانند آلمانی، انگلیسی، عربی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی و بسیاری دیگر) است. این واقعیت با مینا قرار گرفتن اشتوکاوی برای ایجاد زبان معیار، نسبت یکسان در مقابل زبان مختلف و در نتیجه فهم متقابل، تأیید می‌شود. استفاده از چهار نام برای گونه‌های معیار (بوسنیایی، کروات، مونته‌نگرویی و صربی) به این معنی نیست که این‌ها چهار زبان مختلف هستند. اصرار بر تعداد اندک اختلافات موجود و تفکیک قهری چهار نوع معیار باعث پدیده‌های منفی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بسیاری می‌شود. این موارد شامل استفاده از زبان به عنوان استدلالی برای توجیه تفکیک دانش‌آموزان در برخی از محیط‌های چند ملیتی، «ترجمه» غیرضروری در دولت یا رسانه‌ها، اختراع اختلاف در مواردی که وجود ندارند، اجبار دیوان‌سالاران و همچنین سانسور (و لزوماً

خودسانسوری) نیز می‌باشد، که بیان زبانی به عنوان ملاک وابستگی قومی و وسیله‌ای برای تأیید وفاداری سیاسی تحمیل می‌شود. اما امضاکنندگان اعلام می‌داریم که: این واقعیت که یک زبان مشترک چندکانونی وجود دارد، حق فرد را در ابراز تعلق به ملت‌ها، مناطق یا کشورهای مختلف زیر سؤال نمی‌برد؛ هر کشور، ملت، جامعه قومی یا منطقه‌ای می‌تواند آزادانه و مستقل گونه خاص خود از زبان مشترک را استفاده کند؛ هر چهار گونه معیار موجود کنونی از وضعیت برابری برخوردارند و هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توان زبان و سایرین را گویش آن دانست؛ معیارسازی چندکانونی، شکل دموکراتیک معیارسازی است که نزدیکترین کاربرد واقعی زبان است؛ این واقعیت که یک زبان معیار چندکانونی مشترک وجود دارد، گویشوران آن را قادر می‌سازد تا آن را به دلخواه نام‌گذاری کنند؛ گونه‌های معیار زبان چندکانونی، در سنت‌ها و شیوه‌های زبانی و فرهنگی، نوشتار، واژگان و سایر سطوح زبانی تفاوت‌هایی دارند. این وضعیت را می‌توان با گونه‌های معیار مختلف زبان مشترک که این بیانیه در آن منتشر و استفاده می‌شود، نشان داد؛ اختلافات معیاری، گویشی و فردی جدایی نهادی اجباری را توجیه نمی‌کند و برعکس، به غنای زبان مشترک کمک می‌کنند. بنابراین، ما امضاکنندگان درخواست می‌کنیم لغو انواع شکل‌های تفکیک زبانی و تبعیض در موسسات آموزشی و عمومی؛ پایان اقدامات سرکوب‌گرانه و غیرضروری تفکیک زبانی که برای گویشوران مخرب است؛ خاتمه تعریف صحیح از گونه‌های معیار؛ پرهیز از «ترجمه‌های» اضافه، بی‌معنی و پرهزینه در مراحل قانونی، اداری و رسانه‌های اطلاعات عمومی؛ آزادی انتخاب فردی و احترام به تنوع زبانی؛ آزادی زبانی در ادبیات، هنر و رسانه‌ها؛ آزادی استفاده گویشی و محلی؛ و سرانجام، آزادی «هم‌آمیزی»، گشودگی و نفوذ متقابل در گونه‌ها و اصطلاحات مختلف زبان مشترک برای سود همه گویشوران آن. در زاگرب، بودگوریتسا، بلگراد و ساریوو، ۳۰ مارس ۲۰۱۷]

انعکاس سیاست زبانی کشورهای چندملتی در قانون اساسی: «در این نگارش ضمن بررسی تطبیقی قانون اساسی کشورهای هندوستان، سوئیس و ایران، در مورد وضعیت زبان کوردی و رابطه آن با زبان فارسی و نحوه تعامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این دو زبان و همچنین سایر زبانهای موجود در واحد سیاسی ایران پرداخته خواهد شد و به مخاطب نشان داده خواهد شد که چگونه نهایتاً سیاست زبانی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی انعکاس دهنده توزیع قدرت سیاسی در کشور بوده و منجر به نوعی از روابط استثماری منجر به آسمیلاسیون زبانی می‌گردد».

اکثریت واحدهای سیاسی جهان که تحت عنوان دولت-ملت شناخته می‌شوند دربردارنده مردمانی با زبانهای و ملت‌های متفاوت می‌باشند که نحوه پیوند این ملت‌ها و روابطشان براساس قوانین و از جمله قانون اساسی تنظیم می‌شود. با بررسی قانون اساسی کشورها و میزان اهمیتی که در آن قانون به زبانهای متفاوت موجود در آن کشور داده شده، می‌توان دید نسبتاً جامعی از وضعیت توزیع قدرت میان ملت‌های مختلف آن کشور به دست آورد، زیرا اغلب سیاست‌های توزیعی قدرت در سیاست‌های زبانی انعکاس می‌یابد. در این مقاله با نگرشی تطبیقی به بررسی سیاست‌های زبانی سه کشور سوئیس، هندوستان و ایران از طریق بررسی قوانین اساسی آن کشورها پرداخته می‌شود و نهایتاً بر خواننده روشن می‌شود که درجه توزیع قدرت سیاسی میان ملت‌های موجود در این کشورها به چه نحوی می‌باشد. اکثریت واحدهای سیاسی امروزی که تحت عنوان دولت-ملت شناخته میشوند فاقد ملت یکدست می‌باشند و معمولاً چندین ملت با زبانهای متفاوت در قالب یک کشور گرد هم آمده اند (موضوع منصرف از اقلیتهای زبانی پناهنده در کشور دیگر می‌باشد) که تنظیم روابط این ملت‌ها و نحوه توزیع قدرت سیاسی میان آنها، در قوانین کشور و به خصوص قانون اساسی انعکاس می‌یابد. یکی از مهمترین نموده‌های این توزیع، نحوه تنظیم سیاست‌های زبانی آن کشور می‌باشد به گونه ای که اگر زبانی به عنوان زبان رسمی انتخاب و سایر زبانها به عنوان زبان محلی مورد اشاره قرار گیرند

بدون شک توزیع قدرت، نامتوازن و به نفع سخنوران زبان رسمی خواهد بود. در صورتیکه زبانهای مورد تکلم ملت‌های مختلف به عنوان زبان اصلی کشور انتخاب و حداقل در مناطق اصلی سخنوران آن زبان به عنوان زبان اداری به رسمیت شناخته شود درجه‌ای از توزیع قدرت سیاسی عادلانه تر را می‌توان انتظار داشت. سوای اینکه سیاست زبانی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی، وضعیت توزیع قدرت در کشور را ترسیم می‌نماید با توجه به اینکه حق آموزش به زبان مادری، از حقوق بشر نسل جدید (موسوم به حقوق همبستگی) به شمار می‌رود، بر مبنای همین سیاست زبانی تدوین شده نیز می‌توان درجه سازگاری نظام سیاسی و حاکمیت یک کشور با موازین حقوق بشری را نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. در این مقاله ضمن بررسی تطبیقی قانون اساسی کشورهای هندوستان، سوئیس و ایران، در مورد وضعیت زبان کوردی و رابطه آن با زبان فارسی و نحوه تعامل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این دو زبان و همچنین سایر زبانهای موجود در واحد سیاسی ایران پرداخته خواهد شد و به مخاطب نشان داده خواهد شد که چگونه نهایتاً سیاست زبانی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی انعکاس دهنده توزیع قدرت سیاسی در کشور بوده و منجر به نوعی از روابط استثماری منجر به آسمیلاسیون زبانی می‌گردد.

**۱. قانون اساسی سوئیس:** قانون اساسی کشور سوئیس در سال ۱۹۹۹ به تصویب رسیده و تدوین کنندگان و تصویب کنندگان این قانون تمام سعی خود را به کار گماشته اند تا بتوانند قانونی تصویب نمایند که آئینه تمام نمای تکثر فرهنگی آن کشور باشد و نظام سیاسی نیز بتواند به بهترین شیوه، ضمن تأکید بر ایجاد هویت ملی، موجبات حفظ و نگهبانی از ویژگیهای فرهنگی ملت‌های ساکن کشور را فراهم نماید. کنفدراسیون سوئیس از کانتون‌های ۲۶ گانه تشکیل یافته و قانون اساسی این کنفدراسیون دارای ۱۹۷ ماده می‌باشد که نظام سیاسی فدرالیستی را بر کشور حاکم نموده و از درجه بالایی از قدرت تصمیم‌گیری در امور مهم را به این کانتونها واگذار نموده است که البته با توجه به موضوع تحقیق در این مقاله، بیشتر از این در مورد قدرت کانتونها در برابر کنفدراسیون سوئیس صحبت نخواهد شد.

**اکثریت و اقلیت در قانون اساسی کنفدراسیون سوئیس:** منطق حاکم بر قانون اساسی سوئیس نه یک منطق مبتنی بر اکثریت و اقلیت بلکه منطق بر مشارکت همگانی همگی مردم سوئیس در تمامی پست‌های سیاسی و مهم کشور بدون در نظر گرفتن نژاد، زبان و گرایش‌های مذهبی و غیره می‌باشد. در تمام قانون اساسی سوئیس تنها ۳ بار لفظ اقلیت به کار رفته آن هم به منظور تضمین حقوق مردمانی با زبان متفاوت از اکثریت مردم یک کانتون است تا بدین وسیله از اعمال ظلم و آسمیله شدن توسط اکثریت به بهانه بیشتر بودن جمعیت جلوگیری نماید و مانع از تغییر بافت جمعیت کانتونها و جوامع بومی با دستاویز قوانین مصوب اکثریت گردد. در ماده ۷۰ قانون اساسی سوئیس اختیار انتخاب زبان رسمی هر کانتون به خود آن کانتون داده شده است (البته با در نظر گرفتن زبانهای رسمی مذکور در قانون اساسی) اما با ایجاد یک استثناء، از تبدیل شدن این اختیار به وسیله ای جهت تحمیل زبان اکثریت مردمان کانتون بر اقلیت‌های آن کانتون جلوگیری نموده و مقرر داشته که: "کانتونها خود باید زبانهای رسمیشان را تعیین کنند. به منظور حفظ تعادل بین جوامع زبانی، آنها باید به مرزهای جغرافیایی سنتی همدیگر احترام بگذارند و اقلیت‌های زبانی بومی را نیز مدنظر قرار دهند." همچنین در ذیل بند دوم ماده ۱۰۹ و جهت جلوگیری از تغییر دموگرافی مناطق، مقررات نظارتی بر قراردادهای اجاره اعمال می‌نماید و مقرر می‌دارد: "ممکن است برای اعطای تأثیر کلی بر قراردادهای عمومی بین موجر و مستأجر، قانون وضع شود. قراردادهای فقط در صورتی الزام‌آور خواهند شد که منافع موجه اقلیتها و تفاوت‌های منطقه‌ای و احترام به رعایت اصل برابری در برابر قانون را مدنظر قرار

دهند." بند ۲ ماده ۱۱۰ نیز در مورد امکان الزام آور بودن قراردادهای استخدام جمعی، شرایط پیش بینی شده برای الزام آور شدن قراردادهای اجاره را مورد تأکید قرار داده است.

**مقوله زبان در قانون اساسی سوئیس:** یکی از مقوله هایی که قانون اساسی سوئیس به آن توجه ویژه داشته زبان و نحوه رابطه زبانهای موجود در کشور و سخنوران آنها با همدیگر می باشد. در این قانون ۱۳ بار کلمه زبان (در شکل مفرد و جمع) و ۵ بار کلمه زبانی به کار رفته است. در ماده ۴ مقرر می شود که زبانهای آلمانی، فرانسه، ایتالیایی و رومانیایی زبانهای ملی کشور می باشند و در واقع شأن معنوی کاملاً برابری برای این زبانها قائل می گردد. باید به این مورد توجه نمود که این ماده از زبانهای ملی سخن می گوید و نه زبانهای رسمی یا محلی و ...

در ماده ۱۸ آزادی زبان تضمین شده است و هیچ کس تحت هیچ بهانه ای حق وارد نمودن محدودیت بر زبان (سخن گفتن) افراد (ولو جزو زبانهای ملی و یا رسمی کشور نباشد) را ندارد؛ ضمن آنکه ذیل بند ۲ ماده ۸، روا داشتن هرگونه تبعیض بر افراد بر مبنای زبان را منتفی دانسته است. مقوله رعایت حقوق زبانی تا بدان حد برای قانونگذار سوئیس مهم بوده که لزوم آگاهی یافتن فرد متهم از دلایل دستگیری به زبانی که وی متوجه شود را در ذیل بند ۲ ماده ۳۱ متذکر گردیده است. اما آنچه قانون سوئیس را متفاوت از قانون بسیاری دیگر از کشورها می نماید جدا نمودن دو مفهوم زبان رسمی و زبان ملی می باشد، همانطور که ذکر گردید قانونگذار سوئیس در ذیل ماده ۴، با قرار دادن ۴ زبان در ذیل زبانهای ملی، یادآور شده که این چهار زبان از لحاظ معنوی بدون توجه به میزان اهمیت آنها در دستگاههای اداری کشور و تعداد سخنوران، دارای شأن و جایگاه یکسان می باشند درحالیکه ممکن است از لحاظ اهمیت اداری در جایگاه متفاوتی باشند. در ذیل ماده ۷۰ این قانون، در باب زبان رسمی کشور، قانونگذار بیان می دارد:

۱. زبانهای رسمی کنفدراسیون، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی می باشند. برای ارتباط با افراد رومانیایی زبان رومانیایی باید زبان رسمی باشد.

۲. کانتونها خود باید زبانهای رسمیشان را تعیین کنند. به منظور حفظ تعادل بین جوامع زبانی، آنها باید به مرزهای جغرافیایی سنتی همدیگر احترام بگذارند و اقلیتهای زبانی بومی را نیز مد نظر قرار دهند.

۳. کنفدراسیون و کانتونها باید تفاهم و تبادل بین جوامع زبانی را تشویق کنند.

۴. کنفدراسیون در جهت تحقق وظایف مختصه خود باید از کانتونهای چند زبانه حمایت نماید.

۵. کنفدراسیون باید از اقدامات انجام شده توسط کانتونهای گریسون و تیچینو در جهت حفظ و ترویج زبانهای رومانیایی و ایتالیایی، حمایت نماید. در این ماده، قانونگذار سوئیس با روشهای ابتکاری خاص، سعی بر آن نموده تا با به کارگیری زبان رومانیایی که زبان تنها کمتر از نیم درصد مردم سوئیس می باشد - که بیشتر آنها هم به صورت پراکنده در کانتونهای دارای زبان متفاوت زندگی می کنند- در جایگاه یک زبان رسمی، از تداوم حیاتی این زبان در میان سخنورانش اطمینان حاصل نماید و زمینه تبعیض علیه شهروندان رومانیایی زبان به واسطه زبانشان را از بین ببرد. جالب آنکه با وجود اختیار کانتونها در انتخاب زبان رسمی، اما در هر حالت و به دلیل نص صریح قانون اساسی، در برخورد با یک رومانیایی زبان ولو در هر ایالتی که زبان رسمی متفاوتی نیز داشته باشد، زبان رومانیایی تبدیل به زبان رسمی خواهد شد.

نهایتاً میتوان بر مبنای این نحوه تنظیم روابط زبانها با همدیگر به این نتیجه رسید که توزیع قدرت در میان شهروندان سوئیس- البته نه به عنوان یک فرد بلکه در حالت تعلقشان به جامعه زبانیشان- کاملاً عادلانه بوده و هر شخص با زبان خود امکان حضور در ساختار قدرت را خواهد داشت.

**۲. قانون اساسی هندوستان:** کشور هندوستان هم از لحاظ شمار جمعیتی و هم از لحاظ تنوع فرهنگی



کشوری منحصر به فرد می‌باشد که تنها با تکیه یک قانون اساسی متفاوت امکان توزیع عادلانه قدرت مابین مردمان تشکیل دهنده اش را داشته است، به نحوی که این قانون بتواند به میثاقی برای همبستگی میان آنها تبدیل گردد که البته قانون اساسی هند تا حد زیادی توانسته این نقش را نیز ایفا نماید. قانون اساسی هندوستان که از ۲۲ بخش و ۳۹۵ ماده تشکیل یافته در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۹ تصویب و از ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ لازم الاجرا گردید که تا سال ۲۰۲۰، تعداد ۱۰۲ اصلاحیه بر آن وارد شده است که البته اصلاحیه های چهل و چهارم و هشتاد و هشتم هنوز لازم الاجرا نگردیده‌اند. وضعیت استعماری هندوستان در زمان قبل از استقلال، تأثیر بسیار بنیادینی بر تنظیم مقررات زبانی در قانون اساسی هندوستان داشته است. هندوستان مستعمره بریتانیا بود و به همین دلیل زبان انگلیسی رواج زیادی در این کشور داشت و همین امر مبنایی شد برای به رسمیت شناخته شدن زبان انگلیسی در کنار سایر زبانهای بومی هندوستان و نیز به عنوان زبان مشترک هندوستانیها هر چند که البته سازوکارهایی برای جایگزینی این زبان با زبان هندی نیز پیش‌بینی شده است.

در قانون اساسی هندوستان، ۶۸ بار کلمه زبان به کار رفته است که همین امر اهمیت مقوله زبان در جامعه هندوستان و نحوه تنظیم روابط اداری میان سخنوران زبانهای مختلف در جغرافیای سیاسی هندوستان را روشن می‌سازد. بخش هفدهم قانون اساسی این کشور به مبحث زبان اختصاص داده شده است و در آن بحث زبانهای رسمی در سطح اتحادیه و نواحی (ایالات) را روشن می‌سازد. لازم به ذکر است که نظام سیاسی هندوستان فدرالی بوده و از ۲۸ ایالت و ۸ قلمرو اتحادیه تشکیل می‌شود که این ایالتها پارلمان خاص خود را دارا می‌باشند و زبان رسمی اتحادیه و ایالت می‌تواند متفاوت باشد. بخش هفدهم قانون اساسی که به مبحث زبان اختصاص داده شده است، شامل ۴ فصل و ۱۰ ماده می‌باشد. در فصل اول آن به بحث زبان رسمی سطح اتحادیه اختصاص یافته است و مقرر می‌دارد که زبان هندی و انگلیسی زبان رسمی اتحادیه می‌باشند که البته باید سازوکارهای لازم برای جایگزینی زبان انگلیسی با زبان هندی در پیش گرفته شود ضمن آنکه در ذیل فهرست هشتم، ۲۲ زبان (باید زبان انگلیسی را نیز به این زبانها اضافه کرد) به عنوان زبان رسمی در کشور هندوستان به رسمیت شناخته شده‌اند که البته جهت تفکیک این زبانها از همدیگر، برای هندی و انگلیسی از عنوان زبان رسمی اتحادیه و از سایر زبانها به عنوان زبانهای رسمی ناحیه‌ای استفاده شده است. لازم به ذکر است که قانون اساسی هند اجازه استفاده از زبانهای غیر هندی و انگلیسی را در شرایط خاصی به عنوان زبان سخن گفتن در پارلمان نیز داده است و ذکر این نکته نیز خالی از فایده نخواهد بود که قانون اساسی به زبانهای ۲۲ گانه نیز به صورت رسمی ترجمه و انتشار یافته است. در مورد زبان یا زبانهای رسمی در هر ایالت ماده ۳۴۵ مقرر می‌دارد: "با توجه به مقررات اصل ۳۴۶ و ۳۴۷، قوه مقننه هر ایالت می‌تواند طبق قانون یک یا تعداد بیشتری از زبانهای رایج در آن ایالت یا هندی را برای تمام یا بخشی از امور رسمی آن ایالت، به عنوان زبان رسمی اتخاذ کند. برای آن دسته از امور رسمی هر ایالت که تا پیش از آغاز اجرای قانون اساسی حاضر از زبان انگلیسی استفاده می‌شد، استعمال زبان انگلیسی ادامه خواهد یافت مگر اینکه قوهی مقننه آن ایالت تصمیم دیگری بگیرد".

اما یکی از مهمترین مواد قانون اساسی هندوستان که مبنای بسیار مهمی برای عدالت زبانی در آن کشور می‌باشد، ماده ۳۴۷ است که مقرر می‌دارد: "در صورت ارائه درخواست توسط سخنوران یک زبان، چنانچه رییس جمهور تشخیص دهد که بخش قابل توجهی از جمعیت یک ایالت تمایل دارند که زبان آنان توسط ایالت به رسمیت شناخته شود، (رییس جمهور می‌تواند دستور دهد که زبان در سراسر آن ایالت یا بخشی از آن ایالت به رسمیت شناخته شده و برای مقاصد معین شده توسط رییس جمهور بکار گرفته شود". همچنین در ادامه پیش‌بینی این سازوکارها جهت عدالت زبانی، ماده ۳۵۰ مقرر می‌دارد: "تلاش هر

ایالت یا هر مقام محلی در ایالت بایستی این باشد که تسهیلات کافی برای آموزش به زبان مادری در مراحل ابتدایی جهت کودکان متعلق به گروه‌های اقلیت زبانی فراهم باشد. **همچنین رییس جمهور** می‌تواند جهت تضمین ارائه چنین تسهیلاتی، دستوراتی را به هر ایالت صادر کند.”

همانطور که ملاحظه می‌شود بحث زبان و سیستم زبانی در قانون اساسی هندوستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد که بررسی تمامی ابعاد آن در این مقال نمی‌گنجد اما در تکمیل بحث باید متذکر گردید که سیستم آموزشی در هندوستان چند زبانه بوده و در کنار زبان انگلیسی و هندی، زبان یا زبانهای رسمی هر ایالت در سیستم آموزشی کشور مورد استفاده قرار می‌گیرند. توجه به این نکته ضروری است که این زبانهای ناحیه‌ای به عنوان واحد درسی مورد تدریس قرار نمی‌گیرند بلکه سیستم آموزشی به این زبانها تدوین شده است.

**۳. قانون اساسی ایران :** ایران نیز به مانند کشورهای سوئیس و هندوستان دارای تنوع زبانی و ملتی می‌باشد و ملتهای متفاوتی همچون **کورد، فارس، تورک و آذری، ترکمن، عرب، بلوچ و گیلک و مازنی ...** در این واحد سیاسی حضور دارند که تنظیم نوع رابطه این ملتها و قدرت سیاسی در نظر گرفته شده برای آنها در قالب قانون اساسی پیش‌بینی شده است. در تاریخ ایران، قانون اساسی مشروطه اولین قانون اساسی مصوب یک مرجع قانونگذاری بوده که پس از پیروزی انقلاب و ساقط شدن رژیم شاهنشاهی، با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جایگزین گردید و این قانون حالیا قانون اساسی جاری و لازم الاجرای کشور می‌باشد.

**۱.۳. قانون اساسی مشروطه :** قانون اساسی مشروطه در ۸ دی ۱۲۸۵ شمسی به تصویب رسید و با وجود برخی اصلاحات و افزودن متمم بر آن تا سال ۱۳۵۸ یعنی سال تصویب قانون اساسی جدید، لازم الاجرا بود. قانون اساسی مشروطه قانونی مختصر بود و بسیاری از مسائل اساسی کشور در آن مورد اشاره قرار نگرفته بود و بر همین اساس متمم آن در ۱۴ مهر ۱۲۸۶ به تصویب رسید. در قانون اساسی مشروطه و با وجود الحاق متمم به آن و اصلاحات صورت گرفته اما هیچگاه موضوع زبان و تنظیم مقررات زبانی مورد توجه قرار نگرفت و اصلا زبان رسمی کشور انتخاب نشده است و همچنین در مورد وضعیت سایر زبانها نسبت به زبان رسمی و یا حق مردم در صحبت و آموزش به زبان مادریشان نیز مورد اشاره قرار نگرفته است. پس از پیروزی انقلاب و سقوط رژیم شاهنشاهی، لزوم تغییر در قانون اساسی و به طور کلی تدوین قانون اساسی جدید احساس می‌شد و بر همین اساس قانون اساسی جدید تدوین و در سال ۱۳۵۸ تصویب و در سال ۱۳۶۸ نیز مورد بازنگری قرار گرفت. در این قانون برخلاف قانون اساسی مشروطه، به مبحث انتخاب زبان رسمی و ارتباط آن با سایر زبانهای رایج پرداخته شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، هشت بار از کلمه زبان استفاده شده که سه بار همراه با کلمه فارسی و به صورت عبارت زبان فارسی به کار رفته است. فصل دوم در این قانون به زبان، خط، تاریخ و پرچم رسمی کشور اختصاص داده شده و در ذیل دو اصل پانزدهم و شانزدهم زبان رسمی و سیاست زبانی کشور مشخص شده است. اصل پانزدهم مقرر می‌دارد که “زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.” ذیل اصل شانزدهم نیز از منظر دینی و نه از منظر اهمیت حقوقی زبانی و فرهنگی ملت عرب در ایران مقرر شده “از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی است و ادبیات فارسی کاملا با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاسها و در همه رشته ها تدریس شود.” با توجه در این اصول قانونی مشخص

است که سیاست زبانی در ایران بعد از انقلاب تغییر آنچنانی نکرده و حتی برعکس با به کار بردن لفظ محلی و قومی عملاً این زبانها را در جایگاهی کاملاً پایینتر از زبان فارسی قرار داده‌اند. وقتی زبانهای رایج غیرفارسی در ایران به عنوان زبان محلی و قومی مورد خطاب قرار گیرند مفهوم مخالف آن خواهد بود که زبان فارسی زبان ملی و فراگیر می‌باشد. در کنار این موضوع باید به این امر توجه داشت که اصل پانزدهم قانون اساسی نه تنها هیچ تضمینی جهت حفظ حقوق فرهنگی و زبانی سخنوران سایر زبانهای و سایر ملتها ایجاد ننموده بلکه ادبیات اتخاذ شده نیز به گونه‌ای است که دولت هیچگاه در مقام مسئولیت جهت حفظ و ترویج سایر زبانها قرار نمی‌گیرد که اتفاقاً دادنامه جدید دیوان عدالت در رد شکایت شهروندان به منظور الزام آموزش و پرورش به تدوین کتب به سایر زبانهای غیرفارسی نیز موید این تفسیر می‌باشد. نکته اساسی که توجه به آن ضروری می‌باشد آنست که قانونگذار ایرانی به کاربردن لفظ اقلیت را تنها برای اقلیتهای دینی ممکن دانسته و هیچ اعتقادی به وجود اقلیتهای ملی در داخل ایران ندارد و همه افراد را به عنوان ایرانی قلمداد نموده که امکان دستیابی به تمام پستهای سیاسی و اداری را خواهند داشت (نا در نظر گرفتن برخی ویژگیهای مذهبی) که البته در این صورت فقط با زبان فارسی می‌توانند صحبت و نامه‌نگاری نمایند و به عنوان یک فارس زبان در ساختار سیاسی و اداری کشور می‌توانند حضور یابند. از این رو فرد غیرگفرس زبان نماینده ملتی نیست که از آن برخاسته است، و عملاً حقوق همبستگی به عنوان نسل جدید حقوق بشر هیچ نوع جایگاهی در قانون اساسی ایران ندارد.

تداوم زندگی مسالمت‌آمیز مردمانی با ملتهای مختلف در قالب یک واحد سیاسی بستگی بسیار زیادی به نحوه توزیع قدرت در میان مردمان خواهد داشت که سیاستهای زبانی یکی از مهمترین نموده‌های این توزیع می‌باشد. بررسی قانون اساسی هر کشور می‌تواند خطوط اساسی سیاست زبانی و نوع توزیع قدرت میان مردمان آن کشور را روشن نماید. کشورهای با تنوع ملیتی، گامهای اساسی به منظور توزیع عادلانه قدرت میان ملتهای مختلف و به رسمیت شناختن حقوق بشر نسل جدید یا همان حقوق همبستگی جوامع زبانی برداشته‌اند، هرچند ایران با وجود داشتن تنوع ملیتی فراوان، هنوز هیچ نوع اقدامی ولو در حد تصویب قانون نیز در این زمینه به انجام نرسانده است. درحالیکه کشور سوئیس تمامی زبانهای اصلی رایج در کشور را به عنوان زبان ملی خطاب نموده و از سوی دیگر دولت هندوستان نیز عبارت زبان ناحیه‌ی را برای تعیین وضعیت و جایگاه سایر زبانها در برابر زبان انگلیسی و هندی برگزیده است اما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با به کار بردن لفظ محلی و قومی عملاً از موضعی فرادستانه با سایر زبانها برخورد نموده و جایگاهی بسیار پایینتر برای این زبانها در برابر زبان فارسی به عنوان زبان رسمی قائل شده است. قانون اساسی ایران هیچ نوع تضمینی جهت تداوم حیات زبانهای رایج ملتهای مختلف در ایران را پیش‌بینی ننموده بلکه برعکس از طریق ترویج نظام آموزشی فارسی سعی در آسمیله‌کردن و ایجاد ملت با زبان واحد داشته و هر جریانی را که در برابر این سیاست مخالفت و یا مقاومت نموده با توسل به سیستم قضائی و یا قوای نظامی ستکوب کرده است، درحالیکه در کشور هندوستان دولت وظیفه جدی در جلوگیری از آسمیله زبانی را بر عهده دارد.

**نقش تاریخی و معنوی زبان در بافت و ساختار هویت ملی: هویت چیست؟** : هویت شامل خاطرات، تجربیات، روابط و ارزش‌هایی است که احساس خود را ایجاد می‌کنند. حس ثابتی از اینکه فرد در طول زمان کیست. حتی زمانی که جنبه‌های جدیدی ایجاد شده و در هویت فرد گنجانده می‌شود. همه با سؤالات وجودی مانند **“من کیستم؟”** و **“من می‌خواهم خود آینده‌ام چه کسی باشد؟”** دست و پنجه نرم می‌کنند. یکی از دلایل ممکن است این باشد که پاسخ‌ها بسیار پیچیده خواهند بود. هویت شامل روابطی که به عنوان فرزند، دوست، شریک زندگی و والدین می‌شود که افراد ایجاد می‌کنند. همچنین شامل ویژگی‌های

بیرونی است که فرد کنترل کمی بر آنها دارد. مانند قد، نژاد، یا طبقه اجتماعی-اقتصادی. هویت همچنین شامل نظرات سیاسی، نگرش های اخلاقی و باورهای مذهبی است که همگی انتخاب هایی که فرد به صورت روزانه انجام می دهد را هدایت می کند. افرادی که بیش از حد به تأثیرگذاری خود اهمیت می دهند، یا احساس می کنند که جنبه ای اصلی از آنها، مانند جنسیت یا نقش جنسی، ابراز نمی شود، می توانند به شدت با هویت خود تعارض پیدا کنند. تأمل در مورد اختلاف بین اینکه فرد چه کسی هست و چه کسی می خواهد باشد می تواند کاتالیزور قدرتمندی برای تغییر باشد.

**چه چیزی هویت را تعریف می کند؟** هویت شامل ارزش هایی است که افراد دارند. این ارزش ها انتخاب هایی را که انجام می دهند را تعیین می کنند. یک هویت شامل نقش های متعددی مانند مادر، معلم و شهروند می شود. هر نقش دارای معنا و انتظاراتی است که در هویت فرد درونی می شود. هویت در طول زندگی فرد به تکامل خود ادامه می دهد.

**هویت چگونه شکل می گیرد؟** شکل گیری هویت شامل سه وظیفه کلیدی است: کشف و توسعه توانایی های بالقوه، انتخاب هدف در زندگی، و یافتن فرصت هایی برای استفاده از آن پتانسیل و هدف. هویت در دوران کودکی و تجربه در نوجوانی نیز تحت تأثیر والدین و همسالان قرار می گیرد.

**چرا خودم را نمی فهمم؟** هدف هر فردی پرورش ارزش ها و انتخاب هایی است که با خود واقعی او سازگار است. برخی ارزش های خانواده یا فرهنگ خود را درونی می کنند، حتی اگر با خود واقعی آنها همسو نباشند. این تعارض می تواند باعث نارضایتی و عدم اطمینان شود. تأمل در ارزش های فرد می تواند جرقه تغییر و زندگی رضایت بخش تری را ایجاد کند.

**چگونه اصیل باشیم؟** گرسنگی برای اصالت، ما را در هر عصر و جنبه ای از زندگی راهنمایی می کند. کاوش های ما در مورد کار، روابط، بازی ها و آرزوها را هدایت می کند. نوجوانان و بیست ساله ها دوستان، مدها، سرگرمی ها، شغل ها، عشق، مکان ها و ترتیبات زندگی را امتحان می کنند تا ببینند چه چیزی مناسب است و چه چیزی «فقط با آنها سازگار نیست». «میانسالان تعهدات خود را نسبت به شغل، جامعه، ایمان و خانواده ای عمیق تر می کنند که با تصورات آنها از خود مطابقت داشته باشد. در غیر اینصورت احساس می کنند در موقعیت هایی که به نظر می رسد متعلق به آنها نیستند گرفتار شده اند. بزرگسالان به انتخاب های زندگی بر اساس اینکه متعلق به خود آنها بوده یا نه، با تأسف یا رضایت می نگرند. اصالت سنگ بنای سلامت روان است. با بسیاری از جنبه های بهزیستی روانشناختی، از جمله سرزندگی، عزت نفس، و مهارت های اجتماعی مرتبط است. عمل کردن بر اساس خود اصلی فرد (خود تعیین گری) توسط برخی روانشناسان به عنوان یکی از سه نیاز اساسی روانشناختی، همراه با شایستگی و احساس ارتباط رتبه بندی می شود. چگونه واقعی زندگی کنم؟ هر کس به طور ناخودآگاه قراردادهای و انتظاراتی را درونی می کند. آنها نیز به نوبه خود به فرد دیکته می کنند که چگونه فکر یا رفتار کنند. تصمیم برای بررسی یا به چالش کشیدن این مفروضات، حتی اگر دشوار باشد، اولین قدم برای زندگی واقعی تر است.

**نظریه های هویت:** یکی از ماندگارترین نظریه های رشد انسان توسط روانشناس **اریک اریکسون** ارائه شد. اریکسون چرخه زندگی را به هشت مرحله تقسیم کرد که هر کدام شامل یک تعارض بود و حل آن تعارضات منجر به رشد شخصیت می شود. اریکسون معتقد بود تعارضی که در دوران نوجوانی رخ می دهد، «**هویت**



در مقابل سردرگمی نقش” است. نوجوانان با بسیاری از جنبه های مختلف هویت دست و پنجه نرم می کنند. از انتخاب مسیر شغلی گرفته تا پرورش باورهای اخلاقی و سیاسی تا تبدیل شدن به یک دوست یا شریک زندگی. سردرگمی نقش به ناتوانی در تعهد به یک مسیر مربوط می شود. سپس نوجوانان قبل از آشتی دادن تکه های هویت خود و ظهور در بزرگسالی، دوره ای از آزمایش را پشت سر می گذارند. شکل گیری هویت در دوران نوجوانی آسان نیست. همچنین این روند پس از سال های نوجوانی متوقف نمی شود. ایفای نقش جدید، مانند والد شدن، می تواند “تعریف خود” را به یک فرآیند مادام العمر تبدیل کند. با افزایش سن، روند کلی به سمت دستیابی به هویت خواهد بود. اما تحولات عمده زندگی، مانند طلاق، بحران میانسالی، یا مرگ یکی از عزیزان، اغلب افراد را به کشف و بازتعریف هویت خود سوق می دهد. فریاد چگونه هویت را درک کرد؟ بر اساس چارچوب روانکاوی فروید، ذهن متشکل از id بود که توسط غریزه و میل هدایت می شد، سوپرایگو که توسط اخلاق و ارزش ها هدایت می شد، و ایگو که این دو را تعدیل می کند و هویت فرد را ایجاد می کند. بسیاری از ویژگی ها به عملکرد ایگو کمک می کنند، از جمله بینش، عاملیت، همدلی و هدف.

**نظریه هویت اجتماعی چیست؟** هانری تافل یک روانشناس خوب بود. او تحقیقات پیشگامانه ای در مورد تعصب انجام داد و نشان داد که مردم از گروه های خود حمایت می کنند، حتی زمانی که آن گروه ها به طور تصادفی، مانند ترجیحات افراد برای آثار هنری، انتخاب می شوند. این تحقیق مبنای تئوری هویت اجتماعی بود. بر این اساس اعتماد به نفس تا حدی از عضویت در گروه ناشی می شود. گروه غرور و هویت اجتماعی را فراهم می کند.

**هویت فردی:** هویت فردی به پرسش هایی فلسفی می پردازد که به دلیل بودن ما یا در مورد خودمان بودن مطرح می شوند بسیاری از این سؤالات تقریباً برای همه ما بارها و بارها پیش می آید: من چه هستم؟ شروع من از چه زمانی بوده است؟ وقتی بمیرم چه اتفاقی برای من خواهد افتاد؟ آنها از زمان پیدایش فلسفه شرق و بعدها غرب مورد بحث قرار گرفته اند و اکثر متفکران اصلی در مورد آنها چیزی برای گفتن داشته اند. هیچ مشکل منفردی در مورد هویت فردی وجود ندارد، بلکه طیف گسترده ای از سؤالات وجود دارد که در بهترین حالت به طور ضعیف به هم مرتبط هستند.

**من کی هستم؟** خارج از فلسفه، «هویت فردی» معمولاً به ویژگی هایی اشاره دارد که ما نسبت به آنها احساس دل بستگی یا مالکیت خاصی داریم. هویت فردی در این معنا شامل ویژگی هایی می شود که او برای «تعریف خود به عنوان یک شخص» در بر می گیرد و او را از دیگران متمایز می کند. داشتن «بحران هویت» به معنای عدم اطمینان از مشخصه ترین ویژگی های فرد است. اینکه فرد، به معنای عمیق و اساسی، چه نوع آدمی است. آیا این «هویت فردی» در تضاد با هویت قومی یا ملی است، که تقریباً شامل گروه قومی یا ملتی است که فرد به آن تعلق دارد و در عین حال اهمیتی برای آن قائل نیست.

**هویت فردی سخت یا سیال؟** هویت شخصی یک فرد با توجه به معنی بالا ممکن است موقتی باشد: شیوه ای که من از خودم به عنوان یک شخص تعریف می کنم ممکن است متمایز بوده باشد، و می تواند از زمانی به زمان دیگر متفاوت باشد. ممکن است شغل من، پدر یا مادر بودن به هویت من تعلق داشته باشد. در حالی که شخص دیگری همان ویژگی ها را داشته اما نسبت به آنها احساس متفاوتی داشته باشد. این نگرش ها همگی در معرض تغییر هستند.

**هویت چگونه بر روابط تأثیر می‌گذارد؟** ویژگی‌های هویت می‌تواند شباهت‌ها یا تفاوت‌های بین افراد را از طریق نژاد، جنسیت، یا حرفه برجسته کند. این موارد می‌تواند در ایجاد اتحاد یا دویاره سازی عمل کنند. افرادی که خود را عضوی از یک گروه فراگیر بزرگتر می‌دانند، تمایل دارند که روابط خویشاوندی قوی‌تری با افراد دیگر، حیوانات و طبیعت داشته باشند. برای

**هویت ملی:** هویت یا احساس تعلق فرد به یک دولت یا یک ملت است. یک حس مشترک که مردم به یک وحدت کلی درک می‌کنند که نمود خود را در سنت‌ها، فرهنگ یا زبان سیاست نشان می‌دهد. هویت ملی از نظر روانشناختی به عنوان آگاهی و احساس از تفاوت بین ما و آنها تلقی می‌شود. به عنوان یک پدیده جمعی، هویت ملی می‌تواند به عنوان یک نتیجه مستقیم از حضور عناصر از «نقاط مشترک» در زندگی روزمره مردم به وجود آید مانند نمادهای ملی، زبان، تاریخ ملت، آگاهی ملی و آثار باستانی. هویت ملی در شکل مثبت آن می‌تواند به مهین پرستی که با غرور ملی و احساسات مثبت به کشور مشخص می‌شود همراه دانست ولی در حالت افراطی به شوونیسم و برتری کشور و افراطی‌گری ختم شود.

**شکل‌گیری هویت ملی:** هویت ملی یک ویژگی ذاتی نیست و یک نظام برساخته از روابط اجتماعی است که فرد با اتکا به «نقاط مشترک» در روابط اجتماعی با سایر مردم به آن می‌رسد و دامنه آن می‌تواند از نمادهای ملی مشترک، زبان، تاریخ ملت، پیوندهای خونی و نژادی، موسیقی، خوراک و سبک آشپزی و... باشد. تحت تأثیرات مختلف اجتماعی، افراد با اتخاذ اعتقادات، ارزشها، فرضیات و انتظاراتی که با هویت ملی فرد همسو می‌شوند، هویت ملی را در هویت شخصی خود گنجانیده‌اند. افراد با شناسایی ملت خود، اعتقادات و ارزشهای ملی را از نظر شخصی معنادار می‌دانند و این باورها و ارزشها را در کارهای روزمره ترجمه می‌کنند.

**مفهوم هویت ملی:** دانشمند علوم سیاسی «روپرت امرسون» هویت ملی را «توده‌ای از مردم که احساس می‌کنند یک ملت هستند» تعریف هویت ملی می‌داند. این تعریف از هویت ملی توسط روانشناس اجتماعی، «هنری تاجفل»، که نظریه هویت اجتماعی را به همراه «جان ترنر» تدوین کرده بود، نیز تأیید شد. در این تعریف فرد هم باید توانایی شناسایی ملت را داشته باشد و هم خود را عضوی از آن بداند و احساس تعلق خاطر و دلبستگی به آن ملت را داشته باشد. این حس باعث می‌شود که فرد بدون آن که الزاماً سایر افراد گروه و عضو ملت را بشناسد خود را متعهد و متعلق به گروه حس کند. فرضیه اصلی نظریه هویت اجتماعی این است که اعضای یک گروه داخلی در پی یافتن جنبه‌های منفی در یک گروه خارجی هستند تا از این طریق بتوانند تصویر خود را ارتقا دهند. دیدگاه‌های تبعیض آمیز در بین فرهنگ‌ها ممکن است منجر به نژادپرستی شود و در قالب‌های شدید آن، نژادپرستی ممکن است منجر به نسل‌کشی گردد، مانند اتفاقات رخ داده در آلمان در مقابل یهودیان، در رواندا بین هوتوها و توتسی‌ها و اخیراً در یوگسلاوی سابق بین بوسنی‌ها و صرب‌ها. هویت ملی مستلزم شناسایی درک یا شناسایی مشترکات درون گروهی و اختلاف گذاری و تمایز با سایر گروه‌ها است به شکلی که توان گفت فرد در چه شرایطی عضو ملتی محسوب می‌شود یا جزو سایر ملل باید دسته‌بندی و طبقه‌بندی شود. هویت ملی، مانند سایر هویت‌های اجتماعی، در صورت متعارف خود، احساسات مثبتی مانند غرور و عشق به ملت و احساس تعهدات نسبت به سایر شهروندان ایجاد می‌کند. اجتماعی شدن هویت ملی مانند اجتماعی کردن غرور ملی و احساس استثنائی بودن کشور باعث هماهنگی بین اقوام مختلف زیر لوای ملت مشترک می‌شود. به عنوان مثال، در ایالات متحده، که با ادغام اقوام متنوع در هویت عمومی بودن یک آمریکایی، مردم با یک احساس مشترک افتخار ملی و احساس تعلق

به ایالات متحده متحد می‌شوند و بنابراین تمایل به کاهش تضادهای قومی دارند. هویت ملی هنگامی که ملت با دشمن خارجی یا داخلی یا حتی **بلایای طبیعی** روبرو می‌شود بسیار اهمیت پیدا می‌کند و معمولاً یکی از عوامل قوام بخش به حس مهین پرستی و **تقویت کننده** حس هویت ملی است.

**مشکلات جوامع چند قومیتی:** در کشورهایی که دارای چندین گروه **قومی** هستند، ممکن است هویت قومی و هویت ملی در تضاد باشد. این درگیری‌ها معمولاً به عنوان درگیری قومی و ملی گفته می‌شوند. در بسیاری از موارد دولت‌ها مرکزی به بهای تقویت حس ملی گرایی به شکل مناسب از هویت قومی اقلیت‌ها حمایت لازم را نمی‌کنند و فرد در حفظ هویت ملی و قومی خود دچار دوگانگی شده و در صورت سیاست گذاری اشتباه می‌تواند باعث کاهش حس ملی گرایی و کم رنگ شدن هویت ملی شود.

**مهاجرت:** با افزایش مهاجرت، بسیاری از کشورها با ایجاد هویت ملی و اسکان مهاجران با این چالش روبرو هستند. برخی از کشورها از لحاظ تشویق مهاجران برای توسعه احساس تعلق به کشور میزبان خود، فراگیرتر هستند. به عنوان مثال، کانادا بالاترین نرخ مهاجرت دائمی در جهان را دارد. دولت کانادا مهاجران را به ایجاد حس تعلق به کانادا تشویق می‌کند و مفهوم فراگیر تری از هویت ملی را در بر می‌گیرد که هم شامل افراد متولد کانادا و هم مهاجران می‌شود. ولی برخی از کشورها سیاست متفاوتی در این زمینه دارند و با مهاجران به شکل مهمان ناخواسته برخورد می‌کنند و از اشتراک هویت ملی خود با مهاجران جلوگیری می‌کنند.

**جهانی‌شدن:** با افزایش سطح ارتباطات و همکاری‌های تجاری بین‌المللی و جهانگردی سطح تبادل فرهنگی، آموزشی، شیوه زندگی؛ ادراک مردم با گذشته بسیار متفاوت شده است و ارزش‌ها و تجربیات مشترک مردم در همه جهان روز به روز در حال افزایش است. این موضوع باعث می‌شود که شکل جدیدی از هویت مشترک برای جوامع به شکل جامعه جهانی را ایجاد کند که مردم میزان تعلق خاطر بیشتری به وجوه مشترک جهانی خود پیدا کنند تا هویت ملی خویش. هر چند به ظاهر این امر می‌تواند ارزش‌های را به همراه داشته باشد ولی از میان رفتن ارزش‌های حاصل از هویت ملی می‌تواند باعث کاهش وفاداری و مهین پرستی مردم شود که می‌تواند تهدیدی برای امنیت ملی و اقتصادی کشور گردد و حفظ تعادل در تقویت هویت ملی و ارزش‌های جهانی به همان اندازه هویت ملی و هویت قومی مهم است.

**تعارض مدنی:** در برخی موارد، هویت ملی با هویت مدنی شخص به هم می‌خورد. به عنوان مثال، بسیاری از عرب‌های اسرائیلی خود را با ملیت عرب یا فلسطین مرتبط می‌کنند، در حالی که در عین حال شهروند دولت اسرائیل هستند، که با ملیت فلسطین در تضاد است. تایوانی‌ها همچنین با تعارض هویت ملی با هویت مدنی روبرو هستند، زیرا جنبش‌هایی وجود داشته است که طرفدار رسمی «استقلال تایوان» و تغییر نام «جمهوری چین» به «جمهوری تایوان» می‌شوند. نام کشور «جمهوری چین» است، و بخشی از آنها خود را با «جمهوری چین»، بلکه با «جمهوری تایوان» معرفی نمی‌کنند.

**هویت ملی چیست؟:** هویت ملی هویت یا احساس تعلق فرد به یک دولت یا یک ملت است. یک حس مشترک که مردم به یک وحدت کلی درک می‌کنند که نمود خود را در سنت‌ها، فرهنگ یا زبان سیاست نشان می‌دهد. هویت ملی از نظر روانشناختی به عنوان آگاهی و احساس از تفاوت بین ما و آنها تلقی می‌شود. به عنوان یک پدیده جمعی، هویت ملی می‌تواند به عنوان یک نتیجه مستقیم از حضور عناصر از «نقاط مشترک» در زندگی روزمره مردم به وجود آید مانند نمادهای ملی، زبان، تاریخ ملت، آگاهی ملی و آثار

باستانی. هویت ملی در شکل مثبت آن می‌تواند به مهین پرستی که با غرور ملی و احساسات مثبت به کشور مشخص می‌شود همراه دانست ولی در حالت افراطی به شوونیسم و برتری کشور و افراطی‌گری ختم شود.

**شکل‌گیری هویت ملی:** هویت ملی یک ویژگی ذاتی نیست و یک نظام برساخته از روابط اجتماعی است که فرد با اتکا به «نقاط مشترک» در روابط اجتماعی با سایر مردم به آن می‌رسد و دامنه آن می‌تواند از نمادهای ملی مشترک، زبان، تاریخ ملت، پیوندهای خونی و نژادی، موسیقی، خوراک و سبک آشپزی و... باشد. تحت تأثیرات مختلف اجتماعی، افراد با اتخاذ اعتقادات، ارزشها، فرضیات و انتظاراتی که با هویت ملی فرد همسو می‌شوند، هویت ملی را در هویت شخصی خود گنجانیده‌اند. افراد با شناسایی ملت خود، اعتقادات و ارزشهای ملی را از نظر شخصی معنادار می‌دانند و این باورها و ارزشها را در کارهای روزمره ترجمه می‌کنند. دانشمند علوم سیاسی «روپرت امرسون» هویت ملی را «توده‌ای از مردم که احساس می‌کنند یک ملت هستند» تعریف هویت ملی می‌داند. این تعریف از هویت ملی توسط روانشناس اجتماعی، «هنری تاجفل»، که نظریه هویت اجتماعی را به همراه «جان ترنر» تدوین کرده بود، نیز تأیید شد. در این تعریف فرد هم باید توانایی شناسایی ملت را داشته باشد و هم خود را عضوی از آن بداند و احساس تعلق خاطر و دلبستگی به آن ملت را داشته باشد. این حس باعث می‌شود که فرد بدون آن که الزاماً سایر افراد گروه و عضو ملت را بشناسد خود را متعهد و متعلق به گروه حس کند. فرضیه‌ی اصلی نظریه‌ی هویت اجتماعی این است که اعضای یک گروه داخلی در پی یافتن جنبه‌های منفی در یک گروه خارجی هستند تا از این طریق بتوانند تصویر خود را ارتقا دهند. دیدگاه‌های تبعیض‌آمیز در بین فرهنگ‌ها ممکن است منجر به نژادپرستی شود و در قالب‌های شدید آن، نژادپرستی ممکن است منجر به نسل‌کشی گردد، مانند اتفاقات رخ داده در آلمان در مقابل یهودیان، در رواندا بین هوتوها و توتسی‌ها و اخیراً در یوگسلاوی سابق بین بوسنی‌ها و صرب‌ها. هویت ملی مستلزم شناسایی درک یا شناسایی مشترکات درون گروهی و اختلاف‌گذاری و تمایز با سایر گروه‌ها است به شکلی که توان گفت فرد در چه شرایطی عضو ملتی محسوب می‌شود یا جزو سایر ملل باید دسته‌بندی و طبقه‌بندی شود. هویت ملی، مانند سایر هویت‌های اجتماعی، در صورت متعارف خود، احساسات مثبتی مانند غرور و عشق به ملت و احساس تعهدات نسبت به سایر شهروندان ایجاد می‌کند. اجتماعی شدن هویت ملی مانند اجتماعی کردن غرور ملی و احساس استثنائی بودن کشور باعث هماهنگی بین اقوام مختلف زیر لوای ملت مشترک می‌شود. به عنوان مثال، در ایالات متحده، که با ادغام اقوام متنوع در هویت عمومی بودن یک آمریکایی، مردم با یک احساس مشترک افتخار ملی و احساس تعلق به ایالات متحده متحد می‌شوند و بنابراین تمایل به کاهش تضادهای قومی دارند. هویت ملی هنگامی که ملت با دشمن خارجی یا داخلی یا حتی بلایای طبیعی روبرو می‌شود بسیار اهمیت پیدا می‌کند و معمولاً یکی از عوامل قوام بخش به حس مهین پرستی و تقویت‌کننده حس هویت ملی است.

**هویت ملی در جوامع چند قومیتی:** در کشورهایی که دارای چندین گروه قومی هستند، ممکن است هویت قومی و هویت ملی در تضاد باشد. این درگیری‌ها معمولاً به عنوان درگیری قومی و ملی گفته می‌شوند. در بسیاری از موارد دولت‌ها مرکزی به بهای تقویت حس ملی‌گرایی به شکل مناسب از هویت قومی اقلیت‌ها حمایت لازم را نمی‌کنند و فرد در حفظ هویت ملی و قومی خود دچار دوگانگی شده و در صورت سیاست‌گذاری اشتباه می‌تواند باعث کاهش حس ملی‌گرایی و کم‌رنگ شدن هویت ملی شود. با افزایش مهاجرت، بسیاری از کشورها با ایجاد هویت ملی و اسکان مهاجران با این چالش روبرو هستند. برخی از کشورها از



لحاظ تشویق مهاجران برای توسعه احساس تعلق به کشور میزبان خود، فراگیرتر هستند. به عنوان مثال، کانادا بالاترین نرخ مهاجرت دائمی در جهان را دارد. دولت کانادا مهاجران را به ایجاد حس تعلق به کانادا تشویق می‌کند و مفهوم فراگیر تری از هویت ملی را در بر می‌گیرد که هم شامل افراد متولد کانادا و هم مهاجران می‌شود. ولی برخی از کشورها سیاست متفاوتی در این زمینه دارند و با مهاجران به شکل مهمان ناخواسته برخورد می‌کنند و از اشتراک هویت ملی خود با مهاجران جلوگیری می‌کنند.

**جهانی‌شدن، زبان و هویت ملی :** با افزایش سطح ارتباطات و همکاری‌های تجاری بین‌المللی و جهانگردی سطح تبادل فرهنگی، آموزشی، شیوه زندگی؛ ادراک مردم با گذشته بسیار متفاوت شده‌است و ارزش‌ها و تجربیات مشترک مردم در همه جهان روز به روز در حال افزایش است. این موضوع باعث می‌شود که شکل جدیدی از هویت مشترک برای جوامع به شکل جامعه جهانی را ایجاد کند که مردم میزان تعلق خاطر بیشتری به وجوه مشترک جهانی خود پیدا کنند تا هویت ملی خویش. هر چند به ظاهر این امر می‌تواند ارزشهای را به همراه داشته باشد ولی از میان رفتن ارزش‌های حاصل از هویت ملی می‌تواند باعث کاهش وفاداری و مهین پرستی مردم شود که می‌تواند تهدیدی برای امنیت ملی و اقتصادی کشور گردد و حفظ تعادل در تقویت هویت ملی و ارزش‌های جهانی به همان اندازه هویت ملی و هویت قومی مهم است. در برخی موارد، هویت ملی با هویت مدنی شخص به هم می‌خورد. به عنوان مثال، بسیاری از عرب‌های اسرائیلی خود را با ملیت عرب یا فلسطین مرتبط می‌کنند، در حالی که در عین حال شهروند دولت اسرائیل هستند، که با ملیت فلسطین در تضاد است. تایوانی‌ها همچنین با تعارض هویت ملی با هویت مدنی روبرو هستند، زیرا جنبش‌هایی وجود داشته‌است که طرفدار رسمی «استقلال تایوان» و تغییر نام «جمهوری چین» به «جمهوری تایوان» می‌شوند. نام کشور «جمهوری چین» است، و بخشی از آنها خود را با «جمهوری چین»، بلکه با «جمهوری تایوان» معرفی نمی‌کنند.

**زبان و هویت انسان ها :** زبان و هویت، دو جزء جدایی ناپذیر در تشکیل زیرساخت های جوامع بشری در عرصه روابط فردی و اجتماعی است. در این مقاله، ارتباط این دو مقوله را بررسی می‌کنیم و می‌کوشیم نقش زبان را در بسترسازی و ایجاد هویت ملی تحلیل کنیم. این تحقیق از نوع کتابخانه ای است و به روش مروری انجام شده است. برای دست یافتن به نظریه های صاحب نظران و کارشناسان، منابع مختلف از جمله مجله های تخصصی، پایگاه های اینترنتی و کتاب ها را مطالعه کرده ایم. انقلاب اطلاعات در چند دهه قبل و به دنبال آن، فرایند جهانی سازی که مرزهای زبانی و هویتی را در نوردیده است، به طور فزاینده ای بر لزوم پرداختن به مسئله زبان و هویت تأثیر گذاشته است؛ بنابراین، در پژوهش حاضر، مفاهیم هویت، هویت قومی، هویت ملی و تأثیرپذیری آنها از زبان؛ زبان قومی، زبان ملی و ارتباط آنها با هویت؛ برخی نظریه های زبانی درباره هویت؛ مصداق های زبانی ای که در ایجاد هویت مؤثرند و نقش ادب دینی در هویت ملی به ویژه ایرانی را بررسی کرده ایم. در نهایت، تحلیل نظریه ها و مصداق ها مؤید نقش مهم زبان در ایجاد هویت قومی و ملی است و احترام گذاشتن به زبان قومیت ها و توجه بیشتر به زبان ملی به منزله ابزار مهم ارتباط دولت با ملت و ریسمان اتحاد و انسجام اقوام مختلف پیشنهاد می‌شود. در زیننه میتوان به مسایل زیرین نیز اشاره کرد :

#### • تبیین رابطه زبان خارجی و هویت فردی، اجتماعی، فرهنگی و ملی

- نقش آموزش در ارتقاء شاخص‌های هویت ملی
- بحران هویت ملی و شکاف دولت و ملت در عصر جهانی شدن:
- چکیده هویت به عنوان سازمان دهنده معنا، نقش، کارکردها و هسته نظام اجتماعی

زبان مادری و هویت ملی: زبان، پیچیده‌ترین پدیده اجتماعی است و بگفته دیل اسپندر، پدیده خنثی و بیطرفی نیست. زبان فقط وسیله انتقال ایده‌ها نیست، بلکه خود شکل دهنده ایده‌هاست. مهمتر اینکه، مقدم بر هر چیزی، زبان برنامه‌ای برای فعالیت مغز است. در این معنی، چیزی مضحک‌تر از این نخواهد بود که بگوئیم که افراد انسانی، توانائی دیدن جهان بهمان گونه‌ای را که هست، دارا هستند و یا ثبت‌کنندگان بیطرف جهان خود اند. زیرا آنان خود جهانی را آفریده و تصویر آفریده خود را در درون جهان زبان ریخته اند. افراد انسانی نمی‌توانند جهان اطراف خود را بیطرفانه انتقال دهند. ما جهان اطراف خود را نه آنگونه که هست، بلکه آنگونه که در زبان بصورت یک سلسله اصول در آمده اند، مشاهده می‌کنیم. زیرا مغز انسانی که فرمان اعمال ما را بدست گرفته است، رابطه مستقیمی با جهان بیرون ندارد و یا تماس مستقیمی با نور و یا صدا برقرار نمی‌سازد. بلکه تنها از طریق محرک‌های بایو-الکترونیک و انتقال آنها از طریق سیستم عصبی با بیرون از خود است که با جهان تماس برقرار می‌کند. در این معنی، مغز، فرمانده کر و کوری در تاریخخانه‌ی بدن انسانی است و تفسیر خود از سمبل‌ها و علائم بیرونی را از طریق کدهای شکل گرفته در زبان انجام می‌دهد. اگر ما نگاه نژاد پرستانه یا مبتنی بر تبعیض جنسی داریم، این نگرش ما در زبان کد گذاری شده است و زبان در نحوه کشف این کد گذاری‌ها، بر تفسیر مغز ما از پدیده‌ها و مشاهدات ما تاثیر خواهد گذاشت و ما جهان خود و تنظیم اعمال خود را، نه آنگونه که بطور واقعی وجود دارند، بلکه بر پایه همین کدهای ثبت شده در زبان انجام خواهیم داد. بنابراین، داوری مغز از داده‌های بیرونی، شناخت قائم بالذات بی واسطه‌ی خود مغز منفرد یک انسان نیست، بلکه از طریق منشور یا فیلتر کدهای زبان، که برآیند داوری تاریخی و جمعی اشباع شده‌ی بشر است، انجام می‌گیرد که بدلیل اتکاء بر همین برآیند اشباع شده‌ی تاریخی، جهان را نه آنگونه که هست، بلکه وارونه بازتاب می‌دهند. درست بهمین دلیل است که ما قبل از هر چیزی، با حوزه اشباع ایدئولوژیک در مورد زبان روبرو هستیم، و نه صرفاً یک واسطه ارتباطی در بین انسان‌ها. تمام سنت‌های خوب و بد، و تمامی اشکال متفاوت تعصبات، در درون زبان ذخیره شده اند. ولی کدهای زبان، در عین حال، کدهای طبقه بندی شده و مبتنی بر سلسله مراتب اجتماعی هستند. در واقع، زبان تمام مناسبات اجتماعی را بصورت یک سیستمی از کدهای اجتماعی در می‌آورد و آنها را به مغز انسان منفرد یا گروهی از انسان‌ها انتقال می‌دهد. و زبان در این معنی، خود نهانگاه مناسبات اجتماعی است. از آنجائی که زبان پدیده بیطرف و خنثائی نیست، داوری مغز انسان نیز از پدیده‌های اجتماعی، همانگونه که گفته شد، نه بصورت بازتاب‌های مستقیم از بیرون، بلکه بواسطه کشف روابط اجتماعی، کد گذاری شده در زبان که دائماً در حال تغییر هستند، و بر اثر تغییر مناسبات اجتماعی، این کدها نیز متحول می‌شوند، انجام می‌گیرد. بدلیل اینکه روابط اجتماعی انسان‌ها، جهان پر تضاد و مناقضی است، زبان خود بصورت یک کانون پر تناقض همان مناسبات اجتماعی و ایدئولوژی‌های تعارض آمیز با همدیگر در می‌آید و از این منظر، زبان حوزه جدی جدال ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی است. یکی از مختصات دیگر زبان، انتزاع یا تجرید کلمه از محمول خود است. وقتی ما اسم معینی را بر روی شیئی معینی می‌گذاریم، ما بواسطه این اسم مجرد است که یک شیئی مشخصی را باز می‌شناسیم و در ذهن خود دوباره آنرا مجسم

می‌سازیم. امکان ترکیب کلمات مجرد که انسان را از جهان حیوانی متمایز می‌سازد، و تمام خلاقیت ذهنی انسان بر آن استوار است، در عین حال زمینه ساز باز تاب وارونه واقعیت بیرونی از نظر شناخت است. در دنیای واقعی، دیو یا جتی وجود ندارد، ولی ما موجوداتی با سُم و گوژ بر پشت، و یا حیوان نتراشیده و نخراشیده ای را با سُم دیو می‌توانیم در ذهن خود مجسم کرده و به آنها یک سلسله صفاتی را نسبت دهیم که از واقعیت های متفاوت بیرونی اتخاذ کرده و از طریق ترکیب این کلمات مجرد، آنها را بوجود آورده ایم. نظیر حرف زدن دیو یا جن یا یک درخت که همیشه هم به زبان قابل فهم و محلی ما سخن می‌گویند. مثلاً هیچ دیوی در یک افسانه، به زبان اسپانیولی با یک عرب یا بلوچ صحبت نمی‌کند. بهمین دلیل نیز ما جهان را نه آنگونه که هست، بلکه از طریق ترکیبات تحریف شده مفاهیم جدا شده از واقعیت که بواسطه زبان به مغز انتقال یافته و دومرتبه در زبان کد گذاری شده است، می‌شناسیم. و گرنه همه انسان ها جهان را آنگونه که هست مشاهده می‌کردند و نه اختلاف سیاسی و ایدئولوژیکی وجود می‌داشت و نه دیدی متفاوت از دیگری بوجود می‌آمد. از اینرو، زبان نه فقط نقش یک کد ارتباط اجتماعی خنثائی ندارد، بلکه نقش چند گانه و مرکب شناختی، سیاسی، ایدئولوژیکی، جنسی، طبقاتی، هویت ملی، حقوقی، تاریخی و فرهنگی را برعهده دارد، و مهمتر از همه اینکه، یک رابطه قدرت در سطوح متفاوت را بطور مداوم باز تولید می‌کند. این رابطه قدرت می‌تواند بنا به شرایط تاریخی، رابطه تبعیض جنسی، رابطه فراتر و فروتر طبقاتی و یا تبعیض ملی و نژاد پرستانه ای را بازسازی کند. وارد شدن به هریک از ابعاد آن، همانند سفر درجهان شگفتی از اکتشافات بزرگ در تاریخ است. از اینرو، زبان یک پدیده ارتباطی ساده و یا یک عنصر صرفاً فرهنگی که ممکن است در وهله اول بنظر برسد، نیست.]

هر زبانی در عین حال، شناسنامه و هویت تاریخی یک فرد و یک گروه اجتماعی و یا یک ملتی را بیان می‌کند. حیات بیولوژیکی مغز هر یک از اجداد ما در تاریخ و توانائی اندیشیدن آنان در زمان محدود بوده است. زبان این محدودیت زمانی را به تداوم تاریخی تبدیل می‌کند و مانع از گسست می‌گردد. اجداد ما ممکن است قرن ها پیش در دل خاک خفته باشند، ولی ما امروز از طریق زبان است که از غم و اندوه، خوشی ها و جهان حسّی آنان، آگاه می‌شویم و آنها را حسّ می‌کنیم. زبان، عامل اتصال همه آنان بهمدیگر در زمان خود، و نیز عامل انتقال آنها به نسل های بعد از خود بوده است و امروز از طریق ذخیره شده ی آنان در زبان است که ما آنها را می‌شناسیم، و هویت امروزی ما با آنها از طریق زبانست که گره خورده است و ما آنها را در یک مجموعه قرار می‌دهد. بدون وجود زبان های گوناگون در جهان، خط مرزی ملت ها در جهان نیز قابل تشخیص نبود و هر زبانی، بار تاریخی تکوین و هستی و هویت یک ملتی را بر دوش می‌کشد. همانگونه که ما در استخوان های خود بار تکامل بیولوژیکی خود را بر دوش می‌کشیم، زبان نیز هویت فردی و اجتماعی یک ملت را حمل می‌کند. وقتی ما از زبان مادری سخن می‌گوئیم، در واقع در جغرافیای ملت های جهان، از جایگاه مشخص یک ملت نیز سخن گفته ایم. حتی قبل از اینکه ملت هایی در جهان بوجود آیند، زبان برجسته ترین عامل تمایز گروه های بزرگ همگون بوده است. یونانیان باستان، به غیر یونانی، بربر می‌گفتند، رومیان، بجز خود و یونانیان را فروتر و بی فرهنگ می‌دانستند، نورمن ها، به زبان آنگلیسی ها با نظر تحقیر می‌نگریستند. آنها زبان انگلیسی را زبانی خام و ناهنجار و زبانی فاقد فرهنگ می‌شمردند و چینیان قدیم، غیر چینی ها را در ردیف حیوانات و جانوران بشمار می‌آوردند، که باید خود را از آنان، و با احتمال پشت دیوار چین جدا نگه‌می‌داشتند. و در تمامی این موارد، زبان اولین خط این تفاوت ها را می‌کشید.

**ارسطو می گفت**، اگر از یک شیئی ای، رنگ، بو، حجم و وزنی را بگیرند، از آن چیزی باقی نمی ماند. ولی برغم بر گرفتن این صفات از یک شیئی که دال بر وجود یک شیئی می کرد، سرانجام از آن "آنی" باقی میماند. هگل این "آن" را روح یا روانشناسی یک ملت می نامید، و گوته فرید هردر، پدرخوانده ناسیونالیسم آلمانی، زبان را هویت و تعریف کننده همان "آن" یا یک ملت نامیده است. اگرچه زبان، تنها عامل بوجود آورنده یک ملت نیست، لیکن پایه های قومی یک ملت، از طریق زبان است که تمامی سنت ها و تاریخ و روانشناسی یک ملت را به نسل های بعدی انتقال می دهد و بهمین دلیل است که مجموعه آنها در کارگاه تاریخ آنچه را پرورش می دهند که نام آن ملیت است. عنوان شدن مساله زبان مادری، پدیده تازه ای نیست و باید از زمان اومانیست های ایتالیا و بویژه دانته آلیگیری، و حتی چندین قرن قبل از دانته، و بعد از فرو پاشی امپراتوری شارلمانی در اروپا در قرن نهم میلادی، یعنی قبل از آغاز عصر رنسانس مطرح بوده است. ولی دانته نخستین کسی است که تئوری زبان مادری را مطرح می سازد. دانته، در هنگامی که زبان لاتین بر فرهنگ سیاسی و مذهبی اروپا مسلط بود، از ضرورت نوشتن به زبان مردم بومی سخن می گوید. اثر او تحت عنوان "سودمندی زبان بومی" نام تمام مانده است. این نخستین اثر انتقادی ادبی در قرن سیزدهم میلادی است که به مساله زبان مادری می پردازد. دانته معتقد بود که لهجه های مختلفی که مردم ایتالیا به آن سخن می گویند، باید به زبان ادبیات تبدیل شوند و زبان لاتین فقط باید برای استفاده های تکنیکی محدود گردد. دانته معتقد بود که زبان مردم بومی، زبانی شریف تر و نجیب تر از زبان رسمی لاتین است زیرا بشکلی طبیعی تر، دنیای احساسی مردم را انتقال می دهد. و از این نظر، در تئوری زبانی او، زبان بومی، باید منشاء و خاستگاه اصلی گسترش فرهنگی باشد، و معتقد است اگر مردم بومی فاقد زبان و ادبیات خود هستند، باید آنها بوجود آورد. بهمین دلیل نیز، شاهکار بزرگ ادبی او، یعنی "کمدی الهی" و نیز اثر فلسفی او بنام "مهمانی" (Banquet)، که مهمانی دانش است، بجای آنکه به زبان مسلط تحقیق و مذهب و سیاست در زمانه خود باشد، به زبان بومی توسکانی، ایتالیائی فلورانس نوشته شده است. عناصر تشکیل دهنده ملیت، مانند هر پدیده تاریخی دیگر، در یک آن واحد از زمان بوجود نیامده اند، بلکه نیازمند هم آیندی آنها در مراحل مختلف و سوار شدن تدریجی آنها برهم بوده اند، بی آنکه در یک قالب تئوریک بیان شده باشند. شکل گیری زبان ملی و بوجود آوردن فرهنگ و ادبیات بومی بمتابه فرهنگ ملی نیز، از این فرآیند عمومی جدا نبوده است. درباره ای موارد، مساله زبان مادری، یکی از نخستین عناصری بوده که مساله ملی را بشکل جنینی خود مطرح کرده است. زبان، یکی از مهمترین عناصر در گذر جوامع از همبستگی وهم آلود و گنگ قبیله ای به مرحله همبستگی آگاهانه ملی بوده است و این دو عامل زبان و مساله ملی، عوامل مهم در گذر جوامع اروپا از اروپای قدیم به اروپای جدید، تغییر و تحول در نظام سیاسی دولت ها، شکل گیری دولت مدرن و سرانجام، بوجود آمدن دولت-ملت در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم بوده است. بی تردید، ناموزونی فرهنگی در بین بخش های مختلف اروپا، بویژه در دوبرخش شرقی و غربی اروپا، خصلت های متمایزی بهر دوبرخش از اروپا می دهد که امروز نیز مشهود است. شاید بتوان مردمان بخش شرقی امپراتوری شارلمانی در آغاز قرون وسطی را، اسلاوها و مردمان اطراف بالتیک و فنلاندی-اوگریانی را در کلیت خود بعنوان اروپای شرقی در نظر گرفت. بعد از فروپاشی امپراتوری فرامی شارلمانی، نخستین خطوط مساله ملی خود را در قالب زبان ظاهر ساخت و اسلاوها در اروپای شرقی، بویژه بعد از بوجود آمدن نخستین دولت اسلاو در تاریخ بنام امپراتوری بزرگ موراویا در سرزمینی با مرکزیت امروزی کشور چک، نخستین واحد قومی بودند که زبان فرهنگی ملی جدیدی را در اروپا آغاز کردند. و در سالهای دهه 60 قرن



نهم میلادی، برای نخستین بار، ادبیات اسلاو و نخستین خطوط فرهنگ و زبان ملی در بین اسلاوها خود را نشان داد. کنستانتین، شاعر و فیلسوف بزرگ اسلاو در قرن نهم میلادی، در شعر مطولی می نویسد که مردم بدون کتاب به زبان خود، همانند مردم برهنه ای هستند و انسانی که نام خدا را با زبانی بیگانه به زبان خود بر زبان می راند، انسانی شور بخت و فلاکت زده ایست.

**کنستانتین می نویسد:** آیا خداوند باران خود را بطور مساوی بر سر هر فردی نازل نمی کند؟ آیا خورشید، بی تبعیض بر تمام جهان پرتو نمی افشاند؟ آیا همگان بطور مساوی حق استنشاق هوا را ندارند؟ آیا شما شرمگین از این تبعیض نیستید که کلام خدا فقط به سه زبان یونانی و عبری و لاتین مجاز بوده و دیگر خلق ها به کوری و کری محکوم شوند؟ شنیدن کلام خدا به زبانی بیگانه، چه نابخردانه بر عقل مینماید! در این حرکتی که توسط موراوایی ها شروع شده بود، یعنی حقوق مساوی برای عالیترین ارزش ها، که مراد از آن در وهله اول، حق خواندن انجیل به زبان اسلاو بود، نخستین طلیعه های حق مردم به زبان بومی را می توان مشاهده کرد. امپراتوری بیزانس، کلیسای یونانی، روحانیت یونانی و زبان یونانی را را ممتاز می شمرد و چالش انحصار زبانی یونان و دفاع از حق نوشتار به زبان بومی اسلاو در عصر بعد از شارلمانی، در قالب نفی ایده امتیاز زبانی یک ملت و اعلام برابری زبانی و حق استقلال کلیسای اسلاو خود را نشان می داد. یک نویسنده بلغاری بنام « خرابر »، Khrabre که یک روحانی نیز بود، اعلام کرد که زبان اسلاو با زبان یونانی، لاتین و عبری برابر است، زیرا همه زبان ها بعد از خرابی برج بابل بوجود آمده اند! اگر اسلاوها الفبای قدیمی ندارند، چه بهتر، زیرا آفرینندگان الفبای اسلاو، قدیسین مسیحی بوده اند، حال آنکه الفبای زبان های لاتین و یونانی، توسط مشرکین مجهول الهویه ابداع شده اند! پس ایمان و اعتقاد جدید، نیازمند کلمات و حروف جدیدی است، همانگونه که شراب جدید به ظرف جدیدی نیاز دارد. بنا به یک افسانه چک نیز، کنستانتین از زبان بومی بعنوان بهترین وسیله برای از بین بردن جهالت دفاع می کرده است. قابل ذکر است که تفاوت زبانی در بین زبان اسلاو و زبان مقدونیه در آن زمان، بسیار اندک بود و حتی کمتر از فاصله دو لهجه انگلیسی و آمریکائی امروز بود. تحمیل یک زبان بر ملتی دیگر در تاریخ، همیشه از مجرای اشغال سرزمین آنان گذشته است. تام پلین معتقد است که تاریخ یک زبان غالباً با تاریخ فتح یک سرزمین. یا از دست دادن آن مرتبط بوده است. بحث در باره "تکامل" و یا "ناب" بودن یک زبان، صرفاً بر تصور ساده لوحانه ای از پیشرفت و یا نظریه های کلیشه ای نژادی می تواند استوار باشد.

بعد از فتح انگلیس توسط نورمان ها در 1066، زبان فرانسه تا 1362 بعنوان زبان رسمی در آن کشور باقی ماند و رابرت گلاستر، وقایع نگار قرن سیزدهم نورمان ها و انگلیس، با تاسف می نویسد که زبان انگلیسی فقط توسط لایه های پائین مردم انگلیس مورد استفاده قرار می گیرد. فقط هنگامی که نورمن ها نفوذ خود را از دست دادند، بر اساس یک مصوبه قانونی توسط پارلمان انگلیس در همان سال، تمام دعاوی حقوقی از آن پس باید به زبان انگلیسی انجام می گرفت و باین ترتیب، زبان انگلیسی، از تبعید داخلی خود بازگشت و جامعه انگلیس، یکی از نخستین جوامع در اروپا بود که توانست نثر و نوشتار به زبان بومی خود را بوجود آورد. این مساله بروشنی، رابطه زبان و پشتوانه قدرت سیاسی را نشان می دهد که پیشرفت زبان و بویژه رسمیت آموزشی آن از پشتوانه قدرت سیاسی جدا نیست و تفکیک زبان از قدرت، تصور خیال بافانه ای بیش نیست.

فردیتاتد دو سو سور Ferdinand de Saussure ، زبان شناس و تنوریسین برجسته زبان شناسی سویسی در باره رابطه زبان و سیاست می نویسد که حوادث بزرگ تاریخی، نظیر فتح نورمان ها ، تاثیرات غیر قابل محاسبه ای بر کشور اشغال شده در باره زبان آنها داشته است. مستعمره سازی که فقط یکی از اشکال فتح یک کشور است، تغییراتی در بافت اصطلاحات و انتقال آن به محیط یک زبان بجا می گذارد. بعنوان مثال، نروژی ها وقتی تحت اتحاد سیاسی با دانمارک در آمدند ، تحت تاثیر زبان داتمارکی قرار گرفتند و اکنون، تاثیر و نفوذ زبان دانمارکی را از خود دور کرده اند. در این گفته سوسور، در واقع از نوعی از شرایط استعمار در صورت سلطه زبانی و فرهنگی ، بدون مستعمره سازی و اشغال رسمی یک کشور نهنفته است.

**زبان و فرایند آموزش:** همه ما اضطراب های درونی نفهمیدن حرف های معلم خود به زبانی دیگر در سال های اول دبستان را بیاد داریم. وقتی کودکی پا بمدرسه می گذارد و ناگزیر از فراگیری به زبانی است که غیر از زبان مادری او بوده که در 6 یا هفت سال زندگی خود با آن زبان سخن گفته است، و تمامی تصورات، خواسته ها و تمام جهان حسی و ارتباطات او با خانواده و دوستان و محیط اطراف خود با آن زبان بوده است، در واقع، تمامی حافظه زندگی او به پستو فرستاده می شود. آموزش او، دیگر ادامه حافظه آموزش تا کنونی او نخواهد بود. با توجه باینکه دوره فراگیری زبان در انسان ها تا سن 13 سالگی ادامه دارد و یک کودک بعد از رسیدن به سن بلوغ، بدشواری می تواند زبانی را بخوبی یاد بگیرد. می توان به گسست ناگهانی در حافظه یک کودک و نیز زمان از دست رفته برای فراگیری در او پی برد. یک کودک تا سن 13 سالگی، می تواند زبان های متعددی را یاد بگیرد، بشرط آنکه پایه ریزی آموزش، بصورت منظم از زبان مادری شروع شده و زبان های دیگر، ادامه فراگیری آن باشد. اضافه بر آن، یک کودک نه فقط زبان گفتاری بزرگتر ها را تقلید می کند، بلکه قواعد درونی زبان را نیز برگرفته و قواعدی از آن خود را می سازد که با رشد کودک، ساختمان درونی انتقال یافته زبان، بتدریج با زبان بزرگتر ها نیز همساز میگردد. در صورت گسست کودک از زبان مادری خود، که معمولا در هنگام ورود به مدرسه و یادگیری به زبانی غیر از زبان مادری آغاز می گردد، نظم هارمونیک در آموزش کودک از بین می رود و فرایند آموزشی کودک دچار اختلال جدی می شود. از این پس، او نه تنها با اختلال در نظم شناختی در آموزش خود روبروست و از نظر روانشناسی، تا حدی اعتماد به نفس خود را از دست می دهد، بلکه در یک مسابقه نابرابر با کودکانی قرار می گیرد که زبان فارسی، زبان مادری آنان است. از این پس او باید به زبانی بخواند و بنویسد که زبان او نبوده است. تردیدی نیست که وقتی یک کودک غیر فارس با کودکی فارس همکلاس یا همدوره است که اولی با گسست و بیگانگی از فرایند آموزشی بازبان و ذخیره زبانی و فکری تا کنونی خود آغاز کرده و دومی از ذخیره فکری سال ها پیشین خود استفاده میکند و ادامه آموزش او، همان ادامه زبانی مادری وی است. بدیهی است که نتیجه آموزشی آنان برابر هم نخواهد بود. این آغاز رسمی تبعیض و نابرابری و رسمیت قانونی دادن به نابرابری کودکان دو ملیت متفاوت از طریق آموزش رسمی کشور است. در واقع، آموزش رسمی یک کشور، رسمیت قانونی دادن به شکلی از آپارتاید را از همان سال اول دبستان و چه بسا از مهد کودک برعهده می گیرد و پایه های نابرابری و ستم ملی از همان مرحله از آموزش شروع میگردد. کافی است به میزان تحصیلات، تعداد نویسندگان و شعرا و محققین در بین ملیت های غیر فارس و نیز انتشار مطبوعات به زبان مادری آنها را با ملیت فارس که زبان مادری و زبان آموزشی آنان جدا ازهم نیست، مورد مقایسه قرارداد تا به عواقب زبان بار چنین سیاست آموزشی تبعیض آلودی پی برد که مجال شگفتگی فرهنگی را در بین اکثریت جامعه، از بین

می برد. صرفنظر از عواقب بلند مدت عدم امکان تحصیل به زبان مادری، که آمار آموزشی در سطح کشور، شکاف روز افزون و نابرابری آموزشی مابین فارس ها و غیر فارس ها را بروشنی نشان می دهد، محروم کردن یک کودک از چنین حقی، حق انسانی یک کودک بعنوان یک بشر را نقض می کند، و فقدان حق به زبان مادری را می توان جزوی از نقض حقوق بشر نامید. در کشور های چند ملیتی، این نقض حقوق، بدو شکل انجام میگیرد: بصورت بازداشتن مستقیم زبان مادری، و نیز تحمیل اجباری زبان غیر خودی از طریق سیستم آموزش رسمی. از آنجائی که سیستم آموزشی در هر کشوری ذاتا ایدئولوژیک است و مناسبات اجتماعی حاکم را از طریق نظام آموزشی به کلیت جامعه انتقال می دهد، سیستم آموزشی نیز همانند خود زبان، نه بیطرف است و نه خنثی. بلکه قویا از بار ایدئولوژیک حاکم در ساختار سیاسی جامعه نیز متاثر می شود. در یک کشور چند ملیتی که ساختار سیاسی آن تک ملیتی است، سیستم آموزشی آن نیز تلاش می کند که این سلطه سیاسی را بواسطه سیستم آموزشی، به سلطه زبانی و فرهنگی تبدیل سازد. ایدئولوژی یک زبان و یک ملت در جامعه چند ملیتی ایران نیز از همینجا ناشی می گردد. و قتی این امر در سطح یک ملت انجام میگیرد، نتیجه عملی آن چیزی جز اشاعه نژاد پرستی نخواهد بود. کافی است برای اثبات آن به ادبیات صد ساله ایران نگرینسته شود که کاملا بار ایدئولوژیک نژاد پرستانه علیه غیر فارس از یکسو و ستایش از نژاد آریا از سوی دیگر سرشار بوده است. عوارض آن، تبدیل غیر فارس ها به شهروندان درجه دوم، و ایجاد یک رابطه جهان اول و جهان سوم در مقیاس درون کشوری بوده است. این پدیده، فقط مختص ایران نیست، بلکه هر جامعه چند ملیتی با ساختار سیاسی حاکمیت تک ملیتی، الزاما از چنین قانونمندی تبعیت می کند. ویساریون بلینسکی، منتقد ادبی بزرگ روس که نظام عقب مانده روسیه و تزاریسم حاکم بر روسیه و کلیسای روسیه را مورد انتقاد شدید قرار می داد، در یک چیز با همان دستگاه عقب مانده سیاسی تزاری همداستان بود: مساله ملی و فرهنگ اوکراینی ها. او از بیداری ملی در بین اوکراینی ها در اواخر قرن نوزدهم وانتشار ادبیات مدرن به زبان اوکراینی، بسیار خشمگین بود و تمامی غیظ و انتقاد خود را متوجه زبان اوکراینی و شاعر جوان آن تاراس شوشنکو می کرد. این تناقض دموکراتیسم و نژاد پرستی از طرف یک منتقد بزرگ را چگونه می توان باهم جمع کرد؟ این همان بیماری است که غالب روشنفکران مترقی فارس نیز دچار آن هستند و هرگونه عنوان کردن حقوق فرهنگی و سیاسی از طرف ملیت های غیر فارس، حتی در میان کسانی که خود را طرفدار حقوق بشر میدانند، بعنوان تجزیه طلبی تلقی می شود. بر خلاف دانتی آلیگره، که معتقد به فرهنگ سازی بر پایه زبان بومی بود، بلینسکی اعتقاد داشت که خلق های عقب مانده ای نظیر اوکراینی ها باید از تلاش از برای ملت سازی دست برداشته و در فرهنگ هائی که از نظر او بزرگتر بودند، یعنی در فرهنگ و زبان روسی حل شوند. بلینسکی در فلسفه سیاسی خود، تا حد زیادی متأثر از رمانتیسیسم آلمان بود که به نژاد پرستی آلوده بود و احتمالا از آن تاثیراتی برگرفته بود. جامعه چند ملیتی امپراتوری روسیه نیز که بر سلطه مستعمراتی ملت های دیگر در درون خود استوار بود، الزاما نمیتوانست از عواقب نژادی سلطه یک ملت و یک زبان بر دیگر ملت ها بدور باشد و این حتی دامن مترقی ترین روشنفکرانی نظیر بلینسکی را نیز می گرفت. گفته میشود که زبان فارسی زبان فرا ملی است. چنین ادعائی، صرفنظر از کاربرد غلط خود در ایران، نشان دهنده وجود ملیت های دیگری در ایران است که قتی از آنها سخن گفته می شود، از آنها با عناوین تحقیر آمیز " اقوام و قومیت ها" نام میبرند، که خود رنگ آشکاری از نژاد پرستی آریائی را دارد. اگر منظور از فراملی بودن زبان فارسی بدلیل تحمیل آن از طریق سیستم رسمی آموزشی و محروم کردن دیگران از زبان مادری خود باشد، باید گفت که اسم تحمیل را نمیتوان

فرا ملی نامید. ولی اگر این ادعا بدلیل فارسی زبان بودن کشورهای نظیر افغانستان و تاجیکستان باشد، باید گفت که دایره شمول آن با زبان هائی مثل ترکی و عربی در خارج از مرزهای خود بهیچوجه قابل مقایسه نیست که در درون کشور خود، از ابتدائی ترین حقوق در این زمینه برخوردار نیستند. ولی لازم است بیک مساله مهم در این مورد پاسخ داد و آن این است که چرا شعرای ترک از نظامی گنجوی گرفته تا خاقانی شیروانی و قطران و همام و صائب تبریزی و غیره به زبان فارسی شعر گفته یا نوشته اند، در حالی که قدرت سیاسی مسلط در طی چندین قرن بوده اند؟ دلیل اصلی این مساله را باید در این واقعیت دید که تا زمانی که آموزش همگانی مدرن، بویژه بعد از انقلابات فرانسه و آمریکا بوجود نیامده بود، مصرف کننده اصلی شعر و ادبیات و فلسفه، همواره بوروکراسی بوده است. برخلاف حاکمیت سیاسی دائما در حال تغییر ترک ها، بوروکراسی یا دیوان سالاری کشور، همواره در دست فارس ها باقی ماند که اداره امور دیوانی را بدست داشته اند. در دوره های پیش سرمایه داری، فرهنگ و ادبیات نمی توانست مصرف توده ای داشته باشد و بهمین جهت تولید ادبیات و فلسفه و هنر، الزاما باید محل مصرف خود را در بین طبقات حاکمه، بویژه در بین لایه مصرف کننده آن، یعنی بوروکراسی پیدا می کرد و تولید کننده آن باید زبان بازار مصرفی آن، یعنی بوروکراسی را در نظر می گرفت. بوروکراسی و روحانیت، همیشه در دوره های پیش سرمایه داری، تنها لایه های آشنا به خواندن و نوشتن بودند، بجز اشعار فولکلور که سینه به سینه انتقال می یافت، زبان نگارشی، از شعر و فلسفه و تاریخ نگاری و غیره، الزاما با زبان بوروکراسی کشور مرتبط بود، وگرنه نمی توانست، مصرف کننده خود را داشته باشد و در واقع، تولید کننده فرهنگ و فلسفه و ادبیات وابسته بوروکراسی بود. راز شکوفائی ادبیات در دهه های پایانی قرن نوزدهم در روسیه، در جامعه ای که نود و پنج در صد آن را دهقان خرافات زده روس تشکیل میداد، نمی توانست جمعیت بزرگ روستائی آن کشور باشد، بلکه مصرف کنندگان آن، قبل از هرچیزی، بوروکراسی بسیار بزرگ روسیه در آن زمان بود. همین امر در مورد فرانسه نیز صادق است که اولین کشوری بود که حتی قبل از انقلاب فرانسه، دولت متمرکزی با یک بوروکراسی بزرگ بوجود آورده بود و بهمین دلیل نیز، ادبیات فرانسه، توانسته بود بر تمام زبان و ادبیات اروپا سایه بیندازد. سلطه زبان لاتین بر اروپا نیز بر فلسفه و حقوق و زبان اداری و سیاست و مذهب، بدلیل وسعت مصرف کننده بوروکراسی کلیسا و ساختار سیاسی دولت - مذهب، الزاما ناشی از همان قانونمندی حاکم بر رابطه تولید فرهنگ و بوروکراسی، ناشی می گردید. زبان فارسی و گسترش آن نیز نمی توانست از این قانونمندی حاکم بر بوروکراسی و فرهنگ جدا باشد، بی آنکه بتوان از ذات یک زبان، استنتاج ویژه ای در باره برتری آن کرد و از آن یک اهرم ستم درست کرد. امروز کسی به زبان لاتین سخن نمی گوید، و زبان فرانسه، با آن پشتوانه بزرگ تاریخی خود در تولید فرهنگ و ادبیات به حاشیه رانده شده است. امروز، زبانی که روزگاری مورد تحقیر فرانسوی ها بود، جای آنرا گرفته است. در نتیجه باید گفت که زبان فارسی نیز در ایران امروز، در فراتر از ملیت فارسی زبان خود، بضرط چماق قدرت سیاسی محل مصرفی دارد. با هرگونه تغییر در ساختار تک ملیتی حاکم، زبان های دیگر نیز الزاما جایگاه طبیعی و امکان توسعه خود را پیدا خواهند کرد و ملیت های دیگر در ایران نیز، توان و خلاقیت خود در حوزه های مختلف آفرینش فرهنگ بر پایه زبان مادری خود را خواهند توانست به منصفه ظهور برسانند. برواقعیت مهمی در باره رابطه زبان مادری و مسئله ملی در ایران باید اشاره کرد و آن اینست که مساله ملی در ایران در پشت زبان فارسی پنهان شده است. این موضوع ممکن است در عده ای این توهم را بوجود آورد و یا اینکه یک عده ای این توهم را اشاعه دهند که ما و یا هر ملیت غیر فارس دیگری، بدون دستیابی به حقوق سیاسی خود میتوانند به حقوق زبانی خویش



نائل شوند. خود تکوین مساله درایران، خصلت تقدم موضوع سیاسی بر موضوع زبانی را نشان می دهد. اقلیت های دیگر در ایران فریاد می زنند که از زمان کودتای رضا شاه ببعد در ایران، ملت ها تحت ستم ملی قرار گرفتند و زبان فارسی از زمان رضاه شاه در ایران رسمی، و بقیه زبان ها ممنوع گردیدند. یعنی با اهرم قدرت سیاسی، و بگفته محمود افشار، با استفاده از سرنیزه تیز و کوچاندن و غیره، زبان ملیت های غیر فارس را در ایران بریدند و مانع تحصیل فرزندان آنان به زبان مادری و گسترش زبان و فرهنگ ملی خود شدند جمهوری اسلامی نیز بعنوان جایگزین حکومتی سلطنت، در این سی سال گذشته، به شیوه ای خشن تر، همان راه طی شده رضا شاه را ادامه داده است. برای دستیابی به حقوق زبانی، پشتوانه سیاسی پیش برنده آموزش به زبان مادری و داشتن رسانه نگارشی و صوتی و تصویری و بودجه مالی و اقتدار لازم است. اگر در یک سال حکومت ملی در آذربایجان، کودکان آذربایجانی توانستند به زبان ترکی تحصیل کنند، اگر دانشگاه تبریز بوجود آمد، اگر مطبوعات به زبان ترکی منتشر شدند، باین دلیل بود که قدرت سیاسی حکومت ملی در آذربایجان پشتوانه آن بود و دقیقا با حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان، حق آموزش به زبان مادری نیز بضرر سرنیزه تیز، ممنوع اعلام گردید. تمام قدرت های مستعمراتی نیز، اول بضرر شمشیر و توپ و تفنگ، کشورهای را اشغال کردند و بعد توانستند که زبان قدرت مستعمراتی را بر آنها تحمیل کنند. زیرا قدرت سیاسی، تضمین کننده امکان تحمیل زبان بود و هیچ زبانی هرگز از قدرت سیاسی جدا نبوده است و جوهر مساله زبان مادری در ایران نیز اساسا سیاسی است. کسی که می اندیشد زبان یک مساله فرهنگی است و از سیاست جداست، و یا فکرمی کند که در چهارچوب جمهوری اسلامی می توان به حقوق زبانی و فرهنگی خود رسید، یا عوام است و یا عوامفرب، و شاید هم در خط تبلیغاتی دم و دستگاه های اطلاعاتی حکومت اسلامی. حکومتی که حتی وجود چند جنگ دو زبانه در تیراژ محدود را تحمل نمیکند، حکومتی که فعالین فرهنگی آذربایجانی و ملیت های دیگر را به شیوه های مختلف بقتل رسانده، و یا به زندان انداخته و یا مجبور به گریز بخارج از کشور می کند، برای ما امکان آموزش به زبان مادری و " فرهنگ سازی" را فراهم خواهد کرد؟ زهی خیال باطل! راه مدرسه کودکان به مدارس تحصیلی به زبان مادری خود، از روی جسد جمهوری اسلامی و شکسته شدن ساختار حکومتی تک ملیتی و تک زبانی می گذرد!

**زبان مادری تاریخ و هویت ملی است :** زبان مادری تنها زبانیست که انسانها هویت اجتماعی و درونشناختی خود را از آن دریافت میکنند، این زبان زبانیست که آنها را به میهن و ملیت خود گره میزند. اگرچه تنوع زبانی یک پدیده طبیعی است اما مسئله مهم و قابل بحث این است که طبق قوانین بین الملل و اسناد رسمی نهادهای وابسته به سازمان ملل باید اصل به رسمیت شناختن، فهمیدن و البته ارج نهادن به این تنوع زبانی به عنوان یک نظم طبیعی دربیاید، زیرا کودکان با زبان مادری خود بهتر می توانند ارتباط برقرار کنند و این اطلاعات تا آخر عمر همراه آنها خواهد ماند. در کنوانسیون و پیمان نامه های بین المللی در باب این مسئله برحق تاکید شده و در اعلامیه جهانی زبان مادری "یونسکو" به صورت زیر به آن اشاره شده است:

- آموزش برای تمام دانش آموزان مدارس باید به زبان مادری خود باشد.
- تمام حکومتها موظف هستند برای آموزش به زبان مادری شرایط لازم را فراهم آورن
- برای آموزش به زبان مادری باید به اندازه کافی معلم آموزش داده شود زیرا آموزش به زبان مادری شناسه عدالت اجتماعی است

ممنوعیت آموزش به زبان مادری در ایران و بی‌احترامی به زبان، فرهنگ و هویت اصیل ملیت‌ها به نوعی است که زبان آنها را "گویش محلی" توصیف و برتر نشان دادن زبانی دیگر بر ملت گرد و دیگر ملیت‌های موجود در این جغرافیا در حال است که شمار زیادی از این ملت‌ها، از حقوق زبانی خود محروم و مجبورند با زبانی غیر از زبان مادری خود آموزش ببینند. حاکمیت‌ها در شیرازه تاریخ، به ویژه سده‌ی اخیر به بهانه دفاع از امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی در سیستم دولت-ملت در راستای تثبیت سیاست‌های خود از طریق پایمال کردن حق و حقوق ملیت‌ها و جلوگیری از رشد زبان و فرهنگ آنها و همچنین توجه بیش از حد به تنها زبان حاکم و حاکمیت سعی در از بین بردن زبان و فرهنگ دیگر ملیت‌ها داشته است، این حکومت‌ها معلم‌هایی که در راستای آموزش زبان مادری فعالیت می‌کنند بازداشت و زندانی می‌کنند. مثلن نهادهای مدافع حقوق بشر در گوردستان ایران، ضمن ارج نهادن روز جهانی زبان مادری، خواهان اجرای کامل قوانین جهان‌شمول برای مهیا نمودن وضعیت مناسب و برابر جهت آموزش به زبان مادری هستند و معتقدند که، در جوامع چند زبانی باید آموزش به زبان مادری را مانند یک فرصت نگاه کرد نه یک تهدید. همچنین آموزش کودکان گرد به زبان دوم ادامه سیاست آسمیلاسیون ملت گرد دانسته که از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران به صورت سیستماتیک اجرا و اعمال می‌شود. ما به عنوان مراکز حقوق بشری فعال در گوردستان، از تمام سازمان‌های زبانی، فرهنگی و حقوق بشری منطقه و جهان درخواست می‌کنیم به یاری معلمین بازداشت شده در حوضه آموزش به زبان گردی آمده و به دلیل بازداشت و توهین توسط نهادهای اطلاعاتی-امنیتی برای اقدام آنها در راستای آموزش زبان گردی حداقل در معرفی آنان برای کسب جایزه‌های جهانی و کسب نشان تقدیر تلاش لازم انجام شود. همچنین ضمن محکوم کردن تلاش سیستماتیک جمهوری اسلامی ایران برای سرکوب زبانی، از جامعه گوردستان نیز می‌خواهیم که تلاش هرچه بیشتر خود را جهت رسیدن به این حقوق اولیه و طبیعی خود را انجام داده و با معلمینی که کودکان را برای آموزش زبان گردی تشویق می‌کنند همکار باشند.

**زبان‌های پامیری تاریخ و هویت ملی مردمان پامیر اند: دموکراتیزه سازی زبان‌های پامیری :** در دنیایی که هستی داریم و سروکار همه ما با جهان تکنالوژی، شبکه‌های اینترنتی، وسایل معلومات جمعی، پناه‌گزینی‌ها در نتیجه اشتعال جنگ‌های تحمیلی سردمداران زر و زور و سرمایه، استثمارگران، استعمار یون، و عاملین استثمار ملت‌های ستمدیده و عقب‌نگهداشته شده در جهان سوم است، زبان‌ها، گویش‌ها، فرهنگ‌های بومی و تهذیب اجتماعی و سیاسی اکثریت مطلق انسان‌های روی زمین، بدون در نظر داشت روش‌ها و شیرازه اخلاقی کثرت‌گرایانه انسان‌های محروم، زیر فشارهای شدید و نابودکننده صاحبان و عاملان استثمار و استعمار نوین، قرار گرفته، زبان‌ها و گویش‌های ناهمگون مردمان دنیا که بازتاب دهنده فرهنگ و تهذیب تاریخی آنها است، به شمول زبان و ادبیات شفاهی، سیاسی، اجتماعی، عرفانی و باوری آنها نیز زیر سایبان گزند و آسیب‌های مدهش و تیمارناپذیر قرار گرفته و قرار خواهد داشت. اما با آنهم باید باورمند بود که این همه حوادث ناگوار شاید تا حدی فرآیند رشد و انکشاف ماهوی زبان، تاریخ، و ادبیات مردمان زیر ستم را که محصول زرین‌بینش، کنش و منش تاریخی آنها است، نیز در بر دارنده خواهد بود زیرا از یک طرف فشارها انسان‌ها را بیدار می‌سازند و از جانب دیگر برای دنیای مدرن که خود اسباب آفرینش هرگونه فشار و بیدادگری است، زیر نام یاری و زنده سازی زبان‌های در حال میرندگی، زمینه پژوهش و بررسی مساعد می‌گردد که این هم خود یک نوع بازگانی دیگری است در راستای رونق بخشی

بازار سود و سلم آنها که اهل زبان و گویش در آن سهم اندکی دارند. مزید بر آن همه ژست ها، نام واژه ها، سر نام ها "اکنونوم ها"، نقطه گذاری ها، صورت ها، نماد ها و سایر مسایل ای که در شیرازه تاریخی نسبت نبود امکانات از ذهن و فکر ما بدور رفته و مایه تشویشو نگرانی ما شده اند که در حقیقت دارنده معانی و مفاهیم بومی زبان ها و فرهنگ مردمان یاد شده اند، برقرار کننده و استحکام بخشنده فرآیند گفتمان در میان توده های ملیونی اند، نیز در نتیجه پژوهش های علمی و اکادمیک به ویژه افراد بومی و پژوهشگران برون مرزی در کلیت، آفرینش هستی دوباره پیدا می کنند.

**مقام و حیثیت تاریخی و فرهنگی زبان** در میان گویشوران آن به مثابه شبکه ارتباط است و نه خط مستقیم و رُک و راست. زبان از دیدانداز زبان شناس ها مؤلفه ای است تحلیلی، فلسفی و عقلانی، نه تعبیری، تفسیری و تا حدودی تشریحی و توضیحی. بسا از پژوهشگران عرصه زبان شناسی در گذشته ها به این باور بودند که زبان در حقیقت امر فهم و دانش کالبد شناسانه دستور گرامری است، در صورتی که طفل خورد سالی که هرگز با نظام دستوری یا گرامری زبان هیچ ارتباط منطقی، عقلانی و فلسفی در مراحل نخستین هستی خود نداشته، اما زبان مادری را بدون دشواری و آموزش مستقیم دستور گرامری و نظام ساختاری زبان را از خود کرده و به آن به شیوه زیبا و، وجه درست گفتمان را آغاز می کند. برخی از آدم های محیط پیرامون، حتی برخی از انسان های درس خوانده و دانشگاهی، پیش از آنکه در مورد پیدایش زبان، محیط و شرایط آفرینش زبان ها را که جز قرارداد اجتماعی میان انسان ها چیز دیگری نیستند، بدون در نظر داشت نقش فرهنگی، بشری و تاریخ سیاسی آنها در میان گویشوران تفاوت غیر علمی قایل شده و بدون ارایه استدلال دقیق و منطق اکادمیک به بد گویی و کم بهایی زبان مشخص داخل گفتمان شده به بد گویی و مزمت آن داخل اقدام می شوند که این خود جزمگرایی و منفی گرایی در راستای انکار از فهم نقش تاریخی و انسانی همه زبان ها را بازتاب دهنده است که این روش در واقعیت امر عدم احترام و اکرام به اهمیت تاریخ، زبان و فرهنگ خودی این چنین افراد قلمداد شده و من حیث جفای فرهنگی و عدم ارزشمندی زبان ها قلمداد شده میتواند. زبان ها را باید همواره مورد تقدیر و تکریم قرار داد، زیرا زبان است که آدم را انسان معرفی کرد و از دسته سایر جانوران جدا ساخت و جهان انسانی را ایجاد نمود که این همه پیشرفت، ترقی و تعالی جهان مادی و معنوی را که مشاهده می کنیم، مدیون زبان گفتار و نوشتار است که سایر جانوران از آن بهره مند نیستند و از همین سبب است، بجای توهین، تحقیر و توبیخ زبان و گویشوران آن، از فرهنگ تقدیر، تحسین و تکریم باید کار گیریم.

انسان ها همه مؤلفه های دنیای پیرامون شان را به وسیله زبان با در نظر داشت کارکرد های عینی مورد پژوهش و بررسی قرار میدهند. به گونه مثال اگر خواسته باشیم پرنده ای را مورد مطالعه قرار دهیم، نزد آن پرنده نرفته و نخواهیم گفت، به گونه ای که پر می زنی و به پرواز می آبی، دانه چینی می کنی، آب می نوشی درست نیست و برون از معنا است، بلکه همه حرکات، سکانات و کار کرد های ناهمگون آن پرنده را بطور طبعی و عینی مورد مطالعه قرار میدهیم و بعد بر مبنای آن حکم می کنیم که این دگرگونی ها از کجا سرچشمه می گیرند و مبنای حرکتی، طبعی و روان کاوانه آنها از چه قرار اند. دانشمند زبان شناس دانشگاه "کوپن"، ایالت اونتاریو "Mc. Culloch" در اثر خویش زیر عنوان "Because of Internet" اظهار می کند که: "بخاطر درک بنیادی پدیده، بسا مسایل زبانی را باید با پالیسی علمی و فلسفی پیگیری نمود و اثر پذیری زبان از تکنولوژی و اثر گذاری متقابل فناوری مدرن زمانی بر زبان را به گونه ژرف و حتم مورد پژوهش ژرف اکادمیک و مهندسانه قرار داد تا فراز و فرود و افت و خیز زبان را به شیوه درست و آراسته با زیور منطق زبان شناسانه درک کرد" (مجله دانشگاه کوپن، شماره 4، سال 2019).

به گونه مثال اگر به سایت گوگل جهت دریافت تعریف زبان و ادبیات زبان انگلیسی سری بزنیم ، صورت کتاب های ناهمگون را مشاهده می کنیم که واژه ها و عباره های زبان و ادبیات انگلیسی بروی برگه آنها نگارش یافته است، چرا؟ بخاطر اینکه در اواخر سال های 1700 و 1800 م، شاهد طبع و نشر انبوهی از کتب ، واژه نامه ها، دایرة المعارف ها می باشیم که شامل آثار گرامر و ساختار دستوری زبان و ادبیات انگلیسی بوده و بعد ها طبع و نشر و ساختار نقشه های زبان و درخت خانوادگی آنها ، گویش های ناهمگون و گویشوران آنها به چشم می خورند. از سوی دیگر هم ثبت و راجستر شیوه های تدریس و آموزش زبان، آوا شناسی، مورفیم شناسی، نحو یا ساختار زبان شناسی زبان انگلیسی و سایر زبان های زنده جهان را می بینیم و در فرجام مفهوم تصور واقعی زبان در دید انداز افراد و اشخاص عادی، گویشوران اصلی و حتی دانشمندان میدان زبان و ادبیات هر زبان همان کتاب بوده و مفهوم زبان جز همان کتاب ها ، تصور دیگری وجود نداشت.

آهسته آهسته و با گذشت زمان تصور در مورد زبان ها ، از تصور تنها کتابی آن بیرون شد و بینش دیگری علاوه بر آثار و کتب به میان آمد که زبان تنها کتاب، واژه نامه، دایرة المعارف نیست، بل یک مؤلفه زنده، گویا و پویا بیرون از کتاب است. زمانی هیچ کتابی به زبان انگلیسی وجود نداشت، زبان و ادبیات شفاهی، فرهنگ و گویشوران آن زبان حضور عینی و عملی بدون کتاب داشتند. و یا مثال دیگری از زبان های پامیری و برخی از زبان ها و گویش های داخل افغانستان الی سال های نه چندان دور ، کتابی، اثری، نگارشی، واژه نامه ای، دایرة المعارفی، غیاث الغاتی، به زبان های پامیری وجود فزینی نداشتند، اما زبان های پامیری من حیث مؤلفه حتمی هستی مردمان و گویش وران این زبان ها ، در فرآیند گفتمان عینی و عملی توسط مردمان پامیر زمین قرار داشتند. یعنی زبان های پامیری مانند هر زبان دیگری در قدم نخست در ذهن و فکر گویشوران خود اقامه هستی می کنند و بعد شامل متون و سیاق شدند. همه انسان ها هر آنچه را به شمول زبان به ساختار و یا آفرینش گیرند و بیافرینند، در نتیجه رفت و آمد ها، مرادوات فردی و جمعی، ایجاد روابط دو جانبه، همنیشی ها و همایش ها، در نتیجه تبادل افکار، رد و بدل نمودن مسایل فرهنگی و مراسم تشریفات و سنت های بومی ، گونه پذیرفته و شامل فرهنگ مادی و معنوی آنها می گردد. و آنچه را که انسان ها به میان می آورند مؤلفه ها و پدیده های یک خطه ، یک سره و مطلق نیستند، بلکه همواره در فرآیند دگرگونی های ژرف، قرار می گیرند که خود بازتاب دهنده پروسه پیشرفت و ترقی را نشان دهنده است.

موضوع دل پذیر و مرتب تر دیگری ، شیوه اندیشیدن در راستای زبان شناسی هر زبان منفرد و مشخص، به مثابه رشته ارتباطی ، اتصال و انتقال این است که زبان در اندیشه، پیشه، بینش، کنش و منش انسان ها و در حوزه فضایی ای که میان آنها قرار دارد در نتیجه قرارداد اجتماعی به میان می آید. به گونه مثال دسته ای از انسان ها در سالونی روی موضوعی و یا مطلبی گفتمان دارند، و به گونه فوری محل گفتمان و بحث شان را تغییر داده و بیرون می شوند چون گرفتاری ای پیدا کردند و بعد از ساعتی دوباره بر میگردند به مکان اولی خود و گفتمان را از سر می گیرند که بدون تردید واژه ها، عباره ها، فضای گفتمان و نحوه پذیرش همدیگر دگرگون می شود و نه آن خواهد بود که قبلاً آغاز شده بود و این مؤلفه میتواند شامل حال هر زبان، گویش و گویشوران شود و همه چیز نه آن باقی می ماند که زمانی صحنه را ترک نموده بودند، در صورتی که دیگران شاید هنوز به این اندیشه باشند که همه چیز به جای خود است و هیچ برگی از هیچ درختی به وسیله هیچ نسیمی از جای خود نه جنبیده است.

" و چون زبان در ذهن ، افکار و اندیشه انسا ها زندگی می کند، و انسا ها همواره در هستی روزگار به گونه مستدام به دنیا می آیند و از ان میروند، با همدیگر در ارتباط قرار می گیرند و قطع ارتباط می کنند، واژه ها و



گل واژه‌ها را پدید می‌آورند و از دست می‌دهند و برخی‌ها را به گونه‌ی مجدد بدست می‌آورند و اغلبین بکار می‌برند و به اصطلاح عام فرسوده‌ها را به دور می‌اندازند، با وصف آنکه می‌گویند، هر پدیده‌ی کهنه در ماهیت خود مؤلفه‌ی نو است. این خود واقعیت عینی و زمانی‌ای است که شامل حال و احوال همه‌ی انسان‌ها، حتی زبان‌ها و گویش‌های وابسته به آنها نیز می‌شود" (مجله‌ی دانشگاه کوین، شماره 4، سال 2019)

اعضای بدن انسان‌ها، بهترین و بیشترین حصه‌ی گفتمان میان آنها را تشکیل می‌دهد، حتی حرکات، سکانات، ژست‌ها، اشاره‌ها، روش‌ها، شیوه‌های گفتار، نحوه‌ی نظر و دید، آفرینش آوا، اف‌ها و پف‌ها، همه و همه به گونه‌ی برهنه بازتاب دهنده‌ی گفتمان میان انسان‌ها است. به گونه‌ی مثال، اگر فردی با عالمی از غصه، قهر، غضب و شتابزده، داخل اتاقی شود و دروازه را به شدت پی‌سابقه باز و یا بسته کند و بعد ادعا کند که "من قهر نیستم"، بدون تردید مشاهدین به گفتارش باورمند نیستند اما به کردار اش باورمند، زیرا شیوه حرکت شخص موصوف خود بازتاب دهنده همه فرایندهای کاری اوست و نه گفتار و ابراز نظر ساختگی اش. بینش جدید زبان‌شناسی مقایسی و تاریخی، حکم می‌کند، واژه‌هایی که در ساختار سیاق زبان نقش دارند، باید موزون و دارای ساخت‌ها و بافت‌های نیرومند باشند تا بنیاد متنی سخن را با امانت‌داری دقیق بازتاب داده بتوانند. دیده شده است، متونی که دارای ساختار نوشتار اند، حتی اگر دارای گونه‌ی تایی هم نباشند، و تنها دست‌نویس، با آنها توأم با تصاویر برای بازتاب تفاهم و گفتمان دارای ارزش و اهمیت بیشتر، سهل‌تر و ساده‌تر هستند. در زمانه‌های قدیم بعضی مسایل دشوار فهم را با وصف آنکه شامل متن و سیاق هم می‌ساختند، هنوز در حاشیه‌ها بسا مسایل مبرم و در خور توضیح و تشریح را به تعبیر و تفسیر می‌گرفتند تا فهما تر شوند و بهره‌برداری دقیق‌تر زبان‌شناسانه و متنی بدست آمده بتواند و فهم سیاق زبانی ساده‌تر وارد دفتر گردد، اما در زمانه‌های معاصر شیوه‌ها و روش‌های نگارشی و توضیحی نا همگون، به ویژه توضیحات و بازتاب‌های تصویریکه دارای گونه‌های نا همگون آفرینشی در راستای بازتاب معنی و مفهوم اند، بخاطر حضور فعال و کاری مؤلفه‌های تکنالوژیک، کنش‌ها و بینش‌های یاد شده را با وصف آنکه سهل و ساده ساخته، تا حدی با دشواری‌های معین نیز هم آمیز ساخته است.

در شرایط کنونی حتی حرکات و سکانات انسان‌ها به شمول کارکردهای اعضای بدن شان حضور کاری شان را در سیاق نوشتاری به وضاحت بازتاب دهنده و قابل مشاهده و بررسی است، و از این سبب باید مدیون و شکرگزار نظام تکنولوژی مدرن باشیم که در راستای برآورده‌سازی نیازهای نا همگون انسان‌ها و کافه بشریت بدون در نظر داشت موقعیت و محل زیست، شیوه‌های فکری، نقش بنیادی را به بازی می‌نشیند. اما نباید از یاد برد که، تکنالوژی و فناوری معاصر از سوی دیگر، هستی، روش‌ها، منش‌ها، کنش‌ها، و ارزش‌ها را نیز دگرگون ساخته و آنچه که در گذشته ارزش به حساب می‌رفت، پی‌ارزش شده و آنچه در ذهنیت انسان‌ها پی‌ارزش بود، با ارزش جلوه می‌دهد. برای بازگشت به ارزش‌ها و به ویژه ارزش زبانی باید بسا مسایل را از نو تدوین نمود، به گونه‌ی مثال:

دموکراتیزه‌سازی زبان: "The democratization of Language"، : میکلوچ می‌گوید: " زبان را میتوان به سرچشمه، پروژه و یا دموکراسی مشارکتی، "Participatory Democracy"، تشبیه کرد، به گونه‌ی مثال، هر زمانی که واژه‌ای را انتخاب و یا انتصاب می‌کنیم، برای منظوری و پذیرش او در ذهنیت عامه برای رای زنی و ابراز نظر می‌گذاریم، تا سلامتی و ملامتی شیوه پذیرش اش را به ثبوت برسانیم، و حقانیت کاربردی آن را از دیدانداز ریشه و بی‌شبه‌شناسی زبان و ضمانت مصوّن و محفوظ بودن آن را مورد تصدیق و تأیید قرار دهیم. (مجله، دانشگاه کوین، شماره 4، ص، 14، 2019).

بعد از گذشت مدت زمان، مشاهده می‌شود که واژه منتخب و یا منتصب، بعد از طی راه‌های دشوار گذر، در صورتی که حقانیت حضور آن ثبوت شد، شامل حلقه‌ی گفتمان مردمانی می‌شود که با هم در

همآیش، گفتمان و داد و ستد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زبانی می شوند، و به گونه طبیعی و ماهوی داخل بستر آرمای زبان شناسی مقایسی و، واژه نامه گزینشی می شود و سیاق زبان مورد نظر را غنای می سازد. و چون واژه، عباره و یا رسم الخط مورد نظر، بخاطر موزون بودن، همه شمول بودن و حقانیت بودن خود از دیدانداز منطق زبان شناسی و فزیک، مورد پذیرش و پسند همگان قرار گرفته است، رای و دید همگان را با خود دارد، این فرایند خود نشان دهنده پالیسی دموکراتیزه سازی زبان را نشان دهنده است. زبان تحمیل شده نمیتواند، زبان باید برای همگانی شدن خود، دارای شرایط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی باشد و دارای جذابیت فرهنگی و سنتی که زبان های پامیری و به ویژه زبان شغنانی دارای این سلیقه و ذائقه بودند، هستند و خواهند بود. اما اگر به دنیای امروز که انترنیت بر سرنوشت آن حاکم است، و به کاربرد های نوین روش نگارشی و بازتاب مؤلفه های زبانی سری بزیم، دیده می شود که بسا از پدیده های کهن و باقی مانده از موارث فرهنگی و زبانی گذشته که دارای نقش خیلی ها اثر گذار و، والای زمان خود را که همان مدرنیته وقت بود، داشتند، در دنیای کنونی و شیرازه زبان شناسی فرهنگی و تاریخی جدید عرصه انترنیتی حضور ندارند که این خود روشناساز آن است که زبان ها و، واژه ها همواره در دنیای هستی انسان ها به وجود می آیند، می میرند و به آرشیف سپرده می شوند و هم نو می شوند، کثرت پیدا می کنند و مطابق نیاز مندی های بشر و انکشاف ساینس و تکنالوژی، واژه های دیگری به عاریت گرفته می شوند و در زبان، تاریخ و فرهنگ جامعه کرسی هستی را اشغال می کنند که در حقیقت امر معرف جدی نیازمندی جدید مادی و معنوی انسان ها بوده و با زندگی همه موجودات در هستی روزوار در تشابه و تسلل منطقی و فلسفی زبان شناسی بشر شناسانه است. بهر صورت بسا دگرگونی های جدید و شدید در عرصه زبان شناسی به وجود آمده و به سان انقلاب تکنالوژیکی، در یک دگرگونی ژرف قرار گرفته، که این گونه تغییرات و تحولات میتوانند در متون و سیاق زبان شناسی که فرایند آن را در " فیس بک"، " تویتر"، " واتس آپ"، " انسگرام"، " آنلین چات"، گفتمان روی خط، و غیره به وضاحت مشاهده نمود. مثلن بسیاری از افراد در پروسه گفتمان روزوار شان از طریق منابع یاد شده، از اختصاریه ها استفاده می برند که بعضی دارای معانی و مفاهیم یکسان در ذهن همگان نیستند. به گونه مثال از اختصاریه "LOL"، استفاده می کنند که مفهوم اصلی آن 'Laugh out Loud' است، یعنی خنده قهقهه، اما برخی دیگر آن را به مفهوم دیگر، "Lots of Love"، به تعبیر و تفسیر می گیرند. در حقیقت هیچ کدام این ها نادرست نیستند، چون یک قرارداد اجتماعی است و در حقیقت بر بنیاد بینش دموکراتیزه سازی زبان، سفر دراز مدتی را به پیمایش گرفته، و بعد به سر منزل مقصود رسیده اند و در فرآیند آرای همگانی و رای زنی های عامه نیز مورد پذیرش قرار گرفته و اجتماع هم در کار برد آن ها هرگز دشواری نداشته و هر کدام بر اساس خواست، ذوق و سلیقه فردی در کار برد و استفاده آن ها داخل اقدام می شوند. حالا بر میگردد به اصل موضوع که زبان های پامیری اند که در رشد، غنایمندی، و دگرگونی اصلی آنها از کدام روش ها و پالیسی ها، استفاده کنیم. تا باشد بینش توحیدی را در زمینه داشته باشیم.

#### • کند و کاوی در سیاق آفرینشی و آغاز پژوهش زبان های پامیری : Delving Into Pamiri Languages

زبان وسیله ای است که پیرامون پیدایش بشر و تاریخ آفرینش انسان من حیث بهترین آفرینش، سخن می گوید. اگر زبان نمی بود، ترقی، انکشاف، تمدن، تحول، ساینس، تکنالوژی، و تهذیب بشری، به شمول کافه جمعیت ها، به مثابه پدیده های معقول فلسفی، خردگرا و منطقی و عینی آفرینشگر، وجود نمیداشت. آنگونه که از نام زبان ها و گویش های پامیر هویدا است، ارتباط تاریخی و جغرافیای سیاسی حوزه " تمدن"،

بدخشان ها: بدخشان افغانستان، تاجیکستان، حوزه شمال پاکستان و حوزه ترکستان چینی، را تشکیل دهنده است. اگر به سوابق تاریخی و جغرافیای سیاسی آسیای میانه، نظر انداخته شود، سرزمین بدخشان و منطقه پامیر آن، از زمانه های نهایت دور تا کنون حیثیت نقطه تقاطع و مرکز فعالیت های فرهنگی، تاریخ، ادبی، عرفانی، سیاسی، اقتصادی و بازرگانی جهانگرد ها، فاتحین، پژوهشگران و مسافرن فرهنگ های ناهمگون و تهذیب های باختر و خاور را، در بر داشته است. پامیر در یک زمان محلی بود که در آن اقوام، قبایل و دسته های خورد و کوچک مردمان ناهمگون نژادی و عقیدتی زیست نموده و برای بیشتر از سه صد سال محیط زیبای فرهنگی- اجتماعی و تاریخی مردمان آسیای وسطی را زیر نگین خود داشته بودند. قابل یاد آوری است که در درازای تاریخ، دسته های مختلف مردمان و انسان ها مانند: سومری ها، اسکایی ها، چندین دودمان فارس ها، مقدونی ها، و لشکریان یونان باستان به سردمداری اسکندر کبیر، پارتی ها، اشکانی ها، اقوام منوط به اهل پارت، کوشانی ها، یفتلی ها، چینی ها، دام پروران هونز، مغل ها، و لشکریان وابسته به آنها، پیروان کلیسای نستوری ایران، عیسوی ها، اعراب بدوی، روسیه تزاری و حتی انگلیس ها، هر کدام بالنوبه داغ های سیاسی، فرهنگی و نظامی شان را در این سرزمین، بجا گذاشته اند. در 500 صد سال قبل از میلاد، الی زمان استیلا و هجوم اعراب در سده هفتم، صرف مدت کوتاهی بعد از رحلت پیامبر خدا، اکثریت مناطق آسیای مرکزی تحت کنترل مردمان فارس (پارسیها)، قرار داشت. باکتری (بلخ امروز در شمال افغانستان)، که در کنار دریای اکسوس، که امروز به نام دریای آمو مسمی است، مرکز تهذیب، فرهنگ و تمدن بشری فارس را تشکیل میداد. فارس ها در نتیجه مساعی همگانی شان توانستند سکایی ها و دام پروران اقوام وابسته به قوم سومری را از منطقه بیرون ساخته و خود جانشین آنها شوند. افراسیاب (سمرقند امروزی)، که حیثیت مرکز منطقه را داشت و به نام سغدیان که امروز نواحی جنوبی اوزبکستان و قسمت اعظم تاجکستان را تشکیل میدهد، یاد میگردید. آستان های سمرقند و بخارا که امروز شامل قلمرو اوزبکستان اند، هنوز هم مرکز فرهنگ فارس و تاجیکان را تشکیل دهنده است. اسکندر مقدونی لشکریان امپراتوری فارس را که داریوش دوم در رأس آنها قرار داشت، در خلال سالهای (323-326)، قبل از میلاد، به فروپاشی سوق نمود و امپراتوری هخامنشی ها را از میان برداشت. مقصد اساسی همه فعالیت های اسکندر را فتح سغدیان، تشکیل میداد، ولی برای آنکه مردمان مفتوحه را مضمحل و تضعیف کرده باشد، با یکی از دوشیزگان زیبای یکی از روسای قبایل که به رخشانه مسمی بود، ازدواج نمود. مادامیکه اسکندر در سال 323 قبل از میلاد، وفات یافت، امپراتوری مقدونی ها راه زوال خود را به پیمودن، گرفت. بعد از مدت زمان نهایت طولانی، که هنوز هم باکتری توسط پیروان اسکندر مقدونی کنترل و حفاظت میگردید، منطقه مذکور به گونه متداوم مورد هدف حملات توسعه طلبانه و استیلا گرانه ترک های کوچی، و دام پروران و لشکریان آنها قرار میگرفت. بعد از آن این منطقه زیر اثر و نفوذ اقوام یوچی ها، که اکنون نواحی غربی چین را تشکیل میدهد، قرار گرفت و در فرجام از سده دوم قبل از میلاد الی سده سوم میلادی، توسط امپراتوری کوشانی مورد کنترل قرار گرفت. بعد آن امپراتوری ساسانیان پارس (224-642)، امپراتوری کوشانی را از میان برده و منطقه زیر اثر و کنترل فارس ها، قرار میگیرد. در سال (400 م)، موج جدید تحرکات کوچی ها و دام پروران آسیای مرکزی با رهبری اقوام هیپتالیس ها، دوباره کنترل منطقه را در اختیار میگیرند. بر اساس نظریات برخی از تاریخ نگاران، به ویژه در مورد تاریخ جنگ های که در وسط سده ششم نوشته شده است، گفته میشود که هیپتالیس ها و هونز های، سفید پوست که تاکنون هیچگونه معلومات دقیق از طرف هیچ تاریخ شناسی در مورد شان که فارغ از هرگونه جرو بحث باشد در اختیار پژوهشگران گذاشته نه شده است. اما گفته میشود که آنها شاید یگانه اقوامی در میان هونز ها باشند که دارای نژاد سفید اند. اگر تاریخ

نویسان به اشتباه نرفته باشند و در توضیحات خود از دقت کار گرفته اند، و این اقوام را با سایر دسته های قومی که امروز در پامیر زیست می نمایند، به خطا نگرفته باشند، امروز بسا از ساکنان بدخشا کوهی که دارای موهای خرمایی، رنگ گندمی، چشمان آبی اند، باید شباهت نسبی به این گروه های یاد شده داشته باشند. در صورتیکه سایر پژوهندگان، آنها را به دسته های سکایی مقدونی و نژاد های روسی ارتباط می دهند. در سال ( 565 م ) اقوام هیپتالیس در نتیجه حمله متحدانه ساسانی ها و اقوام ترک نواحی غرب به شکست مواجه گردیده و بسوی زوال رفتند. ساسانی های باختری و ترک های نواحی غرب بر سغدیان کنترل پیدا نموده و به حکومت داری خویش آغازگر شدند. در نتیجه توسعه طلبی های اقوام و قبایل بدوی جهان عرب، مردمان آسیای مرکزی توسط عرب ها وابسته به خاندان خلفای اموی و عباسی، تحت اشغال قرار گرفتند. اگر چه این گونه فتوحات دارای اثرات منفی در ساحات فرهنگ و داشته های ملی و قومی گردید، اما از جانبی هم این گونه فتوحات باعث شکوفایی هر چه بیشتر افکار و اندیشه های ملی گرایانه، فلسفی و تصوف اسلامی گردیده و به حاکمیت اقوام چینی در این منطقه خاتمه بخشید. اما تأثیرات فارس هابه هر حال به قوت خود باقی ماند و سلاله جدید اقوام مسلمان فارس جوانه مجدد زد، که یکی از عمده ترین ها در زمینه سامانیان بودند که سالهای ( 875-999 )، را در بر میگرفت. دوره سامانیان با افکار و اندیشه ها، و کارکرد های علمی و عملی اندیشمندان و متفکرین مانند، محمد الخوارزمی، ابو نصر فارابی، محمد ذکریای رازی، ابو علی سینا، ابو ریحان البیرونی، شاعران و دانشمندان آن زمان رودکی سمرقندی، و ابوالقاسم فردوسی، به نقطه اوج شهرت خود رسیده بودند و هر کدام شان خدمات شایسته و در خور ستایش و توجه را در امر انکشاف و ارتقای سطح فرهنگ و هویت فرهنگی و ملی مردمان ای که در آن منطقه زیست می نمودند، با حسن نیت و طینت پاک، به انجام رساندند.

شکست سامانیان توسط غزنویان ترک تبار در سال ( 999 م )، در نقطه آغازین اثرات شکست پارس ها در آسیای مرکزی، به شمار میرفت. در مراحل بعدی و حتی فرجامین سده اول میلادی، جنبش دام پروران و کوچی های ترک تبار غرب نشین مناطق منچورستان، آغاز گردید و تحرکات گسترده نظامی به رهبری چنگیز خان، در سال های ( 1167-1227 م )، و تیمور لنگ در سال های ( 1336-1405 م )، آغاز گردید که منجر به شکست و زوال خاندان فارس ها در این منطقه گردید. طی محافظت و مقاومت مردمان کوهستانی به ویژه تاجیکان، بهتر توانستند جامعه و فرهنگ فارسی را حفظ و حراست نمایند. این امر واضح است که مردمان قزاقستان، اوزبکستان و ترکمنستان، دارای زبان های قومی خود اند که دارای ریشه و اساس خانواده ترکی بوده و شامل خانواده واحد زبانی اند، و تنها تاجیک های تاجیکستان که دارای زبان فارسی تاجیکی اند، به زبان های ایران میانه ارتباط داشته، موسیقی، زبان فرهنگ، شعر و شاعری نقش اساسی و برارنده را در امر انکشاف و رشد فرهنگی و اجتماعی جامعه تاجیکستان، بازی نموده است. ناحیه ای که امروز تاجیکستان نامیده می شود، قبل از حاکمیت بلشویک ها، جز امپراتوری امارت بخارا، قرار داشت. در اواخر سده نوزدهم، این ناحیه به نسبت داشتن اهمیت استراتژیک و سوق و اداره در محدوده امپراتوری روسیه تزاری، محاط به کشور چین و هند برتانوی بود. تاجیکستان امروز و فلات پامیر به مثابه منطقه کوهستانی، از اهمیت بزرگ و فوق العاده با اهمیت استراتژیک، برخوردار بود.



بازی بزرگ میان تزار روس و بریتانیای کبیر آنوقت، عساکر و دیپلمات‌هایی را که در محدوده امپراتوری‌های یاد شده حیات به سر می‌بردند و مصروف کارزار تبلیغاتی و یا هم استخباراتی بودند، منطقه بدخشان کوهی و کوه‌های سر به فلک هندوکش را به مثابه مناطق با اهمیت سوق و اداره نظامی معرفی نموده بودند که بیشتر باعث دلچسپی سروران ابر قدرت‌ها گردید. حتی هنگام ورود قوای نظامی شوروی سابق در سال 1979، به افغانستان، منطقه پامیر، بار مجدد از اهمیت فوق‌العاده خوب سوق الجیشی و ستراتیژیک خود برخوردار گردیده و شاهراه اساسی اکمالات و سایط نظامی و سایر مواصلات را به شمول امور لوژستیک قوای شوروی و حتی مخالفین رژیم افغانستان را تشکیل میداد. واژه بدخشان بعضاً " بدکسان"، نیز بر سر زبان‌ها بوده و مورد تلفظ قرار گرفته است. این واژه توسط نویسندگان سده‌های میانه اعم از شرقی‌ها و غربی‌ها، بلاسیان که از واژه بلاس یعنی لعل گرفته شده است، نیز توسط بسا از افراد پژوهشگر، مورد کاربرد وسیع قرار گرفته است. علاوه بر آن، آنگونه که مارکوپولو نیز در اثر خود لعل بدخشان، اشاره‌ای به این مطلب دارند که همین اکنون نیز در نوشته‌های برخی از پژوهشگران وجود داشته و در واقعیت امر در همه آثار و آفریده‌های نگارش گران بازتاب دقیق یافته است. مارکوپولو در اثر خود " لعل بدخشان" اولاً از زیبایی طبیعی آن دیار سخن گفته و اینکه چگونه با هوای صاف و دل‌نواز بدخشان مورد تداوی و معالجه قرار گرفته است، ابراز خورسندی نموده و به تعریف و ستایش بدون قید و شرط سلسله جبالش‌ها جهت علاقه‌مندسازی‌شان به آن دیار سهیم می‌سازد و نویسندگان در همین اثر یاد شده از ام‌البلاد یعنی بلخ یاد نموده و اظهار میکنند که اطراف و اکناف این آستان زیبا و نهایت دیدنی بازتاب‌دهنده و توجیه‌کننده تمدن و تهذیب پایدار و تعدد‌گرایانه یونان باستان می‌باشد. همچنان می‌فرماید که موجودیت کوه‌های شامخ و سر به فلک هندوکش و پامیر باعث شده اند تا این فلات زیبا را باید به نام بام دنیا یاد کرد. مارکوپولو اظهار میکند که عبور از این سلسله جبال‌ها و به نقاط شامخ و مرتفع آنها، از جمله چالش‌هایی‌اند که همواره در برابر جهانگرد‌های معروف دنیا قرار خواهند داشت. مزید بر آن می‌گوید که نهایت دشوار است تا بر قله این سلسله جبال‌ها رسید، و اگر احیاناً میسر شود، در آخرین قله این سلسله کوه‌ها، سرسبزی و اشجار زیبایی قرار دارند که انسان را از آفرینش زیبای دنیای هستی و صلاحیت یزدانی، آگاهی میدهد. چقدر چشمه‌زارهای خروشان سرازیر می‌شوند که بر زیبایی این طبیعت خداداد، زیبایی بیشتر از پیش را می‌آفریند. دره‌های ژرف و مملو از صدا و نوای ملکوتی آن انسان را به باورهای عقیدتی‌گذشتگان، رهنمون میشود. او می‌گوید که اکثر مردمان دیارهای مختلف به این کوه‌ها و کوه‌پایه‌ها به منظور صحت یابی مجدد و نجات از گونه‌های امراض نا‌همگون سفر می‌کنند، و من خود (مارکوپولو) مرض تشویش و دلهره و بی‌زاری از فعالیت و سیاحت را پیدا نمودم که در فرجام این مرض را در این بادیه و سرزمین عشق و محبت واقعی، مورد معالجه واقعی و دایمی قرار دادم.

مردمان پامیر از نقطه نظر سیاسی همواره نا‌متجانس بوده‌اند. مثلاً مردمان منطقه یزغلام پامیر تاجکستان، به گونه رسمی در گذشته‌ها مربوط به ناحیه درواز بوده است. حتی منطقه ونج نیز بعد‌ها شامل ایالت و آستان درواز گردیده بود. شغنان و روشان همواره در برابر همسایه‌های دور و برشان، از در دشمنی و مخاصمت پیش آمده و در مخالفت با آنها قرار گرفته‌اند. بر تنگ در سده هجدهم شامل آستان روشان گردیده، و شغنان، و واخان نیز همیشه با هم در جنگ و جدل بوده‌اند، که بر بنیاد نظریات برخی از پژوهشگران، علت اساسی این گونه نزاع‌ها را موقعیت درست جغرافیای سیاسی اشکاشم، به مثابه منطقه مناسب سوق الجیشی و بخاطر داشتن منابع سرشار لعل و لاجورد، برای هر دو طرف، تشکیل داده است. در سده شانزدهم، منطقه پامیر خورد، من حیث محل تابع و خراج‌گزار امارت بخارا بوده

است. در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم، مردمان دام پرور و خیمه نشین قبیله قرغز، با وارد نمودن فشار بالای مردمان پامیر، باعث جدایی آنها از مرکز تجارتي و فرهنگي منطقه قاشغر ( قاش قر)، و دره فرغانه گردیده است. در نیمه سده هجدهم علاقه مندی دولت افغانستان به منطقه پامیر رو به افزایش گردیده بود. در سال 1883، امیر افغانستان با حمایت انگلیس ها، واخان، روشان و شغنان را در اختیار حاکمیت خود درآورد. در نیمه دوم سده نوزدهم، روسیه تزار اکثریت مناطق آسیای مرکزی را، به شمول مناطق شرقی پامیر، تحت کنترل خود در آورد. نخستین پژوهشگران منطقه پامیر و دره یغنا ب، ساکنین این محلات را غلجایی یاد میکنند، و زبان های این مناطق را به نام زبان های غل جایی نام گذاری نموده اند. بر اساس نظریات بر تولد برشت، این واژه ارتباط دارد به زبان های ایران میانه، گویا واژه (غر)، که معنی کوه را میدهد، از زبان پشتو گرفته شده و از آن واژه دیگری که غرجهستان (گرجهستان) نام گرفته، نیز به وجود آمده است. نخستین پژوهش در مورد زبان های پامیری، در سالهای 1880-1890)، توسط دانشمندان باختر زمین صورت گرفته است، که بعد ها پژوهشگران روسی متوجه این امر شدند. نخستین معلومات و پژوهش مقدماتی در مورد مردمان پامیر و زبان های مروج آن دیار، توسط اتنوگراف ها و سیاحان باختر زمین صورت گرفت. در جمهوری تاجیکستان، اولین تحقیقات اکادمیک و علمی در مورد این زبان ها در سال 1960، آغاز گردید و در سال 1967، دیپارتمنت زبان های پامیری، در چهار چوب انستیتوت زبان و ادبیات ملیت های برادر شهر دوشنبه، تاسیس گردید. اصطلاح زبان های پامیری یک مسئله موقتی و آزمایشی است، زیرا تا اکنون واضح نه شده است که آیا این زبان ها دسته های جداگانه اند، از نقطه نظر ژنتیک که بطور فرضی و نظری از موقعیت ویژه جغرافیایی گرفته شده اند، و یا هم شاید هر کدام از این زبان ها به گونه جداگانه و مستقل بر بنیاد زبان های عام ایران باستان رشد و انکشاف یافته اند. هستند زبان های دیگری که مربوط به یک ساحهء معین جغرافیایی گردیده و در هر دو طرف پامیر وجود ندارند، بلکه یا صرف در تاجیکستان و یا در افغانستان قرار دارند و بس. و یا هم اینکه اگر این زبان تنها به نام موجود اند، اما به گونه علمی و عملی به آنها تکلم صورت نمی گیرد، یعنی اینکه آنها دیگر شامل خانواده زبان های مرده و خاموش اند. در مقایسه با سایر زبان های ایرانی، زبان های پامیری دارای ویژگی های نهایت زیاد مشابه با زبان های ایران باستان و زبان های ایران میانه، دارند. هم گونی و هم آهنگی میان این زبان ها در برابر سایر زبان های ایران میانه نهایت واضح و برجسته است. در صورتیکه گفتن ایران میانه و ایران باستان هم شاید درست نباشد زیرا که واژه ایران خود دارای سابقه نه چندان زیاد بوده و از جنگ دوم جهانی به بعد عرض وجود کرده است. لذا باید زبان های آریایی و یا آریایی بهتر است تا گفته شود. دسته های مختلف و ناهمگون قومی در منطقه پامیر زندگی می نمایند، و دارای ویژگی های جداگانه و هویت های زبانی و منطوقی هستند که همواره به نام پامیری ها یاد می شوند. به زبان هایی که این مردمان تکلم می نمایند، به نام زبان های پامیری یاد می شوند، که رقم شان به بیشتر از یازده زبان، لهجه و گویش میرسد. بعضاً مردمان پامیر را تاجیک های کوهستان نیز یاد می نمایند، اما همه آنها بدون تردید کار برد واژه پامیر را بیشتر و بهتر ترجیح میدهند. اما همه آنها در میان خود، بر اساس زبان و گویشی که به آن سخن میرانند، همدیگر خود را یاد می نماید. هیچ یک از مردمان پامیر دارای زبان نوشتار نیستند، به ویژه در داخل افغانستان، مگر در داخل جمهوری تاجیکستان، با الفبای سری لیک، را بکار می بندند که دارای نقش به سزایی است در زمینه های رشد و انکشاف فرهنگ و تهذیب خودی در آن منطقه. اثرات زبان تاجیکی بر زبان های پامیری نهایت قبل آغاز شده بود. مثلاً در سده یازدهم همه امور مربوط به باور های دینی این منطقه به زبان دری فارسی پخش و تبلیغ میگردد. اندیشه های اسلامی، به ویژه اسماعیلیسم، در این منطقه در سده یازدهم آغاز گردیده بود. مارکوپولو که از منطقه واخان افغانستان

در سال 1274، بازدید بعمل آورده بود مینگارد که مردمان این منطقه محمدی اند، و اخلاق و فرهنگ دین اسلام اثرات زیادی را بر فرهنگ و شیوه های زندگی شان، بجا گذاشته است. علاوه بر زبان های پامیری، بعضی از زبان ها و لهجه های دیگری نیز وجود دارند که قسمت های واخان علیا، مانند: شخور، گونده و بالا تنگ، به آنها تکلم صورت میگیرد و اکثر واژه های آنها از زبان های ایران میانه و زبان های خانواده ترکی گرفته شده اند. مثلاً قرغزها در سده 17م، در این منطقه جایگزین شده اند، و بر اساس نظریات برخی از دانشمندان و پژوهشگران داخلی و برون مرزی، حتی قبل از آن پیش بینی شده است. بر علاوه شغنانی ها و اشکاشمی ها نیز در آنجا گوینده ها دارند. مردمانی که در پامیر زندگی می نمایند، از نقطه نظر اجتماعی-سیاسی تا متجانس اند. مثلاً زمانی بود که مردمان یزگیلان از طریق منطقه ونج، با مردمان دروازارتباط داشتند که در همان وقت به حیث یک حاکمیت واحد درواز شناخته شده بود. آنهایی که به زبان های شغنی و روشانی سخن میراندند، حکومت های محلی روشنان و شغنان را تشکیل میدادند. روسیه تزار در سال 1868، حاکمیت امیرنشین بخارا در زیر تسلط خود در آورد و در سال 1895، روسیه و بریتانیا در نتیجه تفاهم مشترک، به موافقه رسیدند تا خط مرزی منطقه پامیر را تشکیل دهند که بر مبنای آن کنارچپ روشان، واخان و شغنان را به افغانستان مرتبط سازند و ساحل راست این منطقه را زیر تسلط امارت بخارا که وابسته به روسیه تزار بود، قرار دهند. و این بود تا موفق شدند و این مناطق اتنیکی را میان دو ابر قدرت آنزمان، بریتانیای کبیر و روسیه تزاری، تقسیم نمودند. قسمت اعظم سرزمین پامیر متعلق به کشورهای افغانستان، تاجیکستان، قرغزستان و قسمت هایی هم جز قلمرو پاکستان و کشور جمهوری خلق چین است. این منطقه در شرق به دشت ها و ریگزار های ترکستان چین منتهی میشود و در شمال به فرغانه و از غرب هم با دره ها و جویبارهایی که در نهایت آمو دریا از آنها تشکیل می شود، می رسد و در جنوب آن سلسله کوه های قراقرم قرار دارند. برخی ها بر این نظر اند که اقوام پامیری، بقایای سکایی ها هستند، نژادی که تمدن آفرید و دام پروری و کشاورزی را بنا نهاد و به انسان محیط پیرامون شان آموختند. زندگی این اقوام از همان اوایل یک شیوه خاص داشت که به نسبت پیشه خود، دام پروری و کشاورزی، زندگی نیمه کوچی و نیمه کشاورزی را داشتند. پامیری های همه کشورهای یاد شده به شمول پامیری های جمهوری چین، دارای شیوه های زندگی مشترک و مشابه اند. فعالیت های اقتصادی آنها عبارت است از زرع گندم، جو، باقلی، ارزن و سایر غله جات و حبوبات است. زبان های پامیری به دلیل اینکه در مسیر تحول و تکامل قرار نگرفته اند، لذا از فرآیند رشد و تکامل عقب مانده اند. پژوهش هایی که در مورد این زبان ها صورت گرفته است نشان میدهد که واژه های انتزاعی نیز در این زبان ها وجود دارند. حتی مفاهیم هستی شناسانه در آنها وجود دارند و لی به دلیل این که کنار مانده اند، به این دلیل از رشد باز مانده اند. در مورد زبان های موجود در کوهستان های پامیر، میان پژوهشگران و زبان شناسان داخلی و برون مرزی، اتفاق نظر وجود ندارد. برخی ها به این نظر اند که به تعداد یازده زبان و گویش های ناممگون در این منطقه وجود دارند اما برخی ها را باور بر این است که به تعداد هفت زبان مستقل و گویش های دیگری در این منطقه کاربرد های طولانی دارند. خیر محمد حیدری، از کارمندان اکادمی علوم افغانستان و عضو اداره نصاب آموزشی وزارت معارف افغانستان می گوید که "هفت زبان زنده در این منطقه وجود دارند که که از نقطه نظر فونیم شناسی یا آوا شناسی، با هم تفاوت های معین دارند، اما از نگاه مورفولوژی با یکدیگر نهایت نزدیک اند، مانند زبان اشکاشمی، شغنانی، منجانی، سرگیلانی (سرگیلانی)، و یزغلامی، (یزگیلانی)، در تاجیکستان و زبان های سنگلیچی در افغانستان و سر قولی هم در کشور چین است." این زبان ها از شاخه شرقی زبان های آریایی هستند. این زبان ها به دلیل موقعیت خاص جغرافیای سیاسی خود، کمتر مورد بررسی های زبان شناسان

قرار گرفته اند. برخی ها را بر این عقیده است که گویا این زبان ها، جز زبان های آریایی اند، اما به دلیل شرایط دشوار اجتماعی و اقتصادی، حتی سیاسی، که باعث در انزوا قرار دادن مردمان این مناطق شده است، زبان های این مردمان نیز در فرایند مفاهمه و مکالمه متداوم با سایر جمعیت ها، قرار نگرفته و از پیوند شان با سایر زبان های بزرگ مانند اوستایی و سانسکریت، که به احتمال قوی دارای هم گرایی و همسانی گسترده اند، کاسته است. زبان همزمان با پیدایش انسان به وجود آمده، هم وسیله ارتباط میان انسان ها است و هم ماده تفکر، تعمق، تصور، بینش، دانش و هم وسیله انتقال آن ها است. زبان به مثابه پدیده اجتماعی، نقش فعال در زندگی اجتماعی و ادامه حیات دارد. تاریخ و فرهنگ هیچ ملتی را نمیتوان از تاریخ زبان آن ملت جدا کرد. زبان شفاهی و ادبی، خط و طبع و نشر، بخش مهم فرهنگ یک ملت را تشکیل میدهد. زبان نقش با اهمیتی را در روند ساختار دولت-ملت" دارد. زبان هرگز دارای خصلت طبقاتی نمیباشد و فقط به مثابه نخستین و بهترین پدیده اجتماعی، وسیله انتقال تهذیب و فرهنگ اجتماعی اقتصادی، عقیدتی و ادبی در میان انسان های کره خاکی ما، میباشد. برای نخستین بار مرکز پژوهش زبان های یاد شده، در سال 1961م، توسط اکادمی علوم تاجیکستان که هنوز وابسته به اتحاد شوروی سابق بود، در شهر دوشنبه جهت مطالعه و بررسی، زبان، تاریخ، ادبیات شفاهی، فرهنگ موسیقی کلاسیک، داشته ها و برداشت های شفاهی، عقیده و باور، فرهنگ بومی، اسطوره ها، داستان ها و ادبیات غنایی مردمان سرزمین پامیر " پای مهر"، پایه گذاری شد. مرکز پامیر شناسی توجه ژرف علمی و اکادمیک را روی داشته های مکتوب و غیر مکتوب زبان ها و فرهنگ پامیر، به شمول اصول معیاری در فرآیند نگارش و آموزش زبان ها و گویش های پامیری، دگرگونی ها و حوادث تاریخی و سیاسی، ادبی، فرهنگی در هستی روزوار مردمان یاد شده، هویت های قومی و تباری، سابقه هستی تاریخی این زبان ها، به شمول موارث فرهنگی تاریخی آنها، توجه جدی مبذول گردید. مرکز پامیر شناسی در قدم نخست عرصه اصلی که ساختار زبان ها و تاریخ پیدایش آنها است، مورد مطالعه قرار داده و بعد ها با در نظر داشت امکانات دست داشته، کالبد شناسی، "Linguistic Corpus"، که واقعیت نمادی از سلسله نمونه ها و نماد های زبانی که هر زبان بر بنیاد آنها ساختار می پذیرد، مورد تحقیق و تدقیق قرار داده می شود. برخی از بدنه های ساختاری و پژوهشی زبان ها به شمول زبان ها و گویش های پامیری خیلی ها گسترده و چشمگیر است، که فرایند چندین دهه را در راستای مطالعه زبان، گویش های نا همگون، تاریخ زبان، ادبیات شفاهی و غنایی، به شمول داشته ها، یاد داشت ها و برداشت ها را در بر میگردد. در زبان های پامیری مانند سایر زبان ها، برخی از عرصه های کالبد شناسی همواره محدود بوده است، مانند نگارش در روز نامه ها، هفته نامه ها و مجله ها، که گونه پذیری و رشد زبان در آنها، بازتاب معنویات و فرهنگ گویشوران آن که مطابق امکانات دست داشته مادی، و معنوی، رشد می نمودند. انستیتوت زبان های پامیری و پامیر شناسی شهر دوشنبه و دیپارتمنت زبان های پامیری در شهر کابل، روی نحوه هستی زبان های یاد شده، ریشه شناسی تاریخی آنها، هماهنگی، قرابت، دوری و یا نزدیکی آنها با زبان های ملیت های برادر دوکنار دریای آمو، حضور حرف های ویژه، شیوه تلفظاتی بخصوص آنها، موجودیت چند حرف ویژه که در سایر زبان ها کمتر به مشاهده می رسند، تمرکز دارد. روش علمی ایجاد رسم الخط یا الفای نگارشی این زبان ها، وامگیری های زبانی، نقش شخصیت های فرهنگی، شعرا، ادبا، و پژوهشگران سده های گذشته که در زنده نگهداری این زبان ها و فرهنگ وابسته به آنها نقش داشته اند، ایجاد و حد اقل داشتن دیدانداز در راستای ایجاد آن، مساعی همه جانبه را با در نظر داشت امکانات دست داشته بازی نموده اند، نیز مورد بررسی و تدقیق قرار میدهند. مزید بر آن روی شیوه های دیگر، مانند رجوع به سالمند ترین گویشوران این زبان ها طی مصاحبه ها، نظر خواهی ها، بررسی اصوات افرادی که بر ملا ساز گویش های ناهمگون اند، و هم منبع و



سر آغاز اصیل ترین واژه ها، عباره ها، ضرب المثل ها، داستان ها و چیستان ها اند، نیز کار کرد های مؤثر دارند. علاوه بر آن مطالعه تاریخ، فرهنگ تاریخی، و تاریخ فرهنگی مردمان حوزه پامیر و محیط پیرامون آن را هم در دیدانداز پژوهشی خود دارند. مراکز ایجاد شده در راستای پژوهش زبان ها و گویش های مروج در سرزمین پامیر، دارای دلایل معین و مشخص خود است که میتوان به گونه زیر، تعبیر و تفسیر کرد:

- یکی از دلایل نخست ایجاد مرکز پژوهش زبان ها و گویش های مروج سرزمین پامیر را موجودیت تاریخ خارق العاده مردمان این سرزمین، سنت های کهن، چیستان ها، اسطوره ها، داستان ها و قصه های قهرمان های عینی، اسطوره ای، و افسانوی مردمان مقیم سرزمین یاد شده است که توجه پژوهشگران کشور های برون مرزی را به خود مبذول داشته است.
- موضوع دیگری که ایجاد هسته پژوهشی زبان های پامیری را با اهمیت ساخته، موقعیت جغرافیای سیاسی و تاریخی این اقوام، فتوحات، درگیری های نظامی و ریشه یابی ساختار تباری، پناهگزیی ها، حضور اماکن "مقدسه"، که اکثرن مقدس نبوده اند و بازتاب دهنده حضور جاسوسان معلوم الحال کشور های اشغال گر، تجاوز گر بوده اند، حضور و ظهور تاریخی ادیان و باور ها، مانند آئین بودئیسم، ویشنیسم، مانی و مزدم، مهر پرستی، طبیعت پرستی، پرستش عناصر اربعه، ارواح پرستی، باور به بینش تناسخ، و غیره را در بردارنده است.
- موضوع سومی که ارزش پژوهش زبان های حوزه پامیر را بالا برده، کثرت حضور واژه ها، عباره ها، حروف، و مورفولوژی و فونولوژی ویژه زبان ها بوده و پژوهشگران در تلاش اند بدانند که منبع اصلی پیدایشی و ارتباط تاریخی این مردمان و زبان های شان که سیاق موجود است، از کدامین زبان ها گرفته شده و یا با کدام نظام زبان پژوهی بیشتر و بهتر در ارتباط ساختاری، آوایی و مورفولوژیکی اند. به گونه مثال ارتباط واژگانی علاوه با زبان و ادبیات فارسی دری، با زبان و ادبیات زبان پشتو، ترکی اوزبکی، هندی، اردو، و زبان های هند و اروپایی است که باعث بذل توجه پژوهشگران به زبان شناسی تاریخی و تاریخ زبان شناسی اقوام پامیر زمین، گردیده است. هدف ایجاد مراکز پژوهشی زبان های پامیری تنها در راستای زبان های پامیری نیست، بلکه مطالعه و تحقیق پیرامون هستی روزوار، هر فرد است که نقش بنیادی را در فرایند ساختار مستند سازی تاریخ مردمان حوزه یاد شده که دارای ارزش اساسی برای جمعیت و تاریخ نگاران وابسته به قوم پامیر و سایر تاریخ نگاران کشور های برون مرزی که بیشتر روی مسایل تاریخی می پردازند و نه حقایق تاریخی می باشد، نیز در بردارنده است. داستان های غم انگیز هستی تاریخی اقوام سرزمین پامیر در زمانه ها نه چندان دور در راستای قاجاق مستقیم و غیر مستقیم مواد مخدر، نیروی انسانی به ویژه قشر نسوان، پیوند ازدواج های اجباری خلاف میل افراد و خانواده ها، تفتیش عقاید و باور های مذهبی حاکمان و سردمداران عقیدتی و مذهبی، ظلم و تعدی سیاسی حکومت های بیداد گر، مهاجرت های اجباری و تجاوز های جنسی، تکثیر و ترویج مواد مخدر من حیث افزار تخدیر ذهنیت مردمان انسان دوست، خدادار، مخلص، باورمند به وحدانیت عقلانی، همه پسند و همه پذیر، جدا سازی مردمان منطقه دارای مشترکات زبانی و فرهنگی و سنت های واحد تاریخی، به وسیله استعمار و استثمار گران برون مرزی با حمایت خائنین و مفسدین داخلی و درون مرزی، بروز دگرگونی های ژرف سیاسی و اجتماعی و سایر مسایل نیز مؤلفه های ضروری اند که باید در محراق توجه مراکز پژوهشی یاد شده در راستای احیای مجدد زبان و فرهنگ، مورد توجه ژرف قرار گیرند. زبان های پامیری مانند هر زبان دیگر و یا هم سایر زبان های موجود در این کائنات محصول مادی و معنوی مردمان پامیر اند و باعث حفظ و حراست مواریث فرهنگ تاریخی آنها هستند. گویشوران

زبان های پامیری به نسبت دوری از مراکز و در انزوا قرار داشتن و یا قرار داده شدن های جبری، یا هم بر مبنای جبر تاریخ جغرافیای سیاسی، دارای گویش های نا همگون اند که بازتاب دهنده ویژگی های ویژه تری را از مردمان حوزه پامیر، انعکاس دهنده اند. با وصف قرینی برخی موارد مردمان فلات پامیر و تا حدی مشترکات فرهنگی به ویژه روبنای عقیدتی و باور های مذهبی، پامیر بدخشان افغانستان، پامیر تاجیکستان، پامیر علاقه جات شمال پاکستان، و منطقه تورکستان چین، باز هم دارای ویژگی های فرهنگی بخصوص خود اند. واژه هایی در زبان های پامیری وجود دارند که بازتاب دهنده شرایط ویژه اجتماعی - سیاسی و عقیدتی مردمان پامیر زمین اند که در سایر زبان ها، فرهنگ ها و سنت های مرسوم همسایه های همجوار، به ندرت دیده می شوند. پژوهشگران، به ویژه محققین جوان مستعد با استفاده از تکنالوژی معاصر معنی آفرینی توضیحی دوباره همه واژه های اصیل را که با گذشت زمان به آرشیف زبانی و فرهنگی سپرده شده اند، مطابق قوانین و مقررات زبان شناسی تحلیلی، مساعی فراوان را بخرج میدهند که خود کاری است در خور ستایش عالی و در خور یاد آوری و مژده ای است برای گویشوران زبان های یاد شده در محیط و مناطق همجوار سرزمین پامیر. یکی از برداشت های نادرست پیرامون عرصه زبان شناسی عمومی این است که پژوهشگران و افراد صاحب نظر میدان زبان شناسی را، شخصیت های دارای اختیار و صلاحیت کامل در راستای فهم درک دستور زبان یا ساختار گرامری زبان میدانند که گویا صلاحیت مطلق تشخیص سره از نا سره زبانی را بدوش دارند، در صورتی که زبان شناس ها بیشتر علاقه مند شناس و بررسی روش توده های مردم هستند، که چه می گویند؟، چه می کنند؟ روابط شان باهمدیگر چگونه است؟ یعنی اینکه توجه شان بیشتر به کنش و منش انسان ها است، نه زبان در قدم نخست که این خود تبارز تیوری ساختار و آموزش زبان به گونه بنیادی و اصلی است. تصویر بینش نا سالم دیگر در مورد زبان شناس ها این است، آنها صلاحیت گفتار، نوشتار و گفتمان به زبان های متعدد دارند و تمرکز فکری و تحقیق شان روی زبان واحد و یا شمار بیشتر زبان ها است، در صورتی که بسا از زبان شناس ها به چندین زبان سخن می گویند، می نگارند، تحقیق می کنند، اما عرصه مسلک پژوهشی شان تنها روی زبان واحد است و غرض اصلی شان این است تا بصورت عموم و در کلیت امر زبان واحد و مشخص و یا زبان های معین ای را که دارای شیوه های کاری و روش های یکسان اند به پژوهش نشسته و این در ذات خود همان چیزی است که فهم و شناخت تاریخ هستی انسان ها و کافه بشریت را در ذهن و فکر ما تداعی می کند. بسا از آدم های زبان شناس با سوابق تاریخی زبان های ناهمگون و شیرازه زبان پژوهی آنها سروکار دارند، با وصف آنکه صلاحیت گفتمان، نگارش و تکلم به آنها را ندارند، اما فرآیند پژوهش زبان شناسی تاریخی را بدوش دارند و دیده شده است که گام های متین، استوار، و پژوهش علمی و اکادمیک را برداشته اند و راه ها و شیوه ها را برای نو سفران، علاقه مند و دانش آموزان، به گونه گسترده و واضح باز نموده اند، که میتوان از نمونه های فراوان در زمینه یاد آور شد. حالا ببینیم که محیط چگونه روی زبان ها اثر میگذارد.

• دگرگونی های آب و هوا و اثر آن بر انباشته های زبانی : " Climate Changes  
فضای ابر آلود هستی سیاسی، اجتماعی و نظامی، مهاجرت ها، درگیری ها و برخورد های تحمیلی نظامی، وضعیت آشفته اقتصادی مسلط بر جهان امروز دارای اثر ژرف در زندگی روزوار انسان ها دارد و بدون تردید زبان ها، گویش ها و گویشوران این زبان ها نیز از گزند این گونه صدمه ها در مصونیت مناسب قرار گرفته نمیتوانند. شاید تا حدی هم پذیرش این دیدانداز برای مرور کننده ها عرصه یاد شده قابل قبول نباشد، اما موضوع مورد بحث دارد به یک واقعیت عینی و انکار نا پذیر تبدیل گردد. چون دگرگونی های آب و

هوا، ( وضعیت جوی)، باعث می شود انسان ها از مناطق هست و بود بومی شان بی جا شوند و برای همه جمعیت های زبانی که زیر اثر اینگونه شرایط نا مطلوب قرار می گیرند، دشوار خواهد بود، بتوانند زبان و ادبیات بومی شان را که بازتاب دهنده تاریخ، فرهنگ، سنت، داشته های فکری نگارشی و شفاهی آنها است، نگهداری کنند. ولو اگر در شرایط نسبی مناسب و آسیب ناپذیر هم قرار داشته باشند و هستی روزوار فردی، خانوادگی و جمعی شان را سپری نمایند. حتی نسل جوان و بالنده شان از فرهنگ خود بیگانه می شود و در میان دو فرهنگی دست و پا خواهند زد. اطفال خورد سن شان در نهایت از همه چیز بیگانه می شوند و مطابق محیط جدید خود را عیار می سازند و دیگر از محیط بومی شان سراغی نخواهند داشت. و در برابر همه مؤلفه هایش بی تفاوت برخورد خواهند داشت چون نیازی به آن احساس نمی شود. مادامی که شرایط زیست محیطی برای انسان ها محدود و دشوار می گردد، مجبور به ترک محیط و دیار بومی خود می شوند. از فرهنگ اصلی شان که میراث زبانی، سنتی و فرهنگ تاریخی نیکان آنها است، فاصله می گیرند، سنت های مرسوم شان که حافظ زبان و ادبیات شفاهی آنها است تا حدی از دست میدهند و کار کرد های سنتی شان به ندرت به نظر خواهد رسید، چون از یک سو شرایطی برای ادامه وجود ندارد، و از سوی دیگر علاقه ای هم باقی نمی ماند. چون انسان زاده و تابع محیط زیست است، آنگونه که گفته اند، در محیط باشی و بیرون از اثر آن هرگز امکان پذیر نیست. و این خود زمینه ساز بدست فراموشی سپردن زبان های بومی، و گویش های اصلی می شود و این زبان ها و گویش ها آهسته آهسته، با گذشت زمان به زبان های " مواجه به خطر و در حال میرندگی"، قرار می گیرند. و زمینه ساز مجدد پژوهش برای پژوهشگرانی خواهد شد که خود به گونه مستقیم و یا غیر مستقیم، در نتیجه بکار برد سیاست ها و پالیسی های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، شان نقش بنیادی را در انقراض زبان ها، فرهنگ ها و سنت های مرسوم، داشته اند که ایجاب بحث مفصل تر سیاسی و اجتماعی را می کند، که در این جا بحث روی آن ما را از هدف اصلی بیرون خواهد ساخت. بسا از دانشمندان عرصه های ناهمگون به شمول پژوهشگران میدان زبان شناسی تاریخی، باوردارند که از دست دادن زبان و گویش وابسته با آن زبان ها ضربه سنگینی است بر پیکر هستی اجتماعی و دسته از گویشورانی که در آن حیات بسر می برند، حراست زبان های خورد و ریزه به شمول گویش های وابسته به آنها، اهداف عملی فرهنگی و تباری را در قبال دارد، که یکی از آنها در واقعیت امر نجات زبان های در حال میرندگی و فرهنگ و سنت خالص بومی است که زبان های مربوط در حراست و آفرینش آن نقش بنیادی را بدوش داشته اند و هنوز دارند. همه زبان ها به شمول زبان های پامیری وابستگی و قرابت نزدیک با فرهنگ و هویت تاریخی مردمانی دارند که گویشوران این زبان ها من حیث وسیله پژوهش و بررسی زیادی در میان جمعیت های ناهمگون کار برد گسترده داشته اند و هنوز دارند، و مردمان شان سالم تر و مصون تر هستند. یعنی دارای سلامتی و مصونیت فکری، ذهنی و اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زبان های یاد شده هستند. زبان ها نگهدارندگان دانش و فرهنگ تاریخی گویشوران و جمعیت خودی اند و در گسترش موارث فرهنگی و داشته های شفاهی جمعیت های وابسته نقش زرین و فراموش ناشدنی دارند. هر زبان موجود در این کره خاکی میان گویشوران خود، بازتاب دهنده ای از فرهنگ داستان های هستی معنوی و سنتی معین هستند. زمانی دریافت نمودیم که کار برد زبان ها از چه قرار است، چگونه کار کرد دارند، از نحوه و طرز تفکر و بینش انسان ها نیز آگاهی پیدا می کنیم و به شیوه های ناهمگون کاری مغز انسان ها را نیز به معرفت و آموزش خواهیم نشست. مزید بر آن شناخت زبان ها و روابط ناهمگون میان آنها بشریت را در راستای شناخت تاریخ و روابط تاریخی و اجتماعی یاری رسان می باشد. پس چگونه میتوانیم این زبان ها را زنده نگهداریم و دوباره زنده سازیم، به گونه زیر یاد آور می شویم:

- ساختار و زنده سازی دوباره زبان ها : " Rebuilding of Languages
- مطالعه تاریخ و سنت های مردمان گویشور وابسته به زبان ها
- بررسی دقیق و علمی فرآیند مهاجرت ها، درگیری های نظامی ، اقلیم و اثر آن بر زبان ها
- رجوع به آثار مکتوب و اسناد موجود دست داشته در صورت امکان
- ایجاد رسم الخط معقول، علمی، فراگیر و همه پذیر، بر بنیاد فلسفه زبان شناسی تاریخی ، مردمی، مقایسی، تباری و فزیکی.
- ایجاد مراکز آموزشی و کاوشی زبان شناسانه، و نه نمایشی، فصلی، سیاسی، استعماری و مقطعی.
- ایجاد فضای گفتمان میان فرهنگی، سنتی و زبانی میان جمعیت های ناهمگون گویشور.
- ایجاد ظرفیت های بشری، متخصصین اهل زبان، آشنایی دقیق با زبان های مطرح جهانی
- پژوهش ژرف در راستای شناخت ویژگی ها ناهمگون فرهنگی گویشوران زبان های مورد نظر و موجود.
- از میان بردن بینش و فرهنگ جزمگرایی، خود بالا بینی، و ایجاد تساهل و تعمق میان پژوهشگران گویشور.
- ادای احترام و اکرام به تفاوت ها، ناهمگونی ها، اختلاف دیداندازها، سنت ها، باور های اجتماعی، سیاسی و عقیدتی.
- ایجاد فضای باز همدیگر پذیری، همدیگر فهمی، بینش همکاری و یاری مشترک، احترام ، تقدیر و تکریم چند جانبه و همه پذیر.